

www.BahaimIran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران



بخش اول

بہائے چہ می گوید؟

تالیف: دانشمند علامہ؛ حاج میرزا جواد آقا تهرانی

www.BahatismIran.com

[پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران](http://www.BahatismIran.com)

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahatismiran.com

[پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران](http://www.bahatismiran.com)

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه اینترنتی (بهائیت در ایران www.bahatismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

[پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران](http://www.bahatismiran.com)

ارتباط با ما :

bahatismiran@bahatismiran.com

bahatismiran@gmail.com

info@bahatismiran.com

bahatism1@yahoo.com

گزیده ای از کتاب بهائی چه میگوید :

تاریخچه میرزا علی محمد باب

برحسب آنچه از کلمات بعضی نویسندگان به دست می آید، میرزا علی محمد، فرزند محمد رضای بزاز شیرازی، تولدش نیز در شیراز، غره [اول] محرم ۱۲۳۵ هجری قمری بوده است. در زمان طفولیت، در یکی از نکایای شیراز که در آن مقابر بسیار و قبور بعضی از مشایخ صوفیه می باشد، نزد شیخ محمد عابد، ملقب به شیخنا به مکتب می رفته است. چون به حد رشد رسید، مشغول تجارت گردید. قدری عربیت و صرف و نحو تحصیل نمود. ولی اعتناء زیادی به علوم رسمیه نداشت؛ بلکه اهتمام او به ادعیه و اذکار و ریاضات بسیار بود. دو سال در بندر بوشهر برای کسب تجارت، رحل اقامت انداخت و در هوای گرم تابستان، هنگام بلندی آفتاب بر بالای بام میایستاد و زیارت عاشورا یا اوراد معجوله ای می خواند. سپس دست از شغل و عمل کشید و در کربلای معلی [بلند جایگاه] مجاورت اختیار نمود و در آن زمان، تابعین شیخ احمد احسائی^۱ بسیار بودند؛ او نیز میل به آن طریقه پیدا نموده، با کاظم رشتی^۲ شاگرد و مروج شیخ، تماس بیشتری می گرفت و در محفل درس او حاضر می گشت و از این جهت اساس معروف او، همان معارف شیخیه و صوفیه، آن هم به طرز ناقص بوده است.

کاظم رشتی در بافندگی کلام و عرفان، بسیار ماهر بود؛ از جمله شواهد، کتاب او در شرح قصیده لامیه عبدالباقی افندی است. [که در جای خودش باید مورد بررسی نقادانه قرار گیرد].

باری، میرزا علی محمد بعد از مرگ کاظم رشتی، در سنه ۱۲۶۰ هجری قمری ادعای ذکریت [این که: من ذکر هستم] و بعد ادعای بابیت یعنی نیابت خاصه امام غائب علیه السلام یا باب علوم و معارف خدا نمود و سپس ادعای مهدویت و بعد ادعای نبوت و شاریت، بلکه ادعای ربوبیت و الوهیت کرد. و بعد هم در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه^۳، توبه نامه ای به او تسلیم کرد؛ و در آن، دعاوی خود را به کلی انکار نمود. و بالاخره در سال ۱۲۶۶ هجری قمری در تبریز اعدام شد. و ما عین توبه نامه او را از کتاب مستر براون^۴ (مواد تحقیق درباره مذهب باب) به یک واسطه نقل می نمایم: «فداک روحی الحمد لله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، به حمد الله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع [چشمه] رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش، عفو از بندگان و تستر [پوشاندن]، پناه دادن [بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده؛ اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب [گناه] صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول (ص) و ولایت اهل ولایت است، و لسانم مقر بر کل ما نزل من عند الله [تمام آن چیزی که از سوی خداوند نازل شده] است، امید رحمت او دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته ام. و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده. و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط [مشروط] به ادعائی باشد. و استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیلش بر هیچ امری نیست. و مدعیای نیابت خاصه حضرت حجه الله علیه السلام را ادعای مبطل می دانم. و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت

۱ - شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶ - ۱۲۴۲ ه.ق) افکار فاسدش در بحث رکن رابع و معاد باعث شد تا مراجع و بزرگان هم عصرش او را تکفیر کنند.
۲ - کاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ ه.ق) سخنان بیهوده و فاسدش مشهور است، وی از مستشاران روسیه تزاری بود که برای انشقاق در صفوف مسلمین عراق مأموریت داشت.
۳ - ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۷۵ - ۱۲۱۰ ه.ش) چهارمین شاه از دودمان قاجار است.
۴ - ادوارد براون (۱۸۶۲ - ۱۹۲۶ میلادی) خاورشناس و ایران شناس بریتانیایی

شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند. والسلام»

تاریخچه میرزا حسینعلی بهاء

میرزا حسینعلی، پسر میرزا عباس نوری، معروف به میرزا بزرگ، متولد سنه ۱۲۳۳ هجری قمری است. در اوائل سن، تحصیلات مقدماتی نموده و سپس به متصوفه ارادت و علاقه زیاد پیدا کرده و از مکتب آنها استفاده نمود و از این جهت درزی آزندگی آرویشی بود. چنانکه مانند دراویش، زلف و گیسوی بلند داشت و اساس معارف او، همان معارف صوفیه بود. چنانکه از کلمات و نوشته‌هایش کاملاً هویداست. در حیات باب، یکی از مریدان او شده، و بعد از قتل باب هم مدتی مرید برادر خود میرزا یحیی صبح ازل^۵، جانشین منصوص تعیین شده [باب، بوده؛ سپس از اطاعت او سرپیچیده و ادعای «من بظهره‌اللهی» از ظهورات الهی^۶ و شاریت و رجعت حسینی و رجعت مسیحی، بلکه ادعای الوهیت نمود. و سید باب را هم مبشر ظهور خویش دانست.

و شرح مختصری بر این اجمال بر حسب آنچه از کلمات بعض مورخین به دست می‌آید، این است: میرزا حسینعلی و میرزا یحیی، دو برادر پدری و هر دو مرید باب بودند. و باب تنصیب [تعیین] به وصایت و نیابت یحیی نمود و او را مأمور کرد که بعد از وی، هشت واحد دیگر بیان^۶ را که ناتمام مانده بود، بنویسد. و صورت توقیع (نامه) باب در امر وصایت این بوده: «الله اکبر تکبیرا کبیرا، هذا کتاب من عندالله المہيمن القیوم الی الله المہيمن القیوم. قل کل من الله میدون قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل^۷ ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید^۸ ذکرالله للعالمین قل کل من نقطه البیان ابدئون ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.»

لذا بعد از قتل باب، عموم بابیه بلا استثناء، یحیی را به سمت نیابت و جانشینی باب شناخته، و او را مفترض الطاعه (کسی که اطاعتش واجب است) دانستند. و وی در آن اوقات، تابستان‌ها را در شمیران طهران، و زمستان‌ها را در نور مازندران می‌گذرانید. و اوقات خود را به نشر و تعلیم آثار باب، و تشیید استوار کردن، محکم کردن آدین جدید او صرف می‌نمود. تا اینکه چند نفر از بابی‌ها به قصد قتل ناصرالدین شاه به طرف او تیر افکندند در اثر آن، حکومت وقت، قریب چهل نفر از مشاهیر بابیه از جمله میرزا حسینعلی را دستگیر نموده و بیست و هشت نفر از آنها را به قتل رسانید.

میرزا یحیی صبح ازل، در آن وقت در نور بود؛ فی الفور به لباس درویشی با عصا و کفشکول به بغداد گریخت. و شاید در اواخر سنه ۱۲۶۸ هق یا اوایل سنه ۱۲۶۹ هق به بغداد ورود نمود. چهارماه بعد، برادرش حسینعلی هم در نتیجه توصیه و سفارشات شدید سفیر روس^۹، از زندان طهران خلاص و به بغداد تبعید شد. کم کم بابیه از هر گوشه ایران به آنجا روی آورده و بغداد را قریب ده سال مرکز عمده خود قرار دادند. و در این مدت با اینکه چند نفر از بابی‌ها ادعای «من بظهره‌اللهی» کردند، میرزا حسینعلی و سایر بابی‌ها، همه در تحت لواء صبح ازل جمع بودند و هیچ‌گونه تفرقه و انقسامی (جدایی) بین ایشان مشهود نشد. ولی در اواخر آن اوقات، کم کم بعضی آثار تجدد و مساهله (سهل انگاری) در وجنات (حالات) میرزا حسینعلی مشهود می‌شد. و بعضی از بزرگان از مشاهد این احوال مضطرب گشته، او را تهدید نموده و بر او سخت گرفتند. به درجه‌ای که او قهر کرد و از بغداد بیرون رفت و دو سال در کوه‌های اطراف سلیمانیه به سر برد. تا اینکه صبح ازل نامه‌ای به وی نوشته و او را به بغداد بازگرداند. در آن اوقات میرزا اسدالله تبریزی، ملقب به دیان - که

۵ - یحیی صبح ازل (۱۸۳۱-۱۹۱۲ میلادی) برادر حسین علی نوری که از سوی علی محمد باب جانشین بود لکن حسین علی او را کنار زد و خود مدعی جانشینی شد.

۶ - کتاب احکام علی محمد باب سرشار از لاطانات و پاره‌هایی است که مخالفت صریح با شریعت نبی اکرم علیه‌السلام است.

۷ - یعنی علی محمد، چه نبیل عدا مطابق است با محمد یعنی ۹۲ (مؤلف)

۸ - یعنی یحیی که عدا [۲۸۸] یا وحید مطابق است.

۹ - کینیاژدالگورکی سفیر وقت روس در ایران

باب او را کاتب آیات صبح ازل قرار داده بود و زبان عبری و سریانی نیز می‌دانست - دعوی من یظهره‌اللهی « کرد. میرزا حسینعلی با او مباحثه و مجادله بسیار نمود؛ بالاخره دیان به دست بابیه گشته شد. چند نفر دیگر هم نیز این ادعا را نمودند. و به قول بعضی، کار به جانی رسید که هر کس صبح از خواب برمی‌خاست، تن را ه لباس این دعوی می‌آراست. و روز به روز جمعیت بابیه در بغداد زیادتر می‌شد. علماء کربلا و نجف، به واسطه قرب جوار بابیه به مشاهد مشرفه و کثرت جنگ و جدال بین آنها و مسلمین، به دولت ایران شکایت نمودند؛ دولت ایران به سفیر خود در اسلامبول دستور داد که از دولت عثمانی خواهش نماید بابیه را از بغداد به نقطه دیگر انتقال دهد. دولت عثمانی این خواهش را قبول نموده، آنها را از بغداد به اسلامبول کوچ داد و پس از چند ماه هم از اسلامبول به ادرنه. و شاید ورود ایشان به ادرنه، سنه ۱۲۸۰ هجری قمری بوده است. و تقریباً پنج سال هم در ادرنه به سر بردند. در همین اوقات، میرزا حسینعلی پرده از روی کار خود برداشته و خیالات مکنونه خود را که جلوتر در مغزش می‌پرواند و اسبابش را فراهم می‌ساخت، به معرض شهود نهاد و آشکارا دعوی «من یظهره‌اللهی» نمود. و رسل و کتب به اطراف و جوانب روانه گردانید و عموم بابیه را به سوی خود دعوت نمود و انقلاب و هیجان و نزاع و فساد شدیدی بین او و برادرش صبح ازل برپا شد. و از این جهت دولت عثمانی آنها را از ادرنه کوچ داده، حسینعلی و اتباعش را به عکا، و صبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس فرستاد. و بانی‌ها از اینجا به دو فرقه بهائی و ازلی منقسم شدند.

اصول تعالیم باب

اصول تعالیم باب که از الواح و آثار او استفاده می‌شود: خداوند محیط بر کل شیء است و خود از حیز(جایگاه)ادراک بشر بیرون است. و احدی را به سبحات جلال و سرادق(پرده) عرفان او راهی نبوده و نیست. مراد از معرفت‌الله، معرفت مظهر اوست. و مراد از پناه به خدا، پناه به مظهر، و مراد از لقاءالله، لقاء مظهر است. آنچه در کتب اسمانی ذکر لقاء شده، ذکر لقاء، ظاهر به ظهور اوست. خدا مثل آفتاب است،^{۱۰} جمع موجودات مرایا(چیزهائی که دیده می‌شوند) و بلور^{۱۱}؛ هر که صیقل آن زیادتر باشد، در آن زیادتر جلوه کند.^{۱۲} تا جایی رسد که هر چه گوید، حق گوید.^{۱۳} آنچه در مظاهر ظاهر می‌شود، مشیت^{۱۴} است که خالق کل اشیاء است. و نسبت او به اشیاء نسبت علت است به معلول و نار به حرارت. این مشیت، نقطه ظهور است که در هر کور(دوره) و زمانی برحسب آن کور ظاهر گشته. مثلاً محمد، نقطه فرقان است، خود سید باب، نقطه بیان^{۱۵}؛ و هر دویکی می‌باشند. آدم که به عقیده بیان دوازده هزار و دویست و ده سال قبل از باب بوده است، با سایر ظهورات یکی است و به عینه نقطه بیان همان آدم بوده. در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده، الا نقطه بیان^{۱۶}، ذات حروف سبع «علی محمد(علی محمد باب)» ظهورات را نه ابتدائی است، نه انتهائی^{۱۷}؛ الی ما لانهایه شمس حقیقت طالع و غارب(غروب) می‌گردد و از برای او بدئی(ابتداء) و نهایتی نبوده و نیست. لم یزل و لایزال

^{۱۰} - این حرف غلطی است زیرا خدا مثل و نظیر ندارد.

^{۱۱} - اگر منظور این است که جمیع موجودات مرایا و بلور خدا هستند این سخن غلط و فاسد است. خدا در مرایا و بلور ظاهر نمی‌شود.

^{۱۲} - خداوند جلواتی ندارد.

^{۱۳} - حق گوئی دلیل جلوه خدا نیست بل حق گوئی فطرت بشری است.

^{۱۴} - در روایاتی که از معصوم علیه‌السلام منقول است چنین تعریفی که: «مشیت در مظاهر ظاهر است» نیامده است.

^{۱۵} - فساد این سخن در این جاست که فاسدی چون علی محمد باب را با اشرف مخلوقات مقایسه نمودند.

^{۱۶} - منظورش علی محمد باب است که بیان را نوشت.

^{۱۷} - بیان نمی‌کند منظور از ذات حروف یعنی چه؟

این شأن بوده عندالله خواهد بود. بعد از من یظهره الله، ظهورات دیگری خواهد بود الی مالانهایه هر ظهور بعدی اشرف از ظهور قبل و مقام بلوغ آن می باشد و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد.

قیامت عبارت است از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان^{۱۸} به هر اسم الی حین غروب آن. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج او، قیامت موسی^{۱۹} بود؛ و از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج او که بیست و سه سال بود، قیامت عیسی. و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب آن، قیامت رسول الله^{۲۰} است.

هر کس که بر شریعت قرآن است، ناجی است تا قیامت^{۲۱}؛ یعنی ساعت دو و یازده دقیقه گذشته از غروب روز چهارم شهر (ماه) جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری که ساعت اظهار امر نقطه بیان بوده است، روز قیامت آمد و رفت^{۲۲}، محتجبین (پنهان شده ها) خبردار نشدند. جنت عبارت است از اثبات؛ یعنی تصدیق و ایمان به نقطه ظهور^{۲۳} و نار عبارت است از نفی؛ یعنی عدم ایمان به نقطه ظهور و انکار او. هر کس در نفی رفت، در نار الهی است الی یوم من یظهره الله و هر کس در ظلّ (سایه) اثبات و تصدیق مستقر شده در جنت الهی است الی یوم من یظهره الله. و مراد از برزخ، فاصله بین ظهورین است.

عقاید بهائی ها

به قلم ابوالفضل گلپایگانی^{۲۴} در فرائد

ابوالفضل گلپایگانی در کتاب فرائد، قبل از شروع در استدلال در مقاله اول به عین عبارات خودش، بیان عقیده بهائی را چنین می نماید: اهل بهارا عقیدت این است که جمیع صحف الهیه و کتب سماویه که در عالم موجود است، بر این بشارات عظیمه ناطقه و متفق است که در آخرالزمان^{۲۵} به سبب طلوع دو نیراعظم در سماء امرالله عالم رتبه بلوغ یابد و دوره اوهام و خرافات طی شود، و ظلمت اختلافات دینیه و مذهبیه از عالم زایل گردد و جهان بر کلمه واحده و دین واحد استقرار یابد، و ضغائن کامنه (کینه های پنهان) در صدور (دل ها) محو شود، و عداوت و بیگانگی امم، به محبت و اخوت تبدیل یابد.

جنگ و جدال برفاقتند؛ بل آلات حرب به ادوات کسب مبدل گردد. حقایق مودعه (وعده داده شده) در کتب ظهور یابد، و مقاصد اصلیه مستوره در بطون آیات مکشوف گردد. معارف و علوم تقدم پذیرد و انوار تمدن حقیقیه که به لسان انبیاء به دیانت معبر تعبیر شده) است، جمیع اقطار را منور فرماید. نسیم رحمت بوزد، و غمام (ابر) عدل سایه گسترد و امطار (باران) فضل ببارد، و غبار ظلم و قناتم^{۲۶} ستم در جمیع اقطار عالم فرونشیند. و خلاصه القول، سموات ادیان مختلفه منطوی (پیچیده) گردد، و جهان آرایشی نو گیرد. و عظام (استخوان های) رمیمه (پوسیده و فرسوده) دین، نشأت جدیده

^{۱۸} - پدیده زمان مربوط به عوالم مادی است و قیامت مجرد از ماده است و زمان در آنجا مانند آنچه در دنیا است، وجود ندارد.

^{۱۹} - قیامت موسی حرف پاوه و بیهوده ای است.

^{۲۰} - شجره منحوسه و شوم و ملعون علی محمد باب چه ربطی به رسول خدا (ص) دارد؟ از لاطانات و پاوه های علی محمد باب است که بدون دلیل به هم بافته است.

^{۲۱} - پس چرا باب و بهاء بر شریعت قرآن نبودند؟

^{۲۲} - آنچه از موضوع قیامت در متون اسلامی وجود دارد. قیامت باقی است و تبدیل نمی شود جسمانیه الحدوث و روحانی البقاء است و رفتنش معنی ندارد.

^{۲۳} - تصدیق و ایمان به محمد و آل محمد (ص) جنت است.

^{۲۴} - ابوالفضل گلپایگانی از مبلغین بهاء و بهائی (۱۲۹۳ - ۱۲۶ ه.ق) با ندامت از گرایش به بهائیت و ترویج آن در قاهره مُرد.

^{۲۵} - آخر زمان را بهائی ها به زعم حرف های فاسد خود تعیین نمودند، این چگونه آخر زمان است که بعد از آن زمان هنوز ادامه دارد؟ چون بعد از باب و بهاء زمان همچنان ادامه دارد!!

^{۲۶} - قناتم: غبار سیاه (مؤلف)

و حیات بدیعه پذیرد و معنی « و تری الارض غیر الارض » آشکار شود، و حقیقت « و اشرفت الارض بنور ربها » هویدا گردد،^{۲۷} و تفسیر « والامر یومئذ لله » ظاهر آید. در تورات مقدس از این یوم عظیم و قرن فخیم، یوم الرب و یوم الله، و از این دو ظهور کریم، به نزول ایلای نبی، یعنی الیاس و ظهور الله تعبیر یافته، و در انجیل جلیل، به یوم الرب و یوم الملكوت، و از دو ظهور به رجعت یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله از سماء، و در قرآن مجید، یوم الله و یوم الجزاء و یوم الحسره و یوم التلاق و قیامت و ساعت و أمثالها.^{۲۸} و در احادیث نبویّه - که مبین آیات قرآنیّه است - از ظهور اول، ظهور مهدی، و از ظهور ثانی، قیام روح الله و در احادیث ائمه هدی از ظهور اول، ظهور قائم، و از ظهور ثانی، ظهور حسینی معبر گشته؛^{۲۹} چنانچه مشروحا مبین و مبرهن خواهد گشت. مقصود کل اخبار از ورود دو یوم عظیم است و دو ظهور کریم « عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَ حُسْنُكَ وَاحِدٌ ».^{۳۰} و اگر چه به شواهد کثیره توان دریافت که در این لیل مُدَلِّهِمْ طویل^{۳۱} مجهول الابتلاء پیوسته مردان خدا، طلاب هدی (طالبان هدایت) را به بشارات مذکوره خوشدل و امیدوار می‌داشتند، و بلوغ عالم را به رتبه کمال، مبین و مبرهن می‌فرمودند، و عقل منور نیز بر صدق این وعود (وعده‌ها) و لزوم تحقق ظهور موعود تصدیق می‌فرمود، چون اگر عالم رتبه بلوغ نیابد، کتاب تکوین دفتر ابتر (ناقص) باشد و شجره خلقت بی شاخ و برو اتفاق ملل بر خسر اعظم و زوال اختلاف دیانت از عالم بر این مسئله، شاهدهی امین است و برهانی متین؛^{۳۲} و لکن بر حسب کتب موجوده، نخست کس که صفحات الواح را به این بشارات مزین فرمود و ورود یوم الله را مؤکد نمود، سید عظیم حضرت کلیم بود.^{۳۳} و پس از وی هر یک از انبیای بنی اسرائیل در مدت یک هزار و پانصد سال قوم را قرنا بعداً قَرَن به بشارات مذکوره مستبشر می‌داشتند و به محتوم بودن زوال ظلمت از عالم، قوی دل و مستظهر می‌فرمودند؛ تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدس طالع گردید و ندای عالم آرای « توبوا فقد اقتربت ملکوت الله »^{۳۴} ارتفاع یافت و قلوب موحدین بر قرب انقضای این لیله لیلی و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور، ششصد و بیست و دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدمید و نخست اُشراط یوم جزاء،^{۳۵} خاتم انبیاء و سید اصفیاء - علیه و آله افضل التحیه و الثناء - قیام فرمود. و ندای جهانگیر « آتی امر الله فلا تستعجلوه »^{۳۶} آفاق را احاطه نموده، و صیحه « اقترَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ »^{۳۷} جهان را فرو گرفت و حدیث شریف « أَنَا عَلِي نَسَمِ السَّاعَةِ »^{۳۸} قلوب طلاب هدی را به قرب و ورود ساعت و انقضای دور ارباب ظلم و شرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات و علامات یوم الله مملو و مدون گشت. و

۲۷ - این حرف‌ها که گلپایگانی بهائی در کتاب فرانش زده است لاطنالاتی است که می‌خواهد بدون دلیل آنها را به حسین علی بهاء نسبت دهد، به علاوه این که عبارات مذکور باو مگوئی‌هاییست که اتصافش به بهاء، فاسد و بی‌ربط است.

۲۸ - گلپایگانی ارتباط این موضوعات به حسین علی بها و مسلک استعماری بهائیت را روشن نمی‌کند.

۲۹ - روایت بدون سند است؟ گلپایگانی بدون دلیل و سند برای حسین علی بهاء از خودش بافته است. چنین چیزهایی در متون روانی وجود ندارد.

۳۰ - یعنی:

این همه تصویر گوناگون که در تعبیر ماست در نهایت جز جمال واحدی معنائش نیست

۳۱ - تاریکی مظلومه

۳۲ - چه وقتی اختلاف ادیان زوال پذیرفته است؟ چون به عنوان شاهد مطرح کرده است پس می‌خواهد بگوید: واقع شده که نشده است.

۳۳ - کدام کتاب‌ها چنین گفته است؟ معلوم نمی‌کند.

۳۴ - یعنی: توبه کنید تا به ملکوت نزدیک شوید- گلپایگانی بهائی سند این ادعا را نمی‌دهد و مشخص نمی‌کند که آیا این از کلمات حضرت مسیح است یا نه؟

۳۵ - نشانه‌های روز قیامت

۳۶ - آیه اول سوره نحل: امر خداوند آمد پس عجله کنید.

۳۷ - آیه اول سوره انبیاء: رسیدگی به حساب مردم نزدیک شد ولی ایشان در غفلت هستند.

۳۸ - اصل حدیث به این صورت است: فی حدیث مرفوع: بُعِثْتُ فِي نَسَمِ السَّاعَةِ: در تفسیر این حدیث دو قول است که به لسان العرب، ج ۲، ص ۵۷۴ رجوع شود.

دل‌ها بر این امید، هزار و دو بیست و شصت سال^{۳۹} همی آرمید تا آنکه آن نجم دری الهی، از افق فارس بتابد و شعله نورانیه نار حقیقت از شیراز برافروخت و علامت صبح صادق آشکارا گشت و صیحهٔ ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت^{۴۰} و ندای جان‌فزای بُشری، صبح‌الهدی، تنفس آفاق را احاطه نمود. و بر وفق اصح (صحیح‌ترین) و اکثر احادیث در مدت ۷ سال که زمان دعوت آن حضرت بود، با ابتلای به نفی [تبعید] و حبس و مُصَادَمَت احوال [برخورد با حوادث و ترس] شدیده و احاطهٔ مصائب کثیره، به نشر الواح مقدسه، عالمیان را به ورود یوم‌الله و قرب ظهور موعود به اسم [من یظهره الله] مستحضر و مستبشر داشت.^{۴۱} و خصوصاً در باب سوم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان، بر یک واحد، یعنی نوزده سال^{۴۲} تنصیص و تصریح فرمود. و پس از انقضای هفت سال ایام قیام، بروفق حدیث مشهور «لابدلنا من آذربایجان»^{۴۳} در مدینه تبریز، رتبهٔ شهادت یافت و به رفیق اعلیٰ صعود فرمود. و بالجمله پس از شهادت آن حضرت و ورود میعاد منصوص^{۴۴}، یوم الله و یوم الملکوت فرا رسید و آفتاب حقیقت طالع شد و عظمت مشرق گشت و جمال اقدس ابهی جل اسمہ الاعز الاعلیٰ برامر الله قیام فرمود. و وعود جمیع انبیاء و مرسلین و بشارات اولیاء و مقربین به قیام مقدسش تحقق پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث خطرناکه که شرح و تفصیل آن موکول به کتب تاریخیه است، نه رسائل استدلالیه، [سر] انجام منفای [تبعید] آن وجود اقدس به حکمن اولیای دولتین علیتین عثمانی و ایران مدینه منوره عکا شد. و به این حکم بشارات های انبیاء و ائمه^{۴۵} علیه السلام به اراضی مقدسه تکمیل یافت و نبوت ها تمام آمد و اخبار کاملاً متحقق گشت. و در مدت بیست و چهار سال^{۴۶} که در این مدینه منوره متوقف بود، با وجود احاطه عواصف (بادهای تند) مصائب و هیجان زوابع [گردبادهای شیطانی] شداند، ندای الهی را به توسط الواح مقدسه به ملوک ارض و رؤسای ملل ابلاغ فرمود. و صیحهٔ قد ظهر الموعود (موعود ظاهر شد) و تم الوعد (وعده محقق شد)، مسموع صغیر و کبیر و جلیل و حقیر گشت. (و پس از مقداری تمجید از میرزا حسینعلی، می‌گوید) در دوم شهر ذیقعدہ سنهٔ ۱۳۰۹ هجریه مطابق ۱۶ ايار [مه May] سنهٔ ۱۸۹۲ میلادی به دفتر لقا را فرو پیچید و به افق اعلیٰ و مقصد اُسماء صعود فرمود (مُرد). (و می‌گوید) از این جمله که نگاشته شد، معلوم توان داشت که معتقد اهل بهاء این است که ظهور حضرت باب اعظم نقطه اولی و ظهور جمال اقدس ابهی [حسینعلی بهاء] - جل ذکر همان وعز اسمها - دو ظهوری است که جمیع انبیاء - علیهم آلا ف التحیه و الثناء - بدان اشارت داده‌اند^{۴۷} و وقایع و علامات آن را در کمال ظهور و

^{۳۹} - مراد او سالی است که علی محمد باب ادعای بابیت ذکریت و ... کرد.

^{۴۰} - یاوه‌های گلیپایگانی بهائی که علی محمد باب را نستجیر بالله قائم موعود پنداشت.

^{۴۱} - گلیپایگانی بهائی می‌گوید: علی محمدباب، بشارات به آمدن حسین علی بهاء داده است در صورتی که چنین نیست و تاریخ خودشان گواه است که علی محمد باب، صبح ازل برادر حسین علی بهاء را جانشین خود نموده بود پس اگر بشارات هم بود، بشارات به آمدن صبح ازل بود نه حسین علی بهاء.

^{۴۲} - آمدن حسین علی بها و ادعایش بعد از ۱۹ سال از علی محمدباب نبوده است و این از تعارضات بهائی‌هاست که نمی‌توانند حل و رفعش کنند.

^{۴۳} - حدیث مزبور در ص ۱۷۷ جلد ۱۳ بحار از امام باقر علیه السلام است: لابدلنا من آذربایجان (کذا) لایقوم لها شیء فاذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم و النداء بالبیداء فاذا تحرك متحرك فاسعوا الیه و لا حیوا والله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام بیابیع الناس علمی کتاب جدید علی العرب شدید و قال ویل للعرب من شرق اقرب.

پوشیده نماند صدور روایت تصحیفی شده است. و لذا در نسخه بحار لفظ (کذا) بالای آذربایجان گذارده شده؛ پس اطمینانی به عبارت نیست که چه بوده و مراد چه چیز است. و به هر تقدیر اینکه اشاره به قضیه قتل باب در آذربایجان هم باشد، ممکن است گفته شود چون به لفظ لابدلنا فرموده اند، مقصود این باشد که به نفع ما ائمه، قضیه قتل باب لابد است. و علی ای حال استفاده نمی‌شود که مقتول آذربایجان قائم آل محمد (ص) باشد. چون حدیث ظاهر است در اینکه متحرک پس از این قضیه، او قائم علیه السلام خواهد بود. به قرینهٔ اینکه فرموده اند و الله لکانی انظر الیه (یعنی الی المتحرک) بین الرکن و المقام بیابیع الناس» الخ. و مراد از کتاب جدید، قرآن مجید بر حسب جمع اوری و تنظیم علی علیه السلام است به شرحی که در محل خودیا مدارک آن ذکر می‌شو. انشاءالله تعالی.

پس استناد گلیپایگانی به این حدیث به نفع باب، بی جا است. (مؤلف)

^{۴۴} - این نص کجاست؟ گلیپایگانی معلوم نمی‌کنند.

^{۴۵} - بشارات کدام نبی و امامی بوده است؟ گلیپایگانی بهائی معلوم نمی‌کند.

^{۴۶} - بعد از ۲۴ سال خدای بهائی ها در عکا مُرد.

^{۴۷} - اصلاً چنین چیزی که جمیع انبیاء به آن بشارات داده باشند. در کتب آسمانی و متون روانی وجود ندارد.

صراحت در کتب سماویه ثبت فرموده‌اند.^{۴۸} و چون اصلاح عالم و وفای امم،^{۴۹} منوط به این دو ظهور اعظم بود، عهد آن را من حیث الزمان و المكان، مورخا و معینا در کتب اخذ نموده‌اند. و به اصطلاح اهل اسلام که اکنون روی کلام به ایشان است، ظهور اول، ظهور قائم موعود است، و ظهور ثانی، ظهور حسینی به لسان اهل تشیع، و ظهور مهدی و نزول روح‌الله به اصطلاح اهل تسنن. و چون منطاً [ملاک و معیار] دعوی منقح (مُبَیَّن!!) گشت، و مدعی اهل بهاء معلوم شد، زمام قلم را در بیان ادله و براهین آن معطوف می‌داریم. (کلام فرائد تمام شد).

و ما در این کتاب به ذکر ادله، براهین و جواب آنها به تفصیل می‌پردازیم. انشاءالله تعالی.

جواب اجمالی یا اشکالی

بر عقاید بهائی‌ها

اینک می‌گوئیم: یکی از اشکالات^{۵۰} مسلمین (شیعه) بر دعاوی و اعتقادات بهائیان که می‌گویند میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی، موعود دین اسلامند، این است که موعود دین اسلام یکی قیامت کبری است؛ که در آن عودا [بازگشت] جمیع مردگان شود. و بالجمله معاد جسمانی و روحانی در نشأه دیگر است؛ که با ظهور و دعوت اشخاص مانند میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی و یا دیگری ابداء و اصلا تطبیق نمی‌کند. دیگر ظهور مهدی حجه‌بن‌الحسن العسکری علیه‌السلام به نام و کنیه جدش پیغمبر مسلمین (ص) و مادرش نرجس خاتون (صیقل) و متولد قرن سیم هجری در سمرقند [سمرقند] می‌باشد؛ نه علی محمدپسر سیدرضا که مادرش خدیجه یا فاطمه بیگم و محل تولدش در شیراز در سنه ۱۲۳۵ هجری قمری بوده است و ظهور و رجعت حسین‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام و نزول عیسی‌بن‌مریم علیه‌السلام است، نه حسینعلی پسر میرزا عباس نوری، معروف به میرزا بزرگ.

پس آنچه را که مسلمین بر حسب ضرورت و مدارک متواتره از دین و مذهب منتظرند، ابداء تطبیق با [علی‌محمدباب و حسینعلی‌بهاء] نمی‌کند. و سخنان و دعوی آنان عقلا صحت و قابلیت استماع برای مسلمین ندارد و در آن هیچگونه احتمال صدق نمی‌رود تا مطالبه دلیل از آنها شود؛ بلکه قطع به کذب و بطلان آنها است.^{۵۱}

و از جمله شواهد کذب آنها، اینکه پس از ظهور موعود مزبور، عالم باید پر از صلاح و عدل و داد شود همچنان که پر از ظلم و جور شده است. چنانکه در روایات متواتره، تصریح بدین معنی شده و خود ابوالفضل گلیپایگانی هم در ابتدای فرائد در ضمن کلمات گذشته‌اش، تصریح بر این مطلب نموده است. برای نمونه، روایاتی از عامه و خاصه در باورقی ذکر می‌شود.^{۵۲} و بیشتر از اینها به تفصیل در محل خود از جلد دوم همین کتاب خواهد آمد. ان شاءالله تعالی.

^{۴۸} - کدام کتب سماویه چنین چیزی را دارد؟

^{۴۹} - کدام عالم اصلاح شده است و کدام امت ها متحد شده است؟

^{۵۰} - اشکالات دیگر: ۱- عدم صلاحیت این دو نفر، اسامی برای پیشوایی و رهبری دین، از جهت نداشتن علوم و معارف صحیح و صداقت و امانت، چنانکه در ضمن همین دو جلد کتاب از بیانات و کلمات منقوله آنان مکتوف می‌شود. انشاءالله تعالی. (مؤلف)

^{۵۱} - دعوی نبوت و شاریعت آنان با اینکه موعود و منتظر مسلمین طبق مدارک اسلامی، اصلا نبی و شریعتی که ناسخ شریعت خاتم‌الانبیاء (ص) باشد، نیست. چنانکه در محل خود از جلد دوم همین کتاب، مبین خواهد شد. انشاءالله تعالی. (مؤلف)

^{۵۲} - ص ۷ جلد سیزدهم بحار: عن جابر عن ابي جعفر عليه‌السلام في حديث قال و قال رسول الله (ص) هو (اي قائمنا) رجل مني اسمه كاسمي يحفظني الله فيه و يعمل بستني يملا الارض قسطا و عدلا و نورا بعد ما تمتلي ظلما و جورا و سوا [بحار الانوار: ج ۱، ص ۲۹] و في ص ۸ عن عبدالعظيم الحسني عن ابي الحسن الثالث عليه السلام انه قال في القائم لا يحل ذكره باسمه حتي يخرج فيملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا الخبر. [بحار الانوار: ج ۱، ص ۳۲] و عن محمد بن زياد الازدي عن موسى بن جعفر عليه السلام انه قال عند ذكر القائم عليه السلام يخفي علي الناس و لادته و لا يحل لهم تسميته حتي يظهره الله عز و جل فيملا به الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما [بحار الانوار: ج ۱، ص ۵۱، ص ۳۲] و في ص ۱۵ عن العيون باسناد التميمي عن الرضا عن ابيه عن علي عليه السلام قال قال النبي (ص) لا تذهب الدنيا حتي يقوم بامرأتي رجل من ولد الحسين يملأها عدلا كما ملئت ظلما و جورا. [بحار الانوار: ج ۱، ص ۵۱، ص ۶۶] و في ص ۱۷ عن جابر الانصاري قال رسول الله (ص) المهدي من ولدي اسمه اسمي و كنيته ككنيتي ائبته الناس بي خلقا و خلقا تكون له غيبه و حيره تضل فيه الامم ثم يقبل كالشهاب الثاقب فيملأها عدلا و قسطا كما ملئت ظلما و جورا. [بحار الانوار: ج ۱، ص ۵۱،

و ما می بینیم که حدود یک قرن هم از ادعا و دعوت آنها می گذرد و در این مدت چه ظلمها و جنگ‌هایی در عالم شده که صفحات تاریخ بشریت را از همه مواقع تیره‌تر و تاریک‌تر نموده است؛ چهار سال و نیم جنگ بین‌المللی اول، به طوری که سطح زمین و جو هوا و سطح دریا و قعر آن میدان مبارزه گردید و بشر انواع و اقسام تفنگ‌ها و توپ‌های جدیدالاختراع، بمب‌ها و گازهای مسموم را برای افناء [نابودی] یکدیگر به کار برد. جنگ بین‌المللی دوم که اغلب مردم امروزه خود مطلعند. جنگ‌های کره، جنگ‌های چین و هزاران هزار فساد و ظلم‌های دیگر که در عالم شده و همه روزه می‌شود. ایه روزگار تجدید چاپ کتاب حاضر آنچه در لیبی و تونس گذشت و در یمن و بحرین و عربستان ادامه‌اش دیده

ص ۷۲] و عن ابي بصير عن الصادق عن آياته قال قال رسول الله (ص) المهدي من ولدي اسمه اسمي و كنيته كنيته ائمه الناس بي خلقا و خلقا تكون له غيبه و حيره حتى يضل الخلق عن اديانهم فعند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملاها عدلا و قسطا كما ملئت ظلما و جورا. [همان مأخذ] و عن عقبة عن الباقر عن آياته عليه السلام قال قال رسول الله (ص) المهدي من ولدي تكون له غيبه و حيره تضل فيها الامم يأتي بخبره الانبياء فيملاها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما. [همان مأخذ] و عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله (ص) ابشركم بالمهدي يبعث في امتي علي اختلاف من الناس و زلزال يملا الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما يرضي عنه ساكن السماء و ساكن الارض الخير. [بحار الانوار : ج ۵۱ ، ص ۷۴] و في ص ۱۸ عن ابي هريره قال قال رسول الله (ص) لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتي يخرج رجلا من اهل بيتي يملا الارض عدلا و قسطا كما ملئت ظلما و جورا. [همان مأخذ] و في ص ۳۶ عن المفضل في حديث عن الصادق عليه السلام فقيل له يابن رسول الله و من الاربعه عشر فقال محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمه من ولد الحسين آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته فيقتل الدجال و يطهر الارض من كل جور و ظلم [الحكم الزاهره با ترجمه انصاري: ص ۲۱۷ + بحار الانوار : ج ۲۵ ، ص ۱۶ و ايضا ج ۵۱ ، ص ۱۴۵] و عن صفوان الجمال قال قال الصادق عليه السلام اما و الله ليغيبن عنكم مهديكم حتي يقول الجاهل منكم ماشه في آل محمد حاجه ثم يقبل كالشهاب الثاقب فيملاها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما [بحار الانوار: ج ۵۱ ، ص ۱۴۵] و في ص ۳۷ عن يونس بن عبد الرحمن قال دخلت علي موسى بن جعفر عليه السلام فقلت له يابن رسول الله (ص) انت القائم بالحق فقال انا القائم بالحق و لكن القائم الذي يطهر الارض من اعداء الله و يملاها عدلا كما ملئت جورا هو الخامس من ولدي له غيبه يطول امدها خوفا علي نفسه يرتد فيها اقوام و يثبت فيها آخرون الخير. [بحار الانوار: ج ۵۱ ، ص ۱۵۱] و في ص ۳۹ عن عبدالعظيم الحسيني قال دخلت علي سيدي محمد بن علي و انا اريد ان اسأله عن القائم اهو المهدي او غيره فابتداني فقال يا ابالقاسم ان القائم منا هو المهدي الذي يحب ان ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي و الذي بعث محمدا بالنبوه و خصنا بالامامه انه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتي يخرج فيملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما الخير. [بحار الانوار: ج ۵۱ ، ص ۱۵۶] و في ص ۴۰ عن احمد بن اسحق قال سمعت ابا محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام يقول الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتي اراني الخلف من بعدي ائمه الناس برسول الله خلقا و خلقا يحفظه الله تبارك و تعالي في غيبته ثم يظهره فيملا الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما. [بحار الانوار: ج ۵۱ ، ص ۱۶۱] و اما روايات از كتب عامه بر حسب نقل كتاب (المهدي) : قال الشبلنجي في [نور الابصار: ص ۲۳۱] توالتت الاخبار عن النبي (ص) ان المهدي من اهل البيت و انه يملا الارض عدلا. ابن حجر في [الصواعق : ص ۹۹] عن ابي الحسين الابري انه قال قد توالتت الاخبار و استفاضت بكثره روايتها عن المصطفى (ص) بخروج (ص) يعني المهدي و انه من اهل بيته و انه يملك سبع سنين و انه يملا الارض عدلا و انه يخرج مع عيسي علي نبينا و عليه افضل الصلوه و السلام فيساعده علي قتل الدجال . و في [ينابيع الموده: ص ۴۳۳] مسند احمد عنه (ص) انه قال لا تقوم الساعه حتي يملا الارض ظلما و عدوانا ثم يخرج من عترتي من يملاها قسطا و عدلا الحديث. ابن حجر في [الصواعق: ص ۹۷] اخرج احمد و ابوداود و الرمذي و ابن ماجه عنه (ص) لو لم يبق من الدهر الا يوم لبعث الله فيه رجلا من عترتي(و في روايه من اهل بيتي) يملاها عدلا كما ملئت جورا الحديث. [نور الابصار: ص ۲۳۱] ابوداود عن زراين عبدالله قال قال رسول الله (ص) لا تذهب الدنيا حتي يملك العرب رجل من اهل بيتي(الي ان قال) يملاها قسطا الحديث. و في [همان مأخذ: ص ۲۲۹] اخرج ابوداود عن علي رضي الله عنه عن النبي (ص) قال لو لم يبق الا يوم لبعث الله تعالي رجلا من اهل بيتي يملاها عدلا كما ملئت جورا. [ينابيع الموده: ص ۴۹۴] عن مناقب الخوارزمي مسندا عن ثابت بن دينار عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله (ص) ان عليا امام امتي من بعدي و من ولده القائم المنتظر الذي اذا ظهر يملا الارض عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما الحديث. [عقدا ندر في الباب الثالث عن ابي وائل] قال نظر علي الي الحسين فقال ان ابني هذا بسيد كما سماء رسول الله (ص) و سيخرج من صلبه رجل باسم نبيك يخرج علي حين غفله من الناس و اماته الحق و اظهار الجور و يفرح لخروجه اهل السماء و ساكنها (الي ان قال) يملا الارض عدلا كما ملئت ظلما و جورا. [ينابيع الموده: ص ۴۴۸] عن كتاب فراند السمطين عن الحسن بن خالد قال علي بن موسى الرضا رضي الله عنه لادين لمن لاورع عنه و ان اكرمكم عبدالله اتقيكم اي اعلمكم بالتقوي ثم قال ان الرابع من ولدي ابن سيده الامام يظهر الله به الارض من كل جور و ظلم الحديث. و فيه ايضا اي ينابيع الموده: ص ۴۸۹) عن الحسن بن خالد قال علي بن موسى الرضا الوقت المعلوم هو يوم خروج قائمنا فقيل له من القائم منكم قال الرابع من ولدي ابن سيده الامام يظهر الله به الارض من كل جور و يقدسها من كل ظلم الحديث. [عقدا ندر في الباب الثاني] عن الحافظ ابي نعيم في كتابه صفه المهدي و الامام ابن عمر المقرئ في سننه عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله (ص) يخرج رجل من اهل بيتي يواطء اسمي اسمه و خلقه خلقي يملا الارض قسطا و عدلا الحديث. [ينابيع الموده: ص ۴۴۷] عن كتاب فراند السمطين عن الباقر عن ابيه عن جده عن علي عليه السلام المهدي من ولدي تكون له غيبه اذا ظهر يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما.

می‌شود... همه و همه [بر رسوائی و فضاحت و دروغ و بطلان آنها شاهدهی بزرگ و دلیلی قاطع است. و خلاصه، دعوی آنها برای هیچ مسلمانی عقلا قابل استماع نبوده و ادله آنها شایسته بحث و رسیدگی نمی‌باشد. ولی برای بیان اسناد [بستن] راه عذر و بهانه و اتمام حجت بر آنها، ادله آنان را مورد نظر و بحث قرار داده و در آنها سخن می‌گوئیم. و چون بهترین و مهم ترین کتاب استدلالی اهل بهاء، فرآند انوشته [ابوالفضل گلپایگانی می‌باشد، لذا به ترتیب استدلالات آنها را از فرآند نقل نموده و جواب می‌دهیم. إن شاء الله تعالی.

دلیل اول گلپایگانی بر عقاید بهائی‌ها

گلپایگانی در فرآند، بعد از این که می‌گوید: «ما، در اثبات این امر اعظم، استدلال را به چهار برهان که اقوی و اظهر سایر براهین است مقصور می‌داریم: ۱- به دلالت آیات کتاب، ۲- بشارت قبل، ۳- دلیل تقریر، و ۴- معجزات اکتفاء مینمائیم و چگونگی است

دلالت را در ضمن چهار فصل به انجام می‌بریم.» [سپس آمی‌نویسد:

«فصل اول در چگونگی احتجاج به آیات» اعلم ایها الشهم الفاضل ایدکم الله و اینا باتباع الحق و مجانبه الباطل»^{۵۳} که اعظم ادله و اقوی براهین و مکابراین به آن احتجاج نموده‌اند، کلام ربانی و وحی آسمانیست. و حق جلّ جلاله در قرآن مجید^{۵۴} این دلیل را دلیل کافی و حجت بالغه و آیات الهیه و بینه [شاهد و گواه] صحف ساویه خوانده است. و نفوذ و غلبه امر الله^{۵۵} را به همین حجت و حدها موکول و مخصوص فرموده است. و مکابر و مکذب [و تکذیب کنندگان] آن را به عذاب الیم و سخط عظیم وعه داده است. « یُریدُ اللهُ أَنْ یُحِقَّ بِکَلِمَاتِهِ وَ یَقْطَعُ دَابِرَ الْکَافِرِینَ »^{۵۶} و آن عبارت از معانی و حقایقی است که به توسط روح الامین بر قلب مقدس کلمه الهیه نازل شود و برهیئت کلمات تجلی کند و در قالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد. و از ظهور و صدور و نزول و انتشار آن، عالم پیر، جوانی یابد و ربیع [باران] سماویه است که از غمام [ابر] هیاکل طیبه نازل شود و حقایق انسانیه را که اشجار الهیه‌اند، نصرت^{۵۷} و طراوت بخشد و اشعه شمس ظهور است که به حکم « اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ »^{۵۸} به طلوع نیر اعظم، بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام و خرافات را از قلوب و نفوس مستعده زائل فرماید و بالجمله کلام الهی، اعظم حجتی است که حق جلّ جلاله بر حقیقت رسالت خاتم انبیاء به آن استدلال فرموده، و به کافی بودن آن، دون سائر معجزات تصریح نموده و عقل منور نیز به چندین وجه براعظمت آن حکم می‌فرماید و دلالت آن را بر سایر معجزات ترجیح می‌دهد. و ج اول آنکه کتاب اثر باقی دائم است، و سایر معجزات، آثار زائله غیر باقیه^{۵۹} زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین و موجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن و زمان، همه می‌توانند کتاب را به دست آورند. و از اثر، پی به مؤثر برند. و لکن مرده زنده کردن، و به آسمان صعود نمودن، و حجر و شجر را به تکلم آوردن، و امثالها باقی نمی‌ماند^{۶۰} و به دست هر کس نمی‌رسد و امکان وصول به

^{۵۳} - بدانید ای فاضلیتی که تیزهوش هستید خاشما را تانید کند، بر شما باد تبعیت از حق و مجاورت و هم شانی با باطل [حالا این چه دعائی است خدا می‌داند.]

^{۵۴} - ابوالفضل گلپایگانی از قرآن سند می‌دهد او را حجت برای ادعای خود می‌داند!!!

^{۵۵} - امر الله یعنی حسینعلی بهاء، چه نفوذی و چه غلبه‌ای در کجا و به چه چیزی داشت؟ لابد منظورش غلبه حسینعلی بر یحیی صبح ازل بود که آن هم غلبه نبود و یحیی آئینه دق برای حسینعلی بود. علاوه اگر غالب بر همه چیز بود اسیر دست روس و انگلیس نمی‌شد تا او را حمایت مالی و نظامی کنند.

^{۵۶} - انقال آیه ۷: خداوند اراده فرموده که حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کفران را قطع کند.

^{۵۷} - نصارت: تازگی و شادابی

^{۵۸} - سوره نور: آیه ۳۵

^{۵۹} - این موضوع: « کتاب اثر باقی دائمی است و سایر معجزات آثار زائله غیر باقیه» دزدی گلپایگانی بهائی از اظهارات اسلامی است که قرآن را آثار باقیه ختمی مرتبت دانسته‌اند. علاوه آنچه از خاندان عصمت و طهارت شرف صور یابد باقی ودائمی است و آنچه که از غیر خاندان « آل البیت علیه السلام ساخته می‌شود، زائل شدنی و غیرباقی است.

^{۶۰} - گلپایگانی بهائی شعور و فهم افعال ختمی مرتبت و اهل البیت طاهرینش علیه السلام را ندارد که چنین می‌گوید، انسانی که در اثر سلطه نفس اماره و هجوم اخوان الشیاطین، مُرده است و در اثر توجه امام معصوم علیه‌السلام به انسانیت و آدمیت برمی‌گردد، احیای اموات است؛ کسی که در

بلاد نائبه^{۶۱} و اقطار شاسعه^{۶۲} ندارد. این است که قرآن را حجت بالغه و معجزه باقیه خوانده‌اند^{۶۳} و آن را اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته‌اند. وجه دوم آنکه علم و کتاب، اشرف جمیع اشیاء است؛ که حجت اشرف مخلوقات گردود برهان سید موجودات شود واگر منصف، به عقل خود رجوع کند، شهادت می‌دهد که هیچ شیئی از اشیاء عالم، شرافت علم و کتاب را ندارد.^{۶۴}

وهیچ چیز با آن در علو رتبه برابری نمی‌کند. و چون علم و کتاب، چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مثمر و مفید نباشد، وجه سیم، آنکه در کتاب شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیه و مدنیه است، ثبت توان داشت و با آن، اهل عالم مؤدب و متمدن توانند شد. و لکن از مرده زنده کردن، و سوسمار تکلم کردن، و نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن، و غیرها من المنقولات، این فوائد حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتب نگردد.^{۶۵} وجه چهارم آنکه آیات کتابیه، موجب حیات و هدایت و تذکر و رحمت است؛ به خلاف آیات اقتراحیه که عبارت است از معجزاتی که قوم از نبی خود بطلبند و ایمان خود را موقوف به ظهور آن معجزه گردانند چنانکه مفصلا عرض شد، منصف را کفایت می‌کند در اثبات اشرفیت و اعظمت آیات کتاب. اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر و فارق بین الحق و الباطل است، قدری نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتم الانبیاء - علیه آلا ف التحیه و الثناء - در اثبات رسالت خود، چگونه استدلال فرموده و کدام حجت [دلیل] را اعظم حجج مقرر داشته است. (و پس از ذکر آیاتی از قرآن مجید که در آنها خداوند متعال احتجاج به قرآن و سور و آیات آن می‌نماید، می‌گوید):

واز این جمله توان دریافت که حق جل جلاله، آیات کتاب را اعظم حجج و براهین مقرر داشته، و آوردن مثل آن را به باطل، در امکان احدی ننهاده است. بلکه در صف الهیه وارد است که اگر نفسی، کلامی را خود فرا بآید و به خداوند بندد و افتراء به او - جلت عظمته - نسبت دهد، حق جل جلاله، به یمین قدرت، او را اخذ فرماید و هلاک کند و به او مهلت ندهد. و او را و کلامش را زائل نماید. چنانکه در سوره مبارکه حاقه فرموده است «وَأَوْ تَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَالِ لِأَخْذِنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا يَنْكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَ إِنَّهُ لَتَذَكَّرٌ لِّلْمُنْفِقِينَ»^{۶۶} و مقصود حق جل جلاله از این آیه مبارکه، این است که اگر کلامی را به ما بندد، به یمین قوت او را اخذ فرمائیم و عرق حیات او را قطع نمائیم و احدی از شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز [مانع] این سخط [خشم] نتواند گشت. و این آیه صریح است بر اینکه

اثر توجه و معرفت به محمد و آل محمد علیه السلام به مرتبت بیزاری از دنیا و مافیها می‌رسد، به آسمان صعود نموده است و آن انسان هایی که در اثر عنایت مقام عصمت کبری و ولایت عظمی مورد فهم خطاب معصومین علیه السلام واقع می‌شوند، در واقع به نظلم در آمدن حجر و شجر است.

^{۶۱} - سرزمین های دور و بعید

^{۶۲} - سرزمین های پهناور و وسیع

^{۶۳} - به استناد روایت نقلین، قرآن با اهل البیت ختمی مرتبت علیه السلام حجت بالغه می‌باشند زیرا به حکم حدیث شریف نقلین هم شأن و هم رتبت قرآن هستند و به همین اعتبار عزت نیز حجت بالغه و معجزه باقیه می‌باشند. چنان که وجود مبارک علی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند آیتی بزرگتر از من ندارد (الکافی: ج ۱، ص ۲۰۷ + بحار الانوار: ج ۹، ص ۲۹۴ + امالی صدوق: ص ۱۸۸)

^{۶۴} - لابد همان علم و کتابی که باب و بهاء آن را منع نمودند و گفتند فقط باید کتب ما را بخوانید و باب حکم کرد که جمیع کتب به غیر از کتاب بیان را بسوزانید. که واقعا شرم آور است.

^{۶۵} - پس چرا گلیپایگانی بهائی برای خودشان معجزاتی قائلند و آن را یکی از براهین قوی برای اثبات ادعای بهائی ها می‌دانند؟

^{۶۶} - سوره حاقه، آیت ۴۴ الی ۴۸: اگر او سخنی دروغ بر ما می‌جست، او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و هیچ کس از شما نمی‌توانست مانع مجازات او شود، و آن مسلمانا تذکری برای پرهیزکاران است. (پایان ترجمه آیات) گلیپایگانی بهائی با این نحو استدلال قصد دارد بگوید: اگر موضوع ادعای ما باطل بود چرا خداوند تبارک و تعالی با ما برخورد نکرد و ما از آدانه به بشر افکار انحرافی خود مشغول هستیم و چون هنوز به توهمات خود در گمراه نمودن مردم مشغولین پس بر حق هستیم. آیات مبارکات ۴۴ الی ۴۸ سوره حاقه منحصر به محمد رسول الله و خاندان عصمت و طهارت علیه السلام است، به استناد مفسران عظیم الشان قرآن کریم، این آیات به غیر اهل بیت عصمت و طهارت دخلی ندارد به ترجمه آیه ۴۴ توجه کنید: فرمود:

«و لو تقول علینا» اگر محمد رسول الله (ص) قولی بر ما می‌یست (که بیان ما نبود)

پس اگر فرمود: «لأخذا منه بالیمین» و الی ذلك، منظور مردم عادی نبود بل به رسول خود فرمود، تا دیگران بدانند که چگونه خداوند رسولش را تائید می‌فرماید.

هرگز خداوند تبارک و تعالی، مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را به کذب او نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف [و فراهم] نموده باشد،^{۶۷} نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهیه خواند. «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا»^{۶۸} پس چون بر عظمت آیات کتاب و علو مقام کلام حضرت رب الارباب اطلاع حاصل شد، و قلوب منوره بر بزرگی این برهان قوییم و دلیل متین و حجت باقیه و وسیله وحیده اذعان نمود، معروض می‌دارم که بر صغیر و کبیر و امیر و حقیر معلوم و واضح است که حضرت باب اعظم نقطه اولی،

در مدت هفت سال، و جمال اقدس ابهی [میرزا حسین علی] تقریباً چهل سال به همین برهان متمسک بودند و به همین دلیل بر اعلاء امرالله قیام فرمودند.^{۶۹}

وخصوصاً حضرت بهاءالله، پس از خروج از دارالسلام بغداد، الی یوم صعود،^{۷۰} در الواح کثیره که عدد آن را بعض مورخین زیاده از هزار نوشته‌اند، تصریح فرموده که این کلمات، کلمات الهیه است؛ و این صحف، آیات سماویه. از خود نمی‌فرماید و به غیر ما اذن الله تکلم نمی‌کند. (تا اینکه پس از ذکر دو لوح از الواح حسینعلی بهاء که به نام ناصرالدین شاه و امپراطور روس نوشته است و در این کتاب در تحت عنوان بهاء و بعض ادعاهای او، ذکر این دو لوح خواهد آمد، می‌گوید): در این صورت نفسی که خداوند - جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ - را قاهر و قادر و محیط بر اشیاء و حاضر داند، و آیات الهیه را در قرآن مجید، در اذهاق انابودی [باطل و اعدام مَفْتَری علی الله، وارد شده است وعده خداوند و کلام حق شناسد، چاره‌ای ندارد جز آنکه بر حقیقت این آیات اعتراف نماید و عظمت آن را گردن نهد و با حجت الهیه معارضه نکند و با قضای او مغالبه [ستیز] ننماید و بر نعمت او حسد نبرد و خود را مانند امم طاغیه و گردنکشان گذشته، مورد سخط و غضب الهی نگرداند.

«و کذلک تمت حجه الله علی خلقه فی جمیع الازمنه و القرون فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون.

و اگر نفسی در آثار انبیای سلف و آثار این دو ظهور، نیکونظر نماید و به دقت موازنه کند، براعظمت آثار این ظهور شهادت دهد و آیات سابقین را نسبت به آیات جدیده، مانند نسبت قطره به بحر مشاهده نماید. مثلاً در قرآن مجید که الحق نسبت به آثار سایر انبیاء «کالشمس بین نجوم السماء مثلثاء و مشرق است» ملاحظه فرما که با وجود آن که حضرت خاتم الانبیاء در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث گشت، و از قریش که اعراف [شناخته شده ترین] قبائل بود، در عربیت و فصاحت ظهور فرمود، مع ذلک در مدت بیست و سه سال، سی جزء قرآن متفرقا و نجومی بر حضرتش نازل گشت؛ و لکن باب اعظم نقطه اولی - عز اسمه الاعلی - جوانی فارسی اَلْسَان بود و ابدأ در مدارس علمیه تعلم نفرموده بود،^{۷۱} چندان که اعداء [دشمنان] نسبت بی علمی در تواریخ خود به آن وجود اقدس دادند، و معرفت علم صرف - قَالَ يَقُولُ - را که کودکان مکاتب [جمع مکتب] به آن عالمند، از آن حضرت نفی نمودند، و آن حضرت در سن بیست و پنج سالگی به امرالله قیام فرمود و در مدت هفت سال که تمام آن در سجن [زند] و نفی [تبعید] گذشت، چندین برابر قرآن در تفاسیر آیات کریمه^{۷۲} و حل غوامض [مشکلات و پیچیدگی‌ها] عقاید دینی، و جواب مسائل علمیه و غیرها از

^{۶۷} - پس به استناد آیات مبارکات سوره حاقه نمی‌توان به انحراف و فساد بهائیان استناد نمود چنانچه در طول تاریخ اسلام ما منحرفانی چون بهائیان زیاد بودند.

متأسفانه پایه و مایه عمارت خیال و وهمی که بهائیان خود را به آن استوار ساختند فاسد و تباه است و تا تریا می رود دیوار کج، لذا هر استدلال دیگری که بر این پایه فساد بنا گردد، محکوم به فساد است.

^{۶۸} - سوره اسراء، آیه ۴۳: او پاک و برتر است از آنچه آنها می‌گویند، بسیار برتر و منزهتر.

^{۶۹} - چون پایه اصلی استدلال بهائیان فاسد و ویران بود این نظرات هیچ ارزش علمی ندارد و فاسد است.

^{۷۰} - منظور از روز مرگ حسینعلی نوری است.

^{۷۱} - مبلغان نادم مانند عبدالحسین آیتی، حسن نیکو و اقتصاد مراغه‌ای تمامی این دعاوی را دروغ دانسته‌اند.

^{۷۲} - کسی که مدعی دین جدیدی است و ادیان گذشته را منسوخ می‌داند چگونه در تفسیر آیات کریمه قرآن و حل غوامض عقاید دینی چیز می‌نویسد؟

خُطْب و مناجات و شئون علمیه و آیات از آثار مبارکش باقی ماند و با منع شدید معارضین و مقاومت قویه معاندین، در جمیع اقطار [أمم و بلاد] انتشار یافت. حتی آنکه بسیاری از الواح را آن وجود مبارک در محضر امراء و علماء، به خواهش ایشان، بدون سکون قلم و تأمل و تفکر در جواب مسائل علمیه مرقوم فرمود، و عالمی را از اظهار این آیات کبیره مفحم [عاجز نمودن از پاسخ] و مندهش^{۷۳} نمود. و کذلک، جمال اقدس ابهی - جل اسمه الاعلی - با آنکه آن وجود مبارک را پیوسته امواج بلایای شدید احاطه داشت، و لا زَالَ [دائما و پیوسته] به مصائب کبیره از نفی و سجن، که معنی صعوبت آن را متنعمین [بهره‌مندان] و جالسین [همنشینان] بر وساده [بالش] عزت و منصب نمی‌دانند و نمی‌فهمند، مبتلا و گرفتار بود، مَحْ ذَلِكَ كُلَّهُ عالم را از آثار قلم اعلی، شرقا و غربا منور ساخت. و مصداق وعده «سأریکم آیاتی فلا تَسْتَعْجَلُونَ»^{۷۴} را ظاهر فرمود. چندان که معادل جمیع کتب سماویه کافه ملل، از آثار مبارکش مدوّن و مشهود است. ومجلدات کبیره، از آیات کریمه‌اش در جمیع اقطار و بلاد منتشر و موجود «فلینصف المنصفون و لیتنبه الراقدون و لیتنبه الغافلون و لیعلموا انهم سوف یسألون عما هم یقترفون».

و حال دلیل او فرآید، اینکه: اعظم آیات و حجج انبیاء؛ کلمات و آیات و کتب و آثار باقیه آنهاست و باب و بهاء نیز هزاران هزار کلمات و آیاتی که مدعی شدند از مصدر وحی بدانها رسیده، از خود باقی گذاشته‌اند.

جواب دلیل اول فرآید

می‌گوئیم: شما خوب بود عوض این اطالۀ [طول دادن] کلام، در بیان استدلال، اقلا چند صفحه‌ای از این آثار باقیه باب و بهاء که بتوان عقلا و انصافا آنها را صادر از وی دانست و باور داشت، همین جا به ما نشان می‌دادید، تا این استدلال شما جنبه دعوی بدون بیّنۀ [شاهد] و برهان به خود نگیرد.

ولی ما از جانب صاحب فرآید، این مزمت را قبول نموده، اینک مقدار کمی برای نمونه، از کلمات و بیانات و آیه علوم و معارف و معانی و تفاسیر مشکلات اخبار و خلاصه مقداری از آثار باقیه باب و بهاء را که دلیل و آیه بر حقانیت آنان گرفته است، به میان می‌آوریم تا صِحّت [درستی] و سَقَم [نادرستی] این دلیل صاحب فرآید، برای خوانندگان محترم روشن و هویدا گردد.

و ناگفته نماند: هرگز معلوم نیست آیه «و لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضُ الْأَقْوَابِلِ» [سوره حاقه، آیه ۴۴] اقوالی را که انسان به عقل و قُوّه مَمَّیْزِ خدادادی، کذب آنها را تشخیص می‌دهد، شامل گردد. یا همان واضح نمودن خداوند، کذب کاذب و رسوا نمودن او را در ادعا، نیز اخذ به یمین و قطع و تین او نباشد.^{۷۵}

به علاوه می‌توان گفت ظاهر آیه، خاص است: یعنی راجع به نبی اکرم است؛ که با کلمۀ «لو» امتناعیه،^{۷۶} ادا شده است. یعنی اگر - به فرض محال، آن حضرت - بعضی اقوابیل بر ما افتراء می‌بست، هر آینه او را به یمین اخذ فرموده و سپس و تین [رگ آثورت قلب] او را قطع می‌نمودیم. لذا آیه نسبت به سایر مردم، عمومیتی ندارد و بنای خداوند متعال، گاه بر امتحان و امهال [مهلت دادن] است، نه اخذ و عقوبت فوری.

^{۷۳} - حیران و شگفت زده - آشفتۀ

^{۷۴} - انبیاء، آیه ۳۷: عجله نکنید آیاتم را به شما می‌نمایم.

^{۷۵} - چنانچه آوارگی، حبس، اختلافات خونین بین خود بهائیان توسط خودشان، توبه نامه علی محمد شیرازی، اعدام او توسط قاجاریه، پناه بردن بهائیان به اسرائیل و انگلیس همان «لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» [سوره حاقه، آیه ۴۶] است لکن بهائیان از فهم آن عاجزند.

^{۷۶} - لو امتناعیه: لونی که ۴ امر را مُشعر می‌باشد: ۱- شرط بودن یعنی داخل در دو جمله می‌شود که بین آنها ارتباط علت و معلولی ایجاد می‌کند. ۲- شرطیت آن در زمان ماضی می‌باشد و اگر موردی دیده شد که ماضی نیست باید آن را تأویل به ماضی برد مثل آیه شریفه «و لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ» که فعل تری به رأیت مؤول می‌شود. ۳- جمله شرط واقع نشده است. ۴- در صورت تحقق شرط، جواب هم محقق می‌شد. مثل «لو کان فیهما آلِهه إلا الله لَفَسَدَتَا» که وجود خدائی به غیر از خداوند قادر متعال است زیرا که فساد زمین و آسمان متعین است.

از تفسیر عیاشی، از امام صادق علیه السلام نقل است که چون رسول اکرم (ص) دست علی را گرفت و ولایت او را اظهار فرمود، بعضی گفتند که: «وَ اللَّهُ مَا هَذَا مِنْ تَلْقَاءِ اللَّهِ وَ لَا هَذَا إِلَّا شَيْءٌ أَرَادَ أَنْ يُشْرِفَ بِهِ أَيْنَ عَمِيهِ»^{۷۷} پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ لَوْ تَقَوْلَ عَلَيْنَا...»^{۷۸}

• **(نمونه آثار باقیه باب):** قل ان الذين يدعون الله بمن يظهره الله فاولئك هم اياه يدعوه ليجيبينهم الله عند مظهر نفسه ان يا كل شيء انتم اياه تدعون فانكم كل ما تدعون لاتسمعون من ذكر ينفعكم الا وان تدعون الله بمن يظهره الله فانكم انتم في الحين لتستمعون و لا تحتجب عن دعويكم فان الذينهم يدعون الله بما يرجعون الي من يظهره الله ثم بين يديه ليسجدون اولئك هم يدخلن النار و هم فيها لاينصرون قل كل ما على الارض يدعون الله بالنقطه البيان من حيث لا يعلمون و لكن الله لا يجيب دعائهم الا الذينهم يدعون الله بي و هم اياي يعرفون قل قد نزل على انه لا اله الا انا المجيب [ادامه‌ی این بی‌ربط گوئی‌ها را حذف کردیم تا بین نقد فاصله نیفتد].

• **(نمونه دیگر از آثار باب):** بسم الله الابهي الابهي، الحمد لله المشرق البراق و المبرق الشراق و المفرق الرفاق و المرفق الشفاق و المشفق الحفاق و المحقق الفواق و المفوق السباق و المسبق الشياق و المشبق السماق و المسمق اللحاق و الملحق الرناق و المرتق الفتاق و المفتق الفلاق و المفلق الخلاق الرزاق و المرزق الجواق الذي قد خلق السموات و الارض و ما بينهما الذي لا اله الا هو الواحد الخلاق فاستشده و خلقه على انه لا اله الا هو الواحد القهار قد نهى كل خلقه عن دون عرفان نفسه و امر كلشيىء بعرفان نفسه و لما لا يعرف نفسه الا بعرفان مظهر ظهوره و مطلع بطونه قد امر كلشيىء بعرفان ذات حروف السبع و النهى عن دونه عرفانه انتهى.

• **(نقل از یکی از الواح مهم باب):** بسم الله الابهي الابهي بالله الله البهي البهي الله لا اله الا هو الابهي الابهي، الله لا اله الا هو البهي البهي، الله لا اله الا هو المبهى المبهى، الله لا اله الا هو الواحد البهيان، والله بهي بهيان بهاء السموات و الارض و ما بينهما و الله بهاء باهي بهي و لله بهي بهيان بهيه السموات و الارض و ما بينهما و الله بهيان مبهى مبهى و الله بهي بهيان ابتها و الارض و ما بينهما و الله بهيان مبهى مبهى.

• **(قسمت دیگر از همین لوح مهم):** هذا كتاب من عند الله المهيم القيوم الي من يظهره الله انه لا اله الا انا العزيز المحبوب ان اشهد انه لا اله الا هو و كل له عابدون، انا قد جعلناك جلالا جليلا للجالين، و انا قد جعلناك جمالا جميلا للجاملين، و انا قد جعلناك عظيما عظيما للعاطمين، و انا قد جعلناك نورا نورا للناورين، و انا قد جعلناك رحمانا رحيمنا للراحمين، و انا قد جعلناك تماما تمينا للتامين، [ادامه این اراجيف خسته کننده را حذف کردیم].

• **(از موضوع دیگر همین لوح):** تبارك الله من رب ممتنع منبع، و تبارك الله من ملك مقتدر قدير، و تبارك الله من سلطه مستلط رفيع، و تبارك الله نم وزر و مؤتزر وزير، و تبارك الله من حكم محتكم بديع، و تبارك الله من جمل مجتمل جميل، و تبارك الله من عظم معتظم عظيم، و تبارك الله من نور متنور نوير، و تبارك الله من رحم مرتحم رحيم، و تبارك الله من شمش شمش شمش، و تبارك الله من بذخ مبتذخ بذبخ و تبارك الله من بدء مبتدء بدىء، و تبارك الله من فخر مفتخر فخير، و تبارك الله من ظهر مطتهر ظهير، و تبارك الله من قهر مقتهر قهير، و تبارك الله من غلب مغتلب

^{۷۷} - تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۲۶۸+بحار الانوار: ج ۳۶، ص ۱۴۸. سوگند به خداوند که معرفی علی امیرالمؤمنین علیه السلام القای خداوند نیست و این خلافت و جانشینی چیزی جزء اراده محمد رسول الله (ص) به معرفی ابن عمش علی امیرالمؤمنین علیه السلام نیست.

^{۷۸} - المحبوب قل ان يا عيادي فلتدعوني يوم ظهوري فانكم انتم قبل ذلك لا تسمعون جوابكم و لا تستطعون ان يحيطون به علما ان تدعون مظهر نفسي يوم القيمة فاذا ليجيبكم من عندي ذلك ما قد اجبتم قبل السموات و الارض و ما بينهما و اني انا لسميع قريب و اني انا لمجيب لطيف لا استجيب كل من يدعوني و اني انا العلام الحكيم كل ما انتم تدعونني بالنقطه البيان لا استجيب دعائكم ثم بالحروف الحي انتم اياي تتوجهون و ان يوم ظهوري كل ما تدعون لا استجيب دعائكم الا و انتم بين يدي من تظهره تحضرون و تسجدون انتهى.

غلیب، و تبارک الله من کبر مکتبر کبیر، و تبارک الله من عز معتزز عزیز، و تبارک الله من علم معتملم علیم. [چند سطرى از این لاطائلات را حذف کردیم.]

• **(نقل از دلائل سبعة باب):** بسم الله الفرد ذی الافراد بسم الله الفرد ذی الافراد بسم الله الفرد ذی الفرده بسم الله ذی الفوارد بسم ذی الفرادین بسم ذی المتفارد بسم ذی الفرداء بالله الله ذی الافرداء، ایضا ذی الفردات ذی الفردوت قل اللهم انک فراد السموات و الارض و ما بینهما لیؤتین الفردیه من یشاء و لینزعن الفردیه عن یشاء اه قل اللهم انک انت فردان السموات و الارض انک انت افرد الافردین قل اللهم انک انت فردان الفرادین قل الله افرد فوق کل ذی الافراد لن یقدران یمتنع عن فرید فرد ان افراده من احد انه کان فرادا فریدا و لله فرداء السموات و الارض قد خلقت کل شیء بامری و ما جعلت لشیء من اول و لا آخر جودا من انا کنا علی ذلك لقادرین و انتهیت کلما خلقت الی بدیع الاول امرا من عندنا انا کنا علی کل شیء لمقتدرون ثم انتهینا ما قد خلقنا من بدیع الاول الی محمد رسول الله فضلا من لدنا ان کنا فاضلین و ربینا الذین اوتوا الفرقان فی الف و مأتین ثم سبعین سنینا لعلهم یتصیبون فی دینهم لیوم ظهور ربهم و حین ما یعرفهم الله نفسه لیجیبون ربهم ثم لتنصرون و علمناهم فی الفرقن دلائل سبعة کل واحده منهن یکفی کل العالمین.

(اثری دیگر از آثار باب): بسم الله الرحمن الرحیم اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الله ذوالالهیین، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الواحد ذوالوحدان، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا المحیی ذوالحیایین، اننی انا الله لا اله الا ایای و انا القوم ذوالقوامین، و اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا اهبی ذوالبهائیین، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الجعل ذوالجلالین، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا العزیز ذوالعزازیین، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا الجمل ذوالجمالین، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا العظه ذوالعظامین، [یک صفحه ادامه آن حذف شد.]

(باز از لوح دیگر باب): بسم الله الاجمل الاجمل، بالله الله الجمل الجمل، بسم الله الجمل ذی الجمالن، بسم الله الجمل ذی الجملاء، بسم الله المجمل المجمل، بالله الله المجمل المجمل، بالله الله الجمل ذی الجمالین، بالله الله الجمل ذی الجملاء، بالله الله الجمل ذی الجمالات، بالله الله الجمل ذالجمالات، [چند سطرى حذف شد.]

(از بهترین آیات باب): بسم الله الرحمن الرحیم اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبه ان ابانا لفی ضلال ممبین، المر الله قد انزل الکتاب فیہ تبیان کل شیء و رحمه و بشری لعیادنا فمن کان یدکرالله العلی بالحق علی علم الکتاب بصیرا، اذ قالوا حروف لا اله الا الله و ان یوسف احب الی ابینا منا بما قد سبق من علم الله حرفا مستسرا بالسر مقنعا علی السر محتجبا فی سطر غایبا فی سرالمستسر مرتفعا عما فی الدنیا و ابدی العالمین جمیعا [چند سطرى را حذف نمودیم]. [تا این که می نویسد:] و مثلهم معهم علی الحق ظهرا، فوربک الحق لن قدروا بمثل بعض من حرفه و لا علی تأویلاته من بعض السر قطمیرا، وان الله قد انزل بقدرته من عنده و الناس لا یقدرون بحرفه علی المثل ون المثل تشبیرا^{۷۹} وذلک من انباء الغیب نوحیه الیک لقد کنت بالله الحمید حول النار و لسوف یؤتیک ربک یوم القیمه حکم الحق

^{۷۹} -خوانندگان محترم متوجه باشند که جناب باب، در آیات فوق، شدیداً در مقام تحدی [مبارزه و ستیز] برآمده است. ودر بیان فارسی در باب ثانی، از واحد ثانی می‌گوید: «اگر جمیع ابحر سموات و ارض، مداد شوند و کل اشیاء قلم و کل انفس مُحصی [شمارشگر] شوند، نتوانند حرفی از حروف بیان را «علی ما هو علیه» تفسیر کنند.» اذ ما جعل الله لحرف منه اولا و آخراً» در آخر جلد دوم این کتاب هم مقداری از آثار فارسی و عربی باب را ضبط کرده‌ایم. در ضمن آنها نیز این قبیل تحدیات موجود است، مراجعه شود. و نیز خوانندگان محترم، بدانند که باب، مردم را از داشتن هر کتاب آسمانی و علمی، به خواندن همین الواح و آیاتش، مستغنی پنداشته؛ بلکه خواندن تنها این الواح و آیات و سوزاندن و از بین بردن سایر کتب جهان را بر بابها واجب نموده است. و جناب بهاء، چون متوجه درجه اقتضاح و رسوائی این حکم گردید، لذا در کتاب اقدس، این آیه را گفت: «قد عفی الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب و انناکم بان تقروا من العلوم ما ینفعکم لا ما ینتهی الی المجادله فی الکلام هذا خیر لکم ان انتم من العارقیین».

على الكل من عنده على الحق بالحق مرفوعا، ادخل من شئت في رحمه الله و اعرض عن الظالمين حول جهنم و ذرهم في النار على الحق جثيا.

(ايضا از لوح ديگر باب) : بسم الله البهي الابهي، الحمد لله قد اظهر ذاتيات الحمدنيات باطراز طرزا باطراز انبياءه، و اشرق الكونينات الذاتيات باسراق شوارق شراق شراقيه، والاح الذاتيات البازخيات بطوالع بدابيع رقايع منابع مجد قدس متناعيه، و اظهر انوارنيات متلائحات بظهورات آيات فردانيه، استحمد حمدا ما حمده احد من قبل و لا يستحمده احد من بعد، حمدا طلع و اضاء و اشرق فانار و برق فاباروا شرق فأضاء و تشعشع فارتفع و تسطع فامتنع ، حمدا شراقا ذوالاشتراق و براقا ذوا الابتراق، انتهى.

(از تهليلات باب): قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي آمنتم به كل الفتاقيين قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي آمنتم به كل السباقيين، قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي آمنتم به كل السماعيين، قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي آمنتم به كل الرتاحيين ، قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي آمنتم به كل السوائيين ، قل كل ليقولون انه لا اله الا الذي آمنتم به كل الاسافيين. و به همين رديف متجاوز از دويست جمله ديگر.

(ايضا از تهليلات مصدر وحي باب): انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لا اول له ازلاقيما انني انا الله لا اله الا انا لاكونن الي آخر الذي لا آخر له از لا قديما انني انا الله لا اله الا انا كنت في ازل الازال الها مؤتلها انني انا الله لا اله الا انا بهيانا مبتهيا انني انا الله لا اله الا انا لاكونن لم يزل و لا يزال بهيانا مبتهيا انني انا الله لا اله الا انا قد كنت في ازل الازال ازلا مؤتلا انني انا الله لا اله الا انا لاكونن لم يزل و لا يزال ازال مؤتلا دو صفحه از اين نوع مطالب بي و سرونه را حذف كرديم!

الواح زيررا از مجموعه اي كه مشتمل بر قسمتي از الواح به خط نقطه اولي - علي محمدباب - و خط سيدحسين كاتب^{۸۰} است - و اخيرا شايد از ليها^{۸۱} آنها را چاپ نموده اند - استنساخ نموده ايم. خط خود نقطه اولي، در آن مجموعه گرد آورده شده است و جداگانه به خط سربي، هم براي اينكه خوانا باشد، در آن چاپ کرده اند. نسخه اي از اين مجموعه، در كتابخانه آستان قدس رضوي - عليه آلاف التحيه و الثناء - موجود است.

اين لوح را كه به الله اقدس شروع شده است، نقطه اولي به خط خود، براي صبح ازل نوشته است

الله اقدس

بسم الله الا له ذي الاهين قل اللهم انك سبحان السموات و الارض و ما بينهما و الهان من في جبروت الامر و الخلق و ما دونهما تخلق ما تشاء بامرک انك كنت على ما تشاء مقتدرا قل اللهم انك انت اقدس الاقدسين ليسبحنک من في ملکوت السموات و الارض و ما بينهما و ليقدرنک من في ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما تبعد ما تشاء بامرک انك انت اعلم الاعلمين قل اللهم انك انت الوه السموات و الارض و ما بينهما و سبح من في ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما و قدوس من في جبروت البدء و الختم و ما بينهما و انك انت اسبح الاسبحين سبحانک اللهم انك انت اله الالهان لن يعزب من علمک من شيء لا في السموات و لا في الارض و لا ما بينهما و لا يعجزک من شيء لا في السموات و لا في الارض و لا بينهما و انك انت اقدر الاقدرين بسم الله اقدس ذي القداسين.

^{۸۰} - حسين كاتب كه به او كاتب وحي ميگفتند تنها کسی بود كه رابط علي محمد باب با خارج از زندانش بود و در جريان ترور ناصرالدين شاه به قتل رسيد.

^{۸۱} - بابيان به دو دسته ازلي و بهائي تقسيم مي شوند. ازلي ها كساني اند كه پس از علي محمدباب به ميرزا يحيي ازل گرويده او را قبله خود مي دانستند و از اعتقاد خود برنگشتند. شايدان توجه است كه بابيان بهائي هم به دو فرقه تقسيم شدند: يك دسته آناني كه پس از مرگ بهاءالله به عبدالبهاء غصن اعظم توجه نمودند و به ثابتين معروف شدند و دسته ديگر كه پيرو ي غصن اكبر محمدعلي افندي بوده و به موحدين معروف شدند.

[...پنج صفحه از این نوع مطالب بی معنی را حذف کردیم].
لوح ذیل را نقطه اولی، به خط خویش به ملا عبدالکریم قزوینی^{۸۲} نوشته است:

الله اکرم

بسم الله الكرم ذی الكرمین بسم الله الكرم ذی الكرماء

قد بهجتنی ان یا اسمی فی المرآت الازلیه حیث قد حکى عن الله ربه و دل على الله موجهه الحمد لمجلیه كما هو اهله و مستحقه کمال تراقب اول در حفظ ان و ثانی در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه به تکون آید و پنج لوح مطرز از آثار اون به خط بهی با روح و ریحان فرستاده باش و کمال حفظ در آثار الله داشته چه از لا و چه بدیعاً و شئوناً ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصرکم الله به انه خیر نصار قدیم و لتحفظن کل ما نزل من عندالله کعینیک فی کل حین و قبل حین و بعد حین و ان کان علیا هنالک فاذکره بالثمر لیبظرن من الله بامرہ الی مرآت الله و وجهه فانا کنا ناظرین و احضربین یدی الله ما قد رفع الی الله ذکرنا من الله فی الکتاب انه هو خیر الذاکرین -
و لوح ذیل را به میرزا اسدالله دیان^{۸۳} نوشته است:

الله ادین

بسم الله الدين ذی الدیناء بسم الله الدين ذی الدیانین

قد نظرت الی الواح ابد بما قد طرز من انوار تجلی الله جل و عز فله الحمد كما هو اهله و مستحقه حیث قد صعدت فی عرفانک ربک الی افق لایدركه غیره و اجبناک فیما ذکرک فی الواح متطرزات وجعلناک ملکا لتحدثن [چهار سطر از این نوع کلمات باب حذف شد].
اینک از صاحب فرائد و خوانندگان محترمی که به عربی آشنا باشند، می پرسیم آیا انصافاً این گونه آثار باب، که در این کتاب نقل و اشاره شد - جز آنچه از مضامین و عبارات آیات و ادعیه استراق [دزدی] نموده است - می شود از شخص عاقل سرزند فضلاً [تا چه رسد] از مصدر وحی؟ آیا اینگونه کلمات هر چه بیشتر از کسی صادر شود، سفاقت و جنون او را بیشتر اثبات نمی کند؟ آیا حق تعالی به همین خذلان و رسوا نمودن باب را در نوشتجاتش، به دست و نوک قلم خود، «وتین»^{۸۴} [رگ قلب] او را قطع نموده است؟
الحق، برای من تا ابد جای بسی خجالت و شرمساری است که بگویم خوانندگان محترم اینگونه آیات و کلمات را با آیات قرآن مجید، و خطب و کلمات خاتم انبیاء(ص) و یا با آثار باقیه شاگرد مکتب او علی علیه السلام مقایسه نمایند و قضاوت کنند! آیا هیچ عاقل بی غرضی، اینها را ناسخ و یا در ردیف و هم عرض آنها قرار می دهد؟!
چندان جای تعجب نیست از صاحب این کلمات که خودش اینها را آیات صادر از وحی الهی بشمارد! و بلکه برای خاطر همین گونه کلمات، خود را اشرف و افضل از انبیاء گذشته، و حضرت محمد و علی - صلوات الله علیهم اجمعین - بداند!!

^{۸۲} - از ایادی علی محمد باب که حسینعلی و یحیی نوری را به باب دعوت کرد و آنها را بایی ساخت.

^{۸۳} - نامبرده را علی محمدشیرازی کاتب آیات صبح ازل نمود وی زبان عبری و سریانی می دانست و در جریان اختلاف حسین علی و صبح ازل در بغداد، ادعای من یظهره اللهی نمود که حسین علی بهاء با او مباحثه و مجادله بسیار کرد و در نهایت او را به قتل رساند.

^{۸۴} - کلمه «الوتین» از آیه ۴۶ سوره حاقه آمده است.

ولی شگفتا از حسینعلی بهاء که از جمله در صفحه ۱۲۰ و ۱۲۱ کتاب ایقان^{۸۵} کتاب بیان را در ردیف کتب الهیه، مانند قرآن قلمداد نموده، و از کتب الهیه تعبیر به شهر و مدینه روحانی نموده، و از این مدینه توصیفات می‌کند! و منظور اصلیش این است که در عصر نقطه بیان، یعنی علی محمد، کتاب بیان هم دارای این توصیفات است.

نمونه آثار باقیه بهاء

می‌گوید: «چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات، در آن مدینه مقدر شده! بی‌آب، رفع عطش نماید و بی‌نار، حرارت محبت‌الله بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغ معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل، هزار بلبل ناطقه در جذب و شور؛ از لاله‌های بدیعش، سرّ نار موسوی ظاهر، و از نفحات قدسیه‌اش، نَفخه روح-القدس عیسوی باهر، بی‌ذهب [اطلا] غنا بخشد و بی‌فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غره‌اش صدهزار حکمت مخزون. و مجاهدین فی‌الله، بعد از انقطاع از ماسوی، چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند. دلایل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند، و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او آزد! بیشتر تجدید شود و تزیین یابد.»^{۸۶}

پس ای حبیب من! باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تفقدات ربانیه، کشف سبحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام، جان پزمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صدهزار عجز و نیاز آوریم تا به آن فوز، فائز شویم. و آن مدینه، کتب الهیه است. در هر عهدی؛ مثلاً در عهد موسی، تورات بود؛ و در زمان عیسی، انجیل؛ و در عهد محمد رسول‌الله، فرقان؛ و در این عصر، بیان؛ و در عهد من بیعت‌الله کتاب او که رجوع کُل کتب به اوست و مهیمن است بر جمیع کتب. و در این مدائن ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر. غذای روحانی بخشد و نعمت قدامتی چشاند. براهل تجرید، نعمت توحید عطا فرماید. بی‌نصیبان را نصیب کرم نماید، و آوارگان صحرای جهل را کأس [جام] علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایقان کُل من فی السموات و الارض، در این مدائن مکنون و مخزون گشته.» و در ص ۱۲۹ ایقان، درباره معترضین بر کتاب علی محمد می‌نویسد: «می‌گویند که این کلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده، و یا کلماتی است مغلوط» قد کبر قولهم و صغر شأنهم و حدهم.»

و در ص ۱۲۲، از نوشتجات علی محمدباب، تعبیر به آیات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده و می‌گوید: «چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده‌اند؛ و حال آنکه چشم امکان^{۸۷}، چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان، چنین عنایتی نشنیده، که آیات به مثابه غیث [باران] نیسانی از غمام رحمت رحمانی، جاری و نازل شود. چرا که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان، چون شمس واضح و لائح است، مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی، این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء [شمارش] ننموده، چنانچه بیست مجلد الان به دست می‌آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست، چه کرده‌اند.» به قول یکی از دانشمندان بزرگ، چه قدر سزاوار است که اهل بهاء، آن بیست مجلد کتاب را طبع نمایند، تا اینکه عامه ناس از آیاتی که خدا برای هدایت و تعلیم آنها فرستاده، منتفع شوند. چرا آن همه کتاب‌ها طبع نشد و از طبع آنها

^{۸۵} - عبارات کتاب ایقان، با نمره صفحات آن، هر چه در متن این کتاب نقل می‌شود، از روی کتاب ایقانی است به چاپ قدیم بی نام و نان، مشتمل بر ۱۵۷ صفحه ۱۵ سطری، به غیر صفحه اول آن که وارد مطلب کتاب می‌شود که نمره (۲) دارد و ۱۱ سطر می‌باشد. (مؤلف)
^{۸۶} - در اینجا به بهاء باید گفت: پس چرا شما با این کلام صریح خود مخالفت نموده، و قبل از گذشتن هزار سنه از بیان، این مدینه را به زعم خود تجدید و تزیین نمودید؟! (مؤلف)
^{۸۷} - ممکن الوجود

خودداری نموده‌اند و حال آنکه تورات و انجیل و قرآن، در تمام عالم مطبوع و منتشر می‌باشد. پس معلوم می‌شود که علت امتناع از انتشار آنها، هفوات [آنچه از دهان خارج شود] و مهملات و اغلاط آنها بوده، که موجبات فضاحت و رسوائی فراهم می‌نموده است.

و در صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹ کتاب ایقان، بعد از ذکر حدیث امام صادق علیه‌السلام که فرموده «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرِ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمًا أُخْرِجَ الْخَمْسَةُ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا».

یعنی: «حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیاء از آدم الی خاتم، دو حرف آن را بیان فرموده‌اند؛ و براین دو حرف مبعوث شده‌اند. و می‌فرماید: قائم ظاهر می‌فرماید، جمیع این بیست و پنج حرف را» از این بیان قدر و رتبه آن حضرت را - مرادش باب است - ملاحظه فرما؛ که قدرش اعظم از کل انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا.

خوانندگان محترم خوب تدبر و توجه فرمایند:

به خدا قسم! که برای هر شخص خردمند خبیر مُنصِف، تنها همین گونه عبارات و آثار باقیه حسینعلی بهاء که این چنین در مقام مدح و ثناگوئی و تعریف و توصیف آنگونه آثار و آیات باقیه باب - که نمونه‌هایی از آن گذشت - می‌باشد الحق شاهد قوی و حجت کافی در کشف درجه خیانت و پست فطرتی و فرومایگی او است.

باز نمونه آثار باقیه بهاء

بعض نصایح بهاء

میرزا حسینعلی بهاء^{۸۸} در باب اول کتاب ایقان، می‌خواهد بگوید مردم باید از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده و فهمیده و می‌فهمند، چشم و گوش و قلب را پاک و مقدس نمایند؛ و از تبعیت دانشمندان سرپیچی کنند تا بتوانند به مقام قرب و وصال مظهر و مطلعی که وجود امثال باب و بهاء باشد، برسند. و کلمات و تأویلات و عرفان‌بافی و مطلب‌سازی امثال حضرتش را باید کورکورانه تصدیق و تبعیت بنمایند تا بتوانند به آنها ایمان آورند. و یگانه شرط قابلیت تجلیات اشراقات شמוש علوم و معارف و بیانات و عنایات اینگونه مظاهر به نام قدس و طهارت، همین است و بس. ولی این مطلب را با یک مهارت و زبردستی و سفسطه و پشت هم اندازی عجیب بیان نموده است. علت اعراض و عدم ایمان کفار در زمان هر نبی حقی را عدم رعایت این دستور و شرط فوق قرار و جلوه داده، و همین امر را نیز سبب انکار منکرین علی محمد، بیان و قلمداد نموده است.

^{۸۸} - ناگفته نماند میرزا حسینعلی اگر چه از حیث قلم و بیان، مخصوصاً در عبارات عربی، خالی از غلط نمی‌باشد، ولی ابداعاً با علی محمد قابل مقایسه نیست؛ و الحق بد طولانی در عبارت پردازی به طرز منشآت قدیم و عرفان‌بافی و تأویل‌سازی داشته، که بر غیر دانشمندان می‌توانسته تعمیه [معماسازی] نموده و باطل را به نیروی بیان و کلام خود مزین و مموه [زراندود] کرده و به صورت حق جلوه دهد. و البته اینگونه اشخاص، از مطالب ناروای خود در لباس عبارات و منشآت فریبا، بهتر از دیگران - اگر خداوند متعال مهلت دهد و رسوا نکند - می‌توانند سوء استفاده نمایند. (مؤلف)

میرزا حسینعلی بهاء در ص ۱۵۱ کتاب ایقان، از علماء بیان استدعا می نماید در زمن مُسْتَعَاث^{۸۹} به عقل و ادراک و علم متمسک نشوند.^{۹۰}

ولی در آنجائی که خواسته است به تقلید از قرآن، سُورَى نازل نماید، و تنها متوجه اخذ عبارات و کلماتی از قرآن و ضمّ و تلفیق به بعض ساخته‌های خودش بوده، مانند سوره هیکل از کتاب مبین [نوشته‌ای از حسینعلی بهاء] می گوید:

سبحان الذی نزل الایات لقوم یفقهون . سبحان الذی نزل الایات لقوم یشعرون سبحان الذی یهدی من یشاء الی صراط عز قیوم. سبحان الذی نزل الامر لقوم یعلمون. (الی ان قال) سبحان الذی ینطق من جبروت الامر لعباد (ولا یعرفه الاعباد- نسخه) مکرمون. سبحان الذی یحیی من یشاء بقوله کن فیکون الخ.

میرزا حسینعلی بهاء درباره آیات علی محمد باب- که نمونه‌های آن قبلاً گذشت- مردم را نصیحت می کند، در ص ۱۳۱ ایقان، قبلاً آیه شریفه قرآن مجید را: «و إِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا یتینات قائلوا ما هذا إِلَّا رَجُلٌ یریدُ ان یریدُکُمْ عما کانَ یَعْبُدُ آبائَکُمْ و قائلوا ما هذا إِلَّا فِکْ مَفْتَرِی». ^{۹۱} ذکر نموده، و پس از معنی و شرح آیه، راجع به باب در ص ۱۳۲ می گوید: «چنانکه الیوم مشاهده می کنید که چه سخن‌های لغو که به آن جوهر بقاء گفته اند و چه نسبت‌ها و خطاها که به آن منبع و معدن عصمت داده اند - مرادش از جوهر بقاء و منبع و معدن عصمت علی محمد باب است - [در ادامه می نویسد] با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انذار فرموده مُکذِّبین و مُعرضین آیات منزله را، و بشارت فرموده مُقْبَلین آن را؛ با وجود این، چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده اند. و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اُکوان چنین عنایتی نشنیده؛ ^{۹۲} که آیات به مثابه غیث نیسانی ^{۹۳} - مرادش آیات و الواح علی محمد باب است که نمونه‌های آن گذشت- از غمام [برها] رحمت رحمانی جاری و نازل شود. چه، که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس، واضح و لائح است، مفتخر شدند هر کدام به کتابی که ر دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی، این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده؛ چنانکه بیست مجلد الان به دست می آید ^{۹۴} و چه مقدار که هنوز به دست نیامده، و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند. [در ادامه می نویسد] ای برادر، باید چشم گشود

^{۸۹} - مستعاث که به حساب ابجد، دو هزار و یک است، مقدار سنوات فاصله بین علی محمد و ظهور بعد از اوست. به قرار یکی از گفته های علی محمد، منقول از باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی: «وصیت می کنم کل اهل بین را که اگر در حین ظهور «من یظهره الله» کل موفق به آن جنت عظیم- و در یک نسخه چاپی به جای عظم، اعظم است- و لقای اکبر گردید» طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم» والا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده، به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل [است] داخل شوید، و اگر نشده و به عدد اسم الله المستعاث منتهی شده و شنیده اند که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده‌اید، رحم برانفس خود کرده و کل به کلیه در ظل اون نقطه ظاهره که کل داخل نشده اید مستظل گردید... و اگر نشنیده، در تضرع و ابتهاج برآمده که فضل خدا، الهی مستعاث از شما مقطوع نگشته؛ و اگر شنیدید الهی مستعاث که ظاهر گشته، من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکم فاذا لا تصبرن قدر ما یتنفس نفس و لتدخلن کلکم اجمعون فی ظل الله و لا تقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری ایاکم لاخلصنکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون، که اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید، بلاشبه در دین بیان نیست و داخل نار است؛ الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود؛ که آن وقت کل مکلف به ابتهاج و تضرع هستید.»

^{۹۰} - و حال اینکه قرآن می گوید: «وَجَعَلُ الرِّجْسَ عَلٰی الذِّنِّیْنَ لَا یَعْلَمُونَ» (۱- سوره یونس آیه ۱۰۰: یلیدی را برکسانی قرار می دهد که عقل خود به کار نمی اندازند.) - ان شَرُّ الذُّوَابِ عِنْدَ اللّٰهِ الصَّمُّ الذِّکْرُ الذِّیْنَ لَا یَعْلَمُونَ» (۲- سوره انفال، آیه ۲۲: بندترین جنندگان نزد خدا کر و گنگ هایی هستند که عقل خود به کار نمی برند.) و در حدیث از موسی بن جعفر علیه السلام است که «ان الله علی الناس حجتین حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمه و اما الباطنه فالعقول.» (۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۵: خداوند دوحجت برای مردم قرار داد، حجت ظاهر و حجت باطن، اما حجت ظاهر، رسولان انبیاء و امامان(صلوات الله علیهم) هستند و حجت باطنی عقل ها هستند.) و ایضا در حدیث است که «قال ابن السکیت للرضا علیه السلام ما الحجه علی الخلق الیوم قال علیه السلام العقل یعرف به الصادق علی الله فیدقه و الکاذب علی الله فیکذبه. (۴- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۲: خداوند در روز قیامت حجت خود را به چه چیزی بر خلقوات می نمایاند یا عرضه می دارد، فرمود: به عقل، هر چیزی که صادقانه از سوی خدا باشد تصدیق می کند و مکذبین به خدا را تکذیب می کند.) و غیر اینها از آیات و روایات بی شمار در لزوم پیروی از علم و عقل.»

^{۹۱} - سوره سباء، آیه ۴۳: و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می شود می گویند: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند، بازدارد و می گویند: این جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده‌ای چیز دیگری نیست.

^{۹۲} - واقعا به خاطر لاطانات و مزخرفات این چنین است.

^{۹۳} - باران نیسان(بهار)

^{۹۴} - پس چرا بهائی ها آنها را علنی نمی کنند؟

و تفکر نمود و ملتجی به مظاهر الهیه شد؛ شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح متنبه شویم. اعتراض بر منزل آیات نکنیم. امرش را به جان تسلیم کنیم و حکمش را به تمام جان و روان قبول نماییم. ۹۵ و مدعن [معتقد] شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطیء فضل مسکن یابیم «وانه بعباده لغفور رحیم.»

نمونه ادبیات بهاء

حسینعلی بهاء در ص ۷ کتاب ایقان می گوید: الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعا.

کلمه جناحین را که اضافه کرده، نونش را حذف نموده، و این غلط صریح است. در قرآن مجید فرموده است: «و لا طائر یطیرُ بِجَنَاحِهِ» ۹۶ و ابن مالک در الفیه می گوید: «نونا تلی الاعراب او تنوینا مما تضيف احذف کطور سینا». ۹۷ و در ص ۱۳ می گوید: علی الله اتکل و به استعین لعل تجری من هذا القلم ما یحیی به افئده الناس. لعل، کلمه ترجی ۹۸ است؛ به تنهائی بر فعل داخل نمی شود و باید مدخول آن اسم باشد. آری، اگر متصل به ماء کافه [بازدارنده از عمل] باشد، گفته می شود. مثلاً «لَعَلَّمَا أَضَاءت لَکَ النَّارُ.»

و در ص ۲۴ می گوید: مثل صلوه و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است و در ص ۲۸ نیز در دو موضع، کلمه اعظم تر استعمال نموده، و این غلط است؛ باید عظیم تر یا اعظم بگوید. و در ص ۳۸ می گوید: کذلک نرش علیک من انوار شمس الحکمه و العرفان لیطمئن بها قلبک و تكون من الذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا.

کلمه جناحین که باز در اضافه نونش را حذف نموده، غلط است؛ و به جای کلمه مطیورا نیز باید طائرین گفته باشد چرا که مطیورا غلط است.

و در ص ۴۹ می گوید: کذلک تغن علیک حمامه البقاء علی افنان سدره البهاء لعل تکون فی مناهج العلم و الحکمه باذن الله مسلوکا.

لفظ تغن غلط است و باید تغنی بگوید؛ در ضمن مدخول کلمه لعل که فعل [تکون] است، غلط است؛ باید اسم باشد. و نیز کلمه لعل معنی ترجی دارد با تأکید به نون تقلیه در مدخول آن [تکون] نامناسب ندارد. و ایضا لفظ مسلوکا در این مورد غلط است؛ باید سالکا بگوید.

و در ص ۵۸ باز می گوید: لتطیرن بجناحین الانقطاع - در حال اضافه نون را باقی گذاشته است.

و در ۵۸ باز می گوید: لتطیرن بجناحین الانقطاع - در حال اضافه نون را باقی گذاشته است.

و در ص ۶۶ می گوید: فارجعوا الیه لعل انتم بمواقع الامر تطلعون - باید بگوید لَعَلَّکُمْ با ضمیر متصل؛ لذا ذکر ضمیر منفصل [أنتم] در این مورد غلط است.

و در صفحه ۶۸ می گوید: کذلک یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه و آمنوا بآياته و کانوا من کوثر الفضل بآبادی العز مشروبا... مشروبا غلط است و باید مَشْرُوبِین بگوید؛ زیرا اسم «کان» در این مورد جمع است و باید خبر آن نیز جمع آورده شود.

و در صفحه ۸۰ می گوید: لعل انتم بمواقع العلم تصلون - باید لَعَلَّکُمْ بگوید زیرا آوردن لَعَلْ با ضمیر منفصل غلط است.

۹۵ - منظور این که از اغنام الله شوید.

۹۶ - سوره انعام، آیه ۳۸: نه هیچ پرندهای که به بال های خود در هوا پرواز کند.

۹۷ - کلمه ای که دارای نون تثنیه یا نون جمع باشد و یا کلمه ای که دارای تنوین است بعد از اضافه و مضاف واقع شدن، نون یا تنوین آن حذف می گردد.

۹۸ - لعل از اداه مشبَّهه بالفعل است که برای آرزوی ممکن آورده می شود و لیت برای آرزوی محال می باشد.

و در صفحه ۱۰۲ باز می‌گوید: لعل انتم بذلک فی زمن المستغاث توفقون - به جای ضمیر متصل | کم | ضمیر منفصل | انتم | آورده، غلط است.

و نیز در صفحه ۱۳۹ می‌گوید: فان الشمس قدر ارتفعت فی وسط الزوال لعل یستشرق علیک من انوار الجمال - در این جا هم کلمه | لعل | را بدون اتصال به ماء کافه^{۹۹} بر فعل وارد نموده است.^{۱۰۰}

بعضی استدلال‌ها

میرزا حسینعلی بهاء در استدلال بر حقانیت دعوی علی محمد باب، در مقام تعیین سنه ظهور مهدی موعود و تطبیق آن با ظهور علی محمد برآمده است. و در ص ۱۵۵ کتاب ایقان^{۱۰۱} چنین می‌نویسد: «ملاحظه فرمائید که در اخبار، سنه ظهور آن هویه [سر و حصه وجودی] نور را هم ذکر فرموده‌اند؛ مع ذلک شاعر نشده‌اند^{۱۰۲} و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فی حدیث المفضل: «سئل عن الصادق علیه السلام فکیف یا مولای فی ظهور فقال علیه السلام فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره» باری، تحریر است از این عباد که چگونگی این اشارات واضح لائحہ از حق احتراز نموده‌اند.» مراد بهاء این است که سنه ستین در حدیث مزبور اشاره است به سنه ۱۲۶۰ هجری، که در آن سال علی محمد به ادعاء و دعوت قیام نموده است.

می‌گوییم: حدیث مزبور در جلد سیزدهم بحار، از اواخر ص ۲۰۰ (چاپ کمپانی) شروع می‌شود و ما این فقره مورد استدلال و بعضی فقرات دیگر قبل و بعد آن را عینا در اینجا ذکر، و سپس ترجمه می‌نمائیم؛ و هر کس بخواهد به هر نسخه دیگر بحار، چاپی و یا خطی مراجعه نماید، صدق مطلب را خواهد یافت.

«عن المفضل بن عمر قال سألت سیدی الصادق علیه السلام هل للمأمور المنتظر المهدی علیه السلام من وقت موقت یعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا قلت یا سیدی و لم ذاک قال لانه هوالساعة التي قال الله تعالی و یستلونک عن الساعة ایتان مرساها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض... و هوالساعة التي قال الله تعالی یستلونک عن الساعة ایتان مرساها وقال عنده علم الساعة و لم یقل انها عند احد و قال فهل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بعته فقد جاء اشراطها (الایه) و قال اقتربت الساعة و انشق القمر و قال ما یدریک لعل الساعة تكون قریبا یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها و الذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید قلت فما معنی یمارون قال یقولون متی ولد و من رأی و این تكون و متی یظهر و کل ذلک استعجالا لامر الله و شکا فی قضائه و دخولا فی قدرته اولئک الذین خسروا الدنیا و ان للکافرین لشر مآب قلت افلا یوقت له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا و لا یوقت له وقت ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارك الله تعالی فی علمه و ادعی انه ظهر علی سره... قال المفضل یا مولای فکیف بدیء ظهور المهدی علیه السلام و الیه التسلیم قال علیه السلام یا مفضل یظهر فی شبهه لیستبین فیعلو ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یکثر ذلک علی افواه المحققین و المبطلین و الموافقین و المخالفین لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا و دللنا علیه و نسبنا و سمیناه و کنیناه و قلنا سمی ده رسول الله (ص) و کنیه لئلا یقول الناس ما عرفنا له اسما و لا کنیه و لا نسبا و الله لیتحقق الایضاح به و باسمه و نسبه و کنیته علی السننهم حتی لیسمیه بعضهم لبعض کل ذلک للزوم الحجة علیهم ثم یظهره الله کما وعد

^{۹۹} - ماء کافه: ماء بازدارنده از عمل را گویند به عنوان مثال لعل که از حروف مشبیه بالفعل می‌باشد ناصب اسم است و رافع خبر؛ و برای این که عمل خود باید بر سر جمله اسمیه درآید مگر اینکه به ماء کافه متصل باشد که در اینصورت بر سر جمله فعلیه هم درمی‌آید و اگر با اتصال به ماء کافه بر سر جمله اسمیه در بیاید از عمل ملغی می‌شود.

^{۱۰۰} - ناگفته نماند: متصدیان دستگاه [بهائیت] بعد از میرزای بهاء، چون به غلط های ادبی واضح کتب او متوجه شدند، لذا در چاپ های بعد، اکثر موارد را که توانستند تحریف اصلاحی نموده‌اند، بنابراین در مقام تطبیق عبارات باید به نسخ اصلی اولیه کتب بهاء نیز مراجعه شود. (مؤلف)

^{۱۰۱} - در مطبوعه مصر سنه ۱۱۱۸ هجری در صفحه ۲۱۳ می‌باشد (مؤلف)

^{۱۰۲} - منظور ش: شعور پیدا نکردند.

به جده (ص) فی قوله عزوجل هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون قال المفضل یا مولای فما تأویل قوله تعالی لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون قال علیه السلام هو قوله تعالی و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدین کله لله فوالله یا مفضل لیرفع عن الملل و الادیان الاختلاف و يكون الدین کله واحدا...» .
۱۰۲

(ترجمه حدیث) مفضل می گوید: از آقای خودم صادق (علیه السلام) سؤال کردم که آیا از برای مأمور منتظر، مهدی علیه السلام وقت معینی هست که مردم بدانند؟ فرمود: حاشا که توقیت | وقت معین | شود ظهور او به وقتی که شیعیان ما بدانند. گفتیم آقای من چرا؟ فرمود: به جهت اینکه آن ساعتی است که خداوند می فرماید «و یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»^{۱۰۴} تا آخر آیه، و آن ساعتی است که می فرماید «یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا»^{۱۰۵} و قال «عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»^{۱۰۶} و فرموده علم آن نزد دیگری هست و فرمود «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ»^{۱۰۷} تا آخر آیه؛ و فرمود «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ»^{۱۰۸} و فرمود «مَا يَدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا»^{۱۰۹} تا آخر آیه، که می فرماید «إِلَّا الْإِنِّ الَّذِينَ يَمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^{۱۱۰} گفتیم: معنی یمارون چیست؟ فرمود: می گویند مهدی، کی متولد شد و چه کسی دید او را و کجا است و کی ظاهر می شود؟ و تمام اینها از باب عجله نمودن در امر الهی و شک داشتن در قضا و حکم او، و مداخله نمودن در قدرت اوست. ایشانند آن چنان اشخاصی که زبان نمودند در دنیا و هر آینه برای کافران بد بازگشتی است. گفتیم: آیا هیچ وقتی برای او تعیین نمی شود؟ فرمود: ای مفضل! نه من تعیین وقت می کنم، و نه وقتی برای او – از جانب خدا – معین شده است. و کسی که تعیین کند برای مهدی ما وقتی را، پس با خداوند در علم او مشارکت نموده و ادعا کرده که برسر خداوند غالب شده است. (چون مفضل از تعیین وقت ظهور مأیوس گردید، پس، از کیفیت ابتداء ظهور سؤال می نماید) مفضل گفت: ای مولای من! ابتداء ظهور مهدی علیه السلام و تسلیم (مردم) به آن حضرت چگونه است؟ فرمود: ای مفضل! در هیئت و وضع مشتهی ظاهر می گردد؛ تا اینکه عاقبت واضح و آشکار شود امر او، و بالا گیرد و بلند شود ذکر او، و ظاهر گردد امر او، و به اسم و کنیه و نسبش ندا شود. و این اشتها بر ذهن های اهل حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد گردد، تا آنکه حجت خداوند بر آنان به سبب شناسائی آن جناب لازم و تمام شود؛ به همان قسمی که ما شرح داده ایم و براو دلالت نموده ایم. و نسب و اسم و کنیه او را (قبلا) بیان نموده ایم و گفتیم که هم نام و هم کنیه جدش رسول خدا است. تا آنکه مردم نگویند که ما برای او اسمی و نه کنیه و نه نسبی نشناخته ایم. قسم به خداوند! برای اینکه ایضاً و تسمیه به آن جناب و به اسم و کنیه و نسبش بر زبان های مردم متحقق گردد تا آنکه بعض مردم هر آینه نام برند آن جناب را برای بعض دیگر، تمام اینها به جهت آن است که حجت تمام گردد بر مردم. پس از این (اشتهار) خداوند او را ظاهر می سازد همان قسمی که به جدش وعده فرموده در کلام خود عزوجل: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۱۱۱} مفضل گفت: ای مولای من! تأویل قول خداوند تعالی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» چیست؟ فرمود: قوله تعالی: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً

۱۰۲ - بحار: ج ۱/۵۳ باب ۲۸، ما يَكُونُ عند ظهوره عليه السلام بروايه الْمُفَضَّل

۱۰۴ - سوره اعراف، آیه ۱۸۷: درباره قیامت از تو سؤال می کنند کی فرا می رسد؟ بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است.

۱۰۵ - سوره نازعات، آیه ۴۲: از تو درباره قیامت می پرسند که چه وقتی واقع می شود.

۱۰۶ - سوره زخرف، آیه ۸۵: علم آن نزد خداوند است.

۱۰۷ - سوره زخرف، آیه ۶۶: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ ان تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ: آیا جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان به سراغشان آید در حالی که نمی فهمند.

۱۰۸ - سوره قمر، آیه ۱: قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

۱۰۹ - سوره احزاب، آیه ۶۳: چه می دانی، شاید ساعت قیامت نزدیک باشد.

۱۱۰ - سوره شوری، آیه ۱۸: آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند در گمراهی عمیقی هستند.

۱۱۱ - سوره توبه، آیه ۳۳: او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا آن را بر همه آئین ها غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ لَكُمْ^{۱۱۲} پس قسم به خدا، ای مفضل! هر آینه از ملل و ادیان، اختلاف برداشته شود و تمام یک دین واحد خواهد شد.

خوانندگان محترم خوب توجه بفرمایند در حدیث مزبور کلمه (فی سنه الستین) اصلا نیست. کلمه (فی شبهه لیستین) است. و ابدأ در حدیث، تعیین سنه ظهور آن هویه نور (که جناب بهاء می گوید) نشده؛ بلکه در صدر حدیث، مفضل که دو بار سؤال از وقت ظهور نموده، امام صادق علیه السلام جدا نفی توقیت [تعیین وقت] نموده‌اند. چنانکه در احادیث کثیره دیگر چنین است. و فرموده‌اند «كذب الوَقَّاتُونَ»^{۱۱۳} (که از مصادیق آن، بهاء در این مورد باشد) و چگونه می شود که پس از اینکه دوباره مفضل سؤال از وقت ظهور نماید، جواب منفی و عدم توقیب بدهند! و چون از کیفیت ظهور سؤال کند، در این هنگام برخلاف سؤال و ضد تصریحات قبلی خود جواب داده، و وقت برای ظهور معین بنمایند! این حدیث از جهات عدیده، چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه می فرمایند - حتی در بعض فقرات دیگر آن که در بحار مذکور است و ما برای اختصار اینجا نیاوردیم - جدا دعوی علی محمد باب را که او مهدی موعود باشد، تکذیب می کند. شگفتا! چگونه بهاء خیانت و طراری [دزدی] عجیب نموده و از حدیثی که به خصوص دلیل بر تکذیب دعوت علی محمد است، صدر و ذیل را انداخته، و یک جمله را از وسط گرفته و آن را هم تغییر داده و تحریف نموده است؛ و بر صدق و حقانیت دعوی علی محمد استدلال می کند! برای هر ذی شعور مُنصِفِ بی غرضی، همین یک عمل و اینگونه استدلال به نفع مقصود، از هر کس باشد، حجت بزرگ و کافی علیه او می باشد و برناپاکی و ضلالت و کمال خدائناشناسی و طراری او در اِضلال اَگمراهی [مردم بهترین دلیل است.

استدلال بهاء به حدیث لوح

باز حسینعلی بهاء در مقام استدلال بر حقانیت دعوت علی محمد و شریعت جدید او در صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰ کتاب ایقان^{۱۱۴} می گوید: «در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می فرماید: «علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائهم فی زمانه و تنهادی رأوسهم کما تنهادی رأس التُّرک و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلیین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل و الرنه فی نسائهم اولئک اولیائی حقا». حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد؛ چنانچه در اکثر اماکن دم [خون] شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند.» مرادش ریخته شدن خون یاران و تابعین علی محمد باب و اسارت و سوخته شدن آنها است.»

می گویم: هر کس به کتاب کافی - چاپی و خطی - که می خواهد مراجعه کند. و ما عین تمام حدیث را از صفحه ۷۱ جزء ثانی جلد اول کتاب وافی که از کافی نقل می کند، در اینجا می آوریم: «عن ابی عبدالله (ص) قال قال ابی لجابر بن عبدالله الانصاری ان لی الیک حاجه فمتی یَخِفُ علیک أن أُخْلِوَبَکَ فاسئلك عنها فقال له جابر ای الاوقات احببته فخلا به فی بعض الایام فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی ید امی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ما اخبر تک به امی انه فی ذلک اللوح مکتوب فقال جابر اشهد بالله انی دخلت علی امک فاطمه علیه السلام فی حیاه رسول الله (ص) فَهَنَّبَتْهَا بولاده الحسین فرأیت فی یدیها لوحا أخضرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ من زمرد و رأیت فیہ کتابا ابیض شبه لون الشمس فقلت

^{۱۱۲} - سوره انفال، آیه ۳۹: آنها را بکشید تا فتنه برچیده شود و پرستش مخصوص خدا باشد.

^{۱۱۳} - تعیین کنندگان وقت، دروغگویند.

^{۱۱۴} - در مطبوعه مصر سنة ۱۳۱۸ هجری در صفحه ۲۰۶ و ۲۰۷ می باشد. (مؤلف)

لها بابی و امی انت یا بنت رسول الله ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه الله تعالى الى رسوله (ص) فيه اسم ابی واسم بعلى و اسم ابنى و اسم الاوصياء من ولدى و أعطانيه ابى لِيُبَشِّرَنى بِذَلِكَ قال جابر فاعطتنيه امك فاطمه عليه السلام فقرأته و استنسخته فقال أبى فَهَلْ لك يا جابر ان تعرضه على قال نعم فمشى معه ابى الى منزل جابر فاخرج صحيفه من رق فقال يا جابر انظر فى كتابك لِأَقْرَأَ عليك فنظر جابر فى نسخه فقرءه ابى فَمَا خَالَفَ حَرْفَ خَرَفًا فقال جابر اشهد بالله انى هكذا رأيتہ فى اللوح مكتوبا بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبیه و نوره و سفيره و حجابہ و دليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين عظيم يا محمد اسمائى و اشكر نعمائى و لاتجحد آلانى انى انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين و مدبيل المظلومين و ديان الدين انى انا الله لا اله الا انا فمن رجا غير فضلى او خاف غير عدلى عذبتہ عذابا لا اعذبه احدا من العالمين فايأى فأعبد و عَلى فتوكل انى لم ابعث نبيا فاكملت ايامه و انقضت مدته الا جعلت له وَصِيًّا و انى فضلتك على الانبياء و فضلت وصيك على الاوصياء و اكرمتك بشبليک و سبطيك حسن و حسين فجعلت حسنا معدن علمى بعد انقضاء مده ابيه و جعلت حسينا خازن و حيبى و اكرمتہ بالشهادہ و ختمت له بالسعاده فهو افضل من استشهد و ارفع الشهداء درجه جعلت كلمتى التامه معه و حجتى البالغه اليك عنده بعترته ائيب و اعاقب اولهم على سيد العابدين و زين اوليائى الماضين و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمى و المعدن لحكمتى سيهلك المرتابون فى جعفر الراد عليه كالراد على حق القول منى لاکرم من مثنوى جعفر ولاسرنه فى اشباعه و انصاره و اوليائه انتجب بعده موسى فتنه عمياء حندس لان خبط فرضى لاينقطع و حجتى لاتخفى و ان اوليائى يسقون بالكاس الاوفى من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتى و من غير آيه من كتابى فقد افترى على ويل للمفترين الجاحدين عنه انقضاء مده موسى عبدى و حبيبى و خيرتى على ولىبى و ناصرى و من اضع عليه اعباء النبوه و امتحنه بالاضطلاح بها بقتله عفرت مستكبر يدفن فى المدينه التى بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقى حق القول منى لاسرنه بمحمد ابنه و خليفته من بعده و وارث علمه فهو معدن علمى و موضع سرى و حجتى على خلقى لا يؤمن عبد به الا جعلت مثواه و شعفته فى سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار و احتم بالسعاده لابنه على ولىبى و ناصرى و الشاهد فى خلقى و امينى على و حيبى اخرج منه الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه محمد رحمہ للعالمين عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب فتذل اوليائى فى زمانه و تنهادى رؤسهم كما تنهى رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين مرعوبين و جلين تصبغ الارض بدمائهم و يفسحوا الويل و الرنه فى نسايتهم اولئك اوليائى حقا بهم ادفع كل فتنه عمياء حندس و بهم اكشف الزلازل و ارفع الاصار و الاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمہ و اولئك هم المهتدون»^{۱۱۵}

در ترجمه حديث شريف برای اختصار، از تنها لوح فاطمه عليه السلام که خاتم انبياء(ص) به آن حضرت مرحمت فرموده- اند، اکتفا کرده، و از ترجمه صدر حديث که در مقصود و استدلال دخالتي ندارد، صرف نظر می نمائيم: «بسم الله الرحمن الرحيم اين نوشته‌ای است از جانب خداوند عزيز حکيم، برای محمد نبی و نور و سفیر و حجاب و رهنمای او، اين نوشته را، روح الامين از نزد پروردگار عالميان نازل نموده. ای محمد! تعظيم نما اسماء مرا و شکر کن نعمت‌های مرا و انکار مکن نعمت‌های باطنه مرا؛ به درستی که منم خدا و نيست الهی غير از من . منم درهم شکننده جبارين و يارى کننده مظلومين و جزا دهنده (روز) جزاء به درستی که منم خدا و نيست الهی غير از من. پس کسی که اميد داشته باشد غير فضل مرا، يا بترسد غير عدل مرا، او را به عذابی عذاب کنم که احدی از عالميان را بدان عذاب نکنم. پس تنها مرا بندگی کن و تنها بر من توکل نما. به درستی که من مبعوث نکردم پیغمبری را [مگر اين که] کامل کرده باشد ايام او را و منقضی نشده باشد مدت او، مگر اینکه قرار داده‌ام برای او وصی، و به درستی که من برترى دادم تو را بر جميع انبياء و برترى دادم

وصی تو را بر جمیع اوصیاء و گرامی داشتیم تو را به دو شیر بچه تو و دو سبط تو حسن و حسین. پس قرار داده‌ام حسن را معدن علم خودم بعد از گذشتن زمان پدرش. و قرار داده‌ام حسین را خازن وحی خود و گرامی داشته‌ام او را به شهادت و ختم نموده‌ام برای او به سعادت. پس او افضل کسانی است که به درجه شهادت فائز شده‌اند و بلند مرتبه‌ترین شهداء است. کلمه تام خودم را با حسین، و حجه بالغه‌ام به سوی تو را نزد او قرار دادم. به سبب عترت حسین، ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم! یعنی ملاک ثواب و عقاب دایره مدار قبول ولایت و اطاعت عترت حسین، و مخالفت ایشان است! اول آنان علی است که سید عابدان و زینت اولیاء گذشته من است. و پسر او محمد، شبیه جد محمودش، و باقر (شکافنده) علم من و معدن حکمت من است. زود است که هلاک شوند شک نمایندگان در جعفر. رد کننده جعفر، مانند رد کننده من است، محقق و ثابت است این گفتار از من. هر آینه گرامی می‌دارم جایگاه جعفر را و هر آینه مسرور می‌سازم او را در تابعین و یاوران و دوستانش. اختیار می‌نمایم بعد از او موسی را در فتنه بسیار تاریک و ظلمانی؛ به علت اینکه رشته فرض من منقطع نمی‌شود و حجت من مخفی نمی‌ماند و به درستی که اولیاء من سراب می‌شوند به جان لبریز. کسی که انکار کند یکی از آنان! ائمه معصومین علیه‌السلام را، به تحقیق که انکار کرده نعمت مرا؛ و کسی که تغییر دهد یک آیه از کتاب من، پس به تحقیق که افترا بسته است بر من. وای برافترابندان منکر، هنگام انقضاء مدت موسی! بنده و حبیب من و برگزیده من، علی [بن موسی الرضا] ولی و ناصر من است. و کسی است که براو مشقات [سختی‌ها] نبوت را می‌نهم و او را به قیام به آن مشقات امتحان می‌کنم. او را غفرت متکبری خواهد کشت، در شهر ای که آن را بنده صالح من ساخته است، در مجاورت شیرترین خلق من [یعنی هارون‌الریذ] دفن می‌شود. و هر آینه مسرور می‌سازم او را به محمد پسر او و جانشین و وارث علم او. پس او معدن علم من و موضع سر من و حجت من بر خلق من است. ایمان نمی‌آورد بنده‌ای به او، مگر اینکه قرار می‌دهم بهشت را جایگاه او، و شفیع می‌کنم او را در هفتاد نفر از اهل بیتش که مستوجب آتش شده باشند. و ختم می‌کنم به سعادت برای پسر آن محمد، علی ولی و ناصر من و شاهد در میان خلق من و امین بر وحی من. بیرون می‌آورم از آن علی، داعی به سوی راهم، و خازن علمم حسن را. و کامل می‌گردانم این امر را به پسرش محمد که رحمت است برای عالمیان. براوست کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب. پس دوستان من در زمان او ذلیل می‌شوند و سرهای آنان مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستاده می‌شود. پس ایشان کشته و سوزانده می‌شوند و ترسناک و هراسان و مرعوب می‌باشند. زمین به خون‌های ایشان رنگین می‌شود و صدای وِیل [فریاد] و صیحه عزا در زن‌های ایشان آشکار می‌گردد و ایشانند دوستان من به راستی و حقیقت!...»

خوانندگان محترم اینک ملاحظه فرمایند که چگونه بهاء در این حدیث باز طراری نموده، و عبارات قبل را که در آن مرجع ضمیر (علیه کمال موسی) مذکور است، ذکر نکرده! و چنانکه در حدیث مشاهده می‌فرمائید، مرجع ضمیر، محمد بن الحسن، نهمین عترت حسین بن علی و دهمین فرزند علی بن ابیطالب می‌باشد، نه علی محمد بن رضای بزاز؛ که ممکن است با بیست واسطه هم به امام علیه‌السلام منتهی نگردد. و نیز در حدیث مزبور، «فیذل اولیائی فی زمانه» می‌باشد، نه اولیائه. و چون حدیث قدسی است، مراد از بقاء متکلم، حق متعال می‌باشد. و مقصود ابتلای شدید اولیاء خدا است در زمان امامت آن حضرت که از سنه ۲۶۰ هجری که شهادت حضرت عسکری است، شروع می‌شود، نه در زمان بالخصوص ظهور آن حضرت. و چگونه زمان ظهور باشد با اینکه روایات متواتره دال است بر غلبه و پیشرفت آن حضرت و اصحابش و اینکه همه جبابره را در آن هنگام قلع و قمع می‌نماید؟! آری، تا به حال چه بسیار مصادیق این ابتلائات برای دوستان خدا از ابتدای غیبت تا به حال روی داده و ممکن است بعد از این هم خدای ناخواسته تا زمان ظهور رخ دهد.

خلاصه، حدیث مذکور که دلالت صریح بر خلاف مقصود بهاء دارد و جدا دعوت علی محمد باب را تکذیب می‌نماید، چگونه این جمال اقدس میرزا حسینعلی بهاء بر این خیانت بزرگ، جرأت و جسارت نموده که آن را تقطیع [قطعه قطعه] و تحریف کرده و برای اضلال جامعه، برحقانیت دعوت علی محمد به آن استدلال می‌کند؟ باید به ابوالفضل گلپایگانی، صاحب فرائد گفت: آری، این تردستی‌ها، آثار باقیه بهاء است که شما آیات بر صدق نبوت او گرفته‌اید.

استدلال بهاء به حدیث زوراء

حسینعلی بهاء در ص ۱۵۰ و ۱۵۱ کتاب ایقان^{۱۱۶} برحقانیت باب به حدیث زوراء تمسک نموده، می‌گوید: «و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده، چنانچه در روضه کافی، در بیان زوراء می‌فرماید: و فی روضه الکافی عن معاویه بن وهب عن ابی عبدالله قال ا تعرف الزوراء؟ قلت: جعلت فداک یقولون انها بغداد قال: لا. ثم قال علیه السلام دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رأیت جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافه. قلت: من یقتلهم؟ قال: یقتلهم اولاد العجم. این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند. وحال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب به قتل رساندند و جمیع این وجوهات قدسی را [در نسخه مطبوعه مصر، وجودات قدسی را] عجم شهید نموده؛ چنانچه در حدیث، مذکور است و برهمه عالم، واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد، تفکر نمی‌نمایند و اقبال به حق نمی‌جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند، از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته‌اند و به سقر [پایین ترین درجه جهنم] مقر اقرار و سکنی [گزیده‌اند].»

می‌گویم: هر کس به هر نسخه کافی که می‌خواهد مراجعه نماید؛ ما عین عبارات از ص ۱۲۰ جزء چهاردهم وافی، که از کافی نقل می‌کند، در اینجا می‌آوریم. مخصوصا با دو نسخه خطی روضه کافی در کتابخانه آستانه مقدسه رضوی علیه-السلام نیز مقابله شد، مطابق بوده است:

«عن ابن وهب قال تمثل ابو عبدالله علیه السلام بیت شعر لابن ابی عقب، و ینحر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الفامثل ما تنحر البدن (و روی غیره البذل) ثم قال علیه السلام لی تعرف الزوراء قال قلت جعلت فداک یقولون انها بغداد قال لا. ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رأیت الجبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون الفاً منهم ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافه. قلت: من یقتلهم جعلت فداک؟ قال یقتلهم اولاد العجم.» از بعض نسخ کافی نقل شده که جمله «منهم ثمانون رجلا» در آن وجود ندارد، و احتمال سقوط می‌رود. اما «ثمانون الفاً» در جمیع نسخ موجود است؛ و چگونه ممکن است نباشد با اینکه امام علیه‌السلام در صدر حدیث برای این قضیه، تمثیل به شعر ابن ابی عقب جسته، و در این شعر قطعا «ثمانون الفاً» می‌باشد. ترجمه حدیث: معاویه بن وهب می‌گوید: تمثیل جست ابو عبدالله (یعنی امام صادق علیه‌السلام) به بیت شعر ابن ابی عقب (معنی شعر این است [نحر می‌شوند در زوراء، وقت ظهر از آنان هشتاد هزار نفر مانند نحر شترهای قوی هیکل. سپس فرمود زوراء را می‌شناسی؟ عرض کردم: فدایت شوم! می‌گویند آن بغداد است. فرمود: نه، پس فرمود: داخل زمین ری شده‌ای؟ گفتم: بلی. فرمود: داخل بازار مال فروشان شده‌ای؟ گفتم: بلی، فرمود: از طرف دست راست طریق، کوه سیاه را دیده‌ای، همان زوراء است؛ در آنجا هشتاد هزار نفر کشته می‌شوند. که هشتاد نفر آنها از اولاد فلانند. که همه آنها قال

^{۱۱۶} - در مطبوعه مصر سنة ۱۳۱۸ هجری در صفحه ۲۰۷ و ۲۰۸ می‌باشد.

خلافتند! مرا خلافت‌های الهیه نیست؛ بلکه خلافت‌های متعارفه بین خود مردم است! عرض کردم: چه کسانی آنها را می‌کشند؟ فرمود: اولاد عجم.

محتمل است ابن ابی عقب، این قضیه را از یکی از ائمه علیه‌السلام قبلاً شنیده و در این بیت به شعر آورده است و امام صادق علیه‌السلام آن را پسندیده، لذا در این موقع ابتدائاً برای معاوبه بن وهب به شعر او تمثل جسته و سپس این گفتگو را به میان آورده‌اند.

بعضی احتمال داده‌اند، حدیث مزبور اشاره به فتنه مغول و قتل عام در زمان هلاکوخان باشد؛ که به دست او خلافت بنی‌عباس منقرض شد و ری که شهر بسیار بزرگی بوده در همین فتنه مغول خراب گردیده است و مرا از عجم، مطلق غیر عرب است.

باری، اینک خوانندگان محترم ملاحظه فرمایند بهاء برای استدلال و استشهاد خود، اولاً از صدر حدیث، شعر ابن ابی عقب را که امام علیه‌السلام تمثلاً قرائت فرموده‌اند و در آن شعر نیز تصریح شده است برای‌یکه هشتاد هزار نفر در زوراء کشته می‌شوند، نه هشتاد نفر، اسقاط نموده، و ذیل حدیث را هم تحریف نموده و هشتاد هزار نفر مقتول را هشتاد نفر کرده است؛ چون در هیچ جا هشتاد هزار نفر بایی کشته نشده‌اند. به علاوه غافل و یا متغافل [خودش را به غفلت زده] از اینکه هشتاد نفر مقتولی هم که تماماً از اولاد یک نفر مثلاً از یک قبیله بوده باشند، در میان آنها نبوده است.

و ثانیاً منصفانه توجه فرمائید، بعد از این تصرفات بهاء، کجای این حدیث دلالت و شهادتی دارد برای‌یکه این ماجرا و قتل در زمان ظهور موعود منتظر است و این مقتولین از اصحاب آن حضرتند! تا اینکه اگر با کشتگان بایی‌ها تطبیق نمود، شهادت بر صدق آنان و صدق باب گردد؟ و واعجباً و وافضحاً! تازه در دنباله اینگونه طراری‌ها و استدلال و استشهاد، بهاء به هیاهو و جنجال برخاسته و می‌گوید: «حال چرا این خراطین ارض، در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شده، تفکر نمی‌نمایند و اقبال به حق نمی‌جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند، از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته‌اند و به سقر مقرر گزیده‌اند.» آری، خوانندگان محترم مطلع باشند که مرادش از بعضی احادیث که می‌خواهد همین هیاهو و جنجال را ضمناً سدّ [مانع] و سپر در مقابل آنها قرار دهد، روایات متجاوز از حد تواتری است که با بیانات واضح بر کذب دعاوی باب و بهاء دلالت می‌نماید. چنانکه در محل خود از جلد دوم این کتاب انشاءالله تعالی خواهد آمد.

آیا آنچه بر سبیل نمونه از آثار و آیات باقیه بهاء نقل شده و پرده از روی خیانت‌ها و جنایت‌های او برداشته، امثال ابوالفضل گلپایگانی صاحب فرائد را کافی نیست که اقرار کنند به اینکه حق متعال البته وتین [رگ] این مدعی کاذب را به قلم خود او قطع فرموده است؟! خود او قطع فرموده است!؟

استدلال بهاء به حدیث محکم

حسینعلی بهاء در ص ۱۵۵ ایقان^{۱۱۲} می‌نویسد: «فی البحاران فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامه من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامه من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامه من یوسف السجین و التقیه و العلامه من محمد یظهر بآثار مثل قرآن - با این حدیث به این محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده، ذکر فرموده‌اند مَعَ ذلک احدی متنبيه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبيه شوند إلا من شاء ربک ان الله مسمع من یشاء و ما انا بمسمع من فی القبور.»

^{۱۱۲} - در مطبوعه مصر سنه ۱۳۱۸ هجری در صفحه ۲۱۳ و ۲۱۴ می‌باشد (مؤلف)

می گوئیم: روایاتی که در بحار به مضمون این مطلب باشد، که در قائم علاماتی از محمد (ص) و بعض انبیاء دیگر می باشد، ذیلا می آوریم:

در بحار ج ۱۲، ص ۵۶ روایت ابی بصیر، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام که می فرماید: «فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبیاء سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد صلوات الله علیهم فاما من موسی فخائف یترقب و اما من یوسف فالسجن و اما من عیسی فیقال انه مات و لم یمت و اما من محمد (ص) فالسیف»^{۱۱۸}.

و رویه سعید بن جبیر از امام علی بن الحسین علیه السلام که می فرماید: «فی القائم منا سنن من سنن الانبیاء علیه السلام سنه من آدم و سنه من نوح و سنه من ابراهیم و سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من ایوب و سنه من محمد (ص) فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ مِنْ نُوحٍ فَطُولُ الْعُمُرِ وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءُ الْوَلَادَةِ وَ اعْتِزَالُ النَّاسِ وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى فَالْخَوْفُ وَ الْغِيبَةُ وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلافُ النَّاسِ فِيهِ وَ أَمَّا مِنْ إِيُوبَ فَالْفِرْجُ بَعْدَ الْبَلْوَى وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ (ص) فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ»^{۱۱۹}.

و در ص ۵۷ روایت محمد بن مسلم از ابی جعفر (امام باقر علیه السلام): «ان فی القائم من آل محمد (ص) شبها من خمسہ من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم فاما شبه من یونس فرجوعه من غیبتہ و هو شاب بعد کبر السن و أما شبه من یوسف بن یعقوب فالغیبه من خاصته و عامته و اختفائه من اخوته و اشکال امره علی ابیه یعقوب علیه السلام مع قرب المسافه بینہ و بین ابیه و اهله و شیعتہ و أما شبه من موسی فدوام خوفه و طول غیبتہ و خفاء ولادته و تعنت شیعتہ من بعده بما لقوا من الاذی و الهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره و ایدہ علی عدوه و أما شبه من موسی فدوام خوفه و طول غیبتہ و خفاء ولادته و تعنت شیعتہ من بعده بما لقوا من الاذی و الهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره و ایدہ علی عدوه و أما شبه من عیسی فاختلف فیہ حتی قالت طائفه منهم ما ولد و قالت طائفه مات و قالت طائفه قتل و صلب و اما شبه من جدہ المصطفی (ص) فخر وجهه بالسيف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله و الجبارین والطواغیت و انه ینصر بالسيف و الرعب و انه لا ترد له رایه و ان من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی و صیحه من السماء فی شهر رمضان و مناد ینادی باسمه و اسم ابیه»^{۱۲۰}.

و در ص ۵۷ ایضا روایت ابی بصیر از ابی جعفر امام باقر علیه السلام که می فرماید: «فی صاحب الامر سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد (ص) فاما من موسی فخائف یترقب و اما من عیسی فیقال فیہ ما قیل فی عیسی و اما من یوسف فالسجن و التقیه و اما من محمد (ص) فالقیام بسیرته و تبیین آثاره ثم یضع سیفه علی عاتقه ثمانیه اشهر و لا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله قلت و کیف یعلم ان الله عزوجل قد رضی قال یلقى الله عزوجل فی قلبه الرحمه»^{۱۲۱}.

و در ص ۵۸ روایت ابی بصیر از ابی عبدالله (امام صادق) علیه السلام: «ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبیاء سنه من موسی بن عمران و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد (ص) فاما سنن من موسی فخائف یترقب و اما سنن من عیسی فقال فیہ ما قیل فی عیسی و اما سنن من موسی فخائف یترقب و اما سنن من عیسی فیقال فیہ ما قیل فی عیسی و اما سنن من یوسف فالستر جعل الله بینہ و بین الخلق حجبا یرونه و لا یعرفونه و اما سنن من محمد (ص) فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته»^{۱۲۲}.

^{۱۱۸} - تقریب المعارف: ص ۱۹۰

^{۱۱۹} - بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۱۷

^{۱۲۰} - بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۱۷

^{۱۲۱} - بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۱۸

^{۱۲۲} - بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۲۳

و در ص ۱۹۰ روایت ابی بصیر از ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام: « فی صاحب هذا الامر شبهه من اربعة انبياء شبهه من موسى و شبهه من عیسی و شبهه من یوسف و شبهه من محمد (ص) فقلت ما شبهه موسی قال خائف یترقب قلت و ما شبهه عیسی فقال قیل فیہ ما قیل فی عیسی قلت فما شبه یوسف قال السجن والغیبه قلت و ما شبه محمد (ص) قال اذا قام سار بسیره رسول الله (ص) الا انه یبین آثار محمد و یضع السیف ثمانیه اشهر هر جا هر جا حتی برضی الله قلت فیکف یعلم رضاء الله قال یلقى الله فی قلبه الرحمه. » ۱۲۳

و حاصل مفاد مجموع این روایت، این است که در قائم علیه السلام شباهت و علائمی از بعضی انبیاء است. از ابراهیم، خفاء ولادت و اعتزال [کناره گیری] از مردم و از آدم و نوح، طول عمر و از یوسف، غیبت و سجن [زندانی] و اختفاء [از موسی، خوف و انتظار؛ و نیز خفاء ولادت و رنج و اذیت شیعه او تا ظهور او و از عیسی، اختلاف اقوال مردم درباره او که زنده است و یا مرده و یا کشته شده است و یا اساساً تولد نیافته و از یونس، رجوع او از غیبت، در حالی که شاپ و جواب است در کبر سن و از ایوب، فرج بعد از بلوی و از محمد (ص) قیام به سیره او و تبیین آثار او و خروج به شمشیر و قتل دشمنان خدا و جبابره و سرکشان و بالاخره نصرت و پیروی اوبه شمشیر و رعب. خوانندگان ملاحظه می فرمایند که این روایات نه تنها با باب تطبیق نمی کند، بلکه دلیل علیه او بوده و جدا او را تکذیب می نماید.

و اما حدیثی که بهاء از حار نقل نموده و در آن ذکر کرده اند « و العلامه من محمد یظهره بآثار مثل قرآن » او لا ما آن را نیافته ایم؛ آقایان مبلغین بهائی ها اگر سراغ دارند، به ما نشان دهند. البته هیچ استبعادی ابعید و محال [از بهاء نیست که این حدیث را هم اساساً جعل نموده باشد.

و ثانیاً بر تقدیر بودن چنین حدیثی هم، و صحت و جواز اعتماد به آن - با منافات و مخالفت ظاهر آن که مراد حسینعلی بهاء است با مدارک متواتره قطعیه و ضرورت از دین که در محل خود از جلد دوم این کتاب بیاید، انشاء الله تعالی بر اینکه قرآن آخرین کتاب آسمانی است و مثل و ناسخ آن نخواهد آمد - آیا انصافاً با علی محمد باب تطبیق می کند؟! آیا هیچ دانشمند عاقلی می تواند بگوید آثار و آیات علی محمد باب - که نمونه هائی از آن در همین کتاب گذشت - مثل قرآن است؟! هذا مما تضحک به التکلی ۱۲۴ .

بگذریم.

تحریف بهاء در قرآن مجید

آری، بهاء کسی است که نه تنها از آیات او طراری و دروغ پردازی و تصرف و تحریف در عبارات احادیث و معانی آنها است، بلکه کسی است که در آیه قرآن مجید نیز تصرف و تحریف کرده است.

در ص ۴۷ ایقان می نویسد: « و این مضمونات در قرآن هم نازل شده، چنانچه می فرماید «بوم یأتی الله فی ظلل من الغمام» و بعد هم می نویسد که، مضمون آن این است که روزی که می آید خدا در سایه ای از ابر. در صفحه ۸۹ ایضا آیه را همین قسم می نویسد ۱۲۵ و حال اینکه آیه شریفه در قرآن مجید چنین است:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ»

۱۲۳ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۴۷

۱۲۴ - مانند این است که مصیبت دیده بخندد.

۱۲۵ - مخفی نماند روسای دستگاه بعد از بهاء متوجه مطلب شده، در چاپ مطبوعه مصر سنه ۱۳۱۸ هجری آن را اصلاح نموده اند.

۱۲۶ - سوره بقره، آیه ۲۱۰: آیا انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیایند.

خوانندگان به قرآن رجوع فرمایند تا معلوم شود آیه‌ای که بهاء در دو جای ایقان نوشته است، در قرآن مجید اصلا وجود ندارد. ۱۳۷.

بهائیه‌ها به خود بیایند و به نفس خود و دیگران ظلم نکنند. اقلا در همین نمونه‌هایی که از آثار باقیه حسینعلی بهاء در این کتاب مختصر آورده‌ایم، خوب تدبر و دقت کنند؛ سپس انصاف داده و عقلا قضاوت کنند، آیا چنین کسی که خود مرتکب این غلط‌ها و دروغ‌ها و این طراری‌ها و خیانت‌های بزرگ شده است، صلاحیت برای نازل‌ترین درجه روحانیت و رهبری جامعه دارد، تا چه رسد آنچه را که او مدعی شده و شما هم درباره او اعتقاد نموده‌اید! آیا خدای بزرگ علیم قدیر حکیم جهان، چنین کسی را برگزیده و رسول خدا و رهبر خلق، بلکه افضل از جمیع انبیاء قرار می‌دهد؟!!

بعضی ادعاهای بهاء

ببینید میرزا حسینعلی بهاء با این فضل و علم و درستی و صحت عمل - که نمونه‌ای از شواهد آن در آیاتش گذشت - چه ادعاهائی دارد:

از ص ۲۱ کتاب مبین نقل است که در سوره هیکل می‌گوید: قل لایری فی هیکلی الا هیکل الله و لافی الجمالی الا جماله و لافی کینونتی الا کینونته و لافی ذاتی الا ذاته و لافی حرکتی الا حرکتی و لافی سکونی الا سکونه و لافی قلمی الا قلمه العزیز المحمود.

و از ص ۶۷ در سوره هیکل، در کلماتی که به نام، خطاب به سلطان عبدالمجید نموده، می‌گوید: «قل اتعرضون علی الذی جائکم ببینات الله و برهانه و حجتی و آیاتہ ان هی من تلقاء نفسه بل من لدن من بعثه و ارسله بالحق و جعله سراجا للعالمین.

و از ص ۱۲۰ در نامه‌ای که به نام ناصرالدین شاه نوشته، می‌گوید: «کنت نائما علی مضجعی مرت علی نجات ربی الرحمن و ایقظنی من النوم و امرنی بالنداء بین الارض و السماء لما کان هذا من عندی بل من عنده یشهد بذلک سکان جبروته و ملکوته و اهل مدائن عزه.»

و در ص ۱۲ فراند، چاپ رنگی از فاتحه لوح حسینعلی به نام امپراطور روس می‌نویسد: «یا ملک الروس استمع نداء الله الملك القدوس ثم اقبل الی الفردوس المقر الذی فیہ استقر من سمی بالاسماء الحسنی بین ملاء الاعلی و فی ملکوت الانشاء باسم الله البهی الابهی ایاک ان یحجیک هو یک عن التوجه الی وجه ربک الرحمن الرحیم.»

۱۳۷ - آری در شأن همین کتاب ایقان که تا اینجا مطالبی از آن بر سبیل نمونه آثار بهاء نقل نمودیم، گلبابگانی در ص ۲۷ فراند نوشته است که بابیه کتاب ایقان را مثل قرآن می‌دانند؛ یعنی به وحی بودن و آسمانی بودن آن اذعان دارند. و در ص ۳۹۱ فراند می‌نویسد: «و مدلل داشتیم که قرآن شریف، بینه صحف اولی است و جامع حقایق مکتونه در تورات و انجیل و کتب سایر انبیاء . و واضح و روشن گشت که مقصد الهی در جمیع صحف سماویه ، از این الفاظ، اخبار از حقیقت واحده است و بیان حوادث مخصوصه که در بوم اخیر معانی حقیقیه آن واضح شود و تأویل آن نازل گردد . لذا پس از آنکه کتاب مستطاب ایقان نازل شد و ختم ریحی مختوم به نامل حی قیوم انفکاک یافت و تفاسیر اصلیه این آیات، به عنایت مالک الارضین و السموات معلوم گشت، بدین سبب دفع شبهات و کشف حجت اهالی و سایر ادیان نیز بر اهل ایمان سهل و آسان شد و توفیق فیما بین ملل و احزاب، به عنایت حضرت رب الارباب سهولت یافت. و به عبارت اوضح، اهل ایمان به سبب نزول ایقان و سایر الواح حضرت رحمان، وارث علم تورات و انجیل و قرآن شدند.»

و در ص ۶۹۴ نوشته است: «و تورات و زبور و انجیل و قرآن و بیان و ایقان و سایر آیات منزله از قلم رحمن است. (مؤلف)

و نیز در سوره هیکل، بهاء می گوید: «فلما شهدت نفسی علی قطب البلاء سمعت صوت الابدع الاحلی عن فوق راسی فلما توجهت الی الفوق رأیت حوریه ذکر اسم ربی معلقه فی الهواء محاذی راسی و شهدت بانها مستبشره فی نفسها و مسروره فی سرهاکان طراز الرضوان یظهر من وجهها و نضره الرحمن تعلن من خدها و كانت تنطق بین السموات و الارض بنداؤ قدس محبوب و تنادی کل الجوارح من ظاهری و باطنی ببشاره التی استبشرت عنها نفسی و استبشرت منها عباده مکرمون و اشارت باصبعها الی راسی و خاطبت کل من فی السموات و الارض تالله هذا المبوب العالمین و لکن انتم لا تفقهون و هذا لجمال الله بینکم و سلطانه فیکم ان انتم تعرفون و هذا لسر الله و کنزه و امرالله و عزه علی من فی ملکوت الامر و الخلق ان انتم تعقلون و ان هذا لهو الذی یشتاقل لقائه کل من فی جبروت البقاء ثم الذینهم استقروا خلف سرادق الابهی و لکن انتم عن جماله معروضون.

[تا اینکه می گوید] ان یا ملاء البیان اتکفرون بالذی خلقتکم للقائه ثم علی مقاعدکم تفرحون و تعترضون علی الذی شعره منه خیر عندالله عن کل من فی السموات و الارض ثم علی مقاعدکم تضحکون.» در جمله اخیر، بهاء لقاء خود را لقاء خدا، و یک موی خود را نزد خدا، بهتر از تمام مخلوق آسمانها و زمین دانسته است. و از ص ۲۸۹ کتاب مبین نقل است که می گوید: «قال این الجنة و النار قال الاولی لقائی و الاخری نفسک ایها المشرک المرتاب.»

و از ص ۲۹۲ که می نویسد: «ان الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ینظر الی احد من احبائه ان هذا الاظلم مبین.» و از ص ۲۸۶ که می گوید: «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید.»

خوانندگان محترم در همین جمله اخیر توجه و تأمل فرمایند که این تعبیر و ادعاء «لا اله الا انا المسجون الفرید» حتی به مشرب عرفان و تصوف که مبنای معارف توحیدی حسینعلی است، کفر و شرک است؛ چون این عبارت، حکایت از خودبینی و حصر ذات حق تعالی در خود است و این به اتفاق کفر است. شطحیات^{۱۲۸} صوفیه در مقام فناء، چون «لیس فی جبتی سوی الله» و «انا الحق» به زعم آنها، حق بینی و نفی خود است. و گفتن من نیستم، اوست. فناء عاشق در معشوق است، نه فناء حق و معشوق در عاشق و حصر ذات حق در خود؛ چنانکه این عبارت بهاء، حاکی از آن است. بس است، برای ذکر نمونه از آیات و آثار باقیه حسینعلی بهاء در مقام جواب دلیل اول فرزند، «فاعتبروا یا اولی الابصار» که چگونه حق متعال بهاء را هم مانند باب، نزد اهل بصیرت به همین آثار باقیه اش، برای همیشه رسوا و مفتضح نموده و به بهترین وجهی و تین [رگ] او را به دست خودش قطع فرموده است!

دلیل دوم گلبایگانی

در فرائد بر عقاید بهائیها

ابوالفضل گلبایگانی در فصل ثانی فرائد در کیفیت احتجاج به احادیث و بشارات قبل، که دلیل و برهان دوم اوست، می نویسد: «در این مختصر به ذکر بعض احادیث صحیحه که فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع، مفاهیم آن مُتَّفِق عَلَیْهِ باشد و با قرآن مجید دوم گلبایگانی منطبق آید، اکتفا می نماید.

استدلال گلبایگانی به حدیث ابولبید

از جمله احادیثی که داله بر ميعاد ظهور است، حدیث مشهور ابی لبید مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر اول سوره بقره، و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحارالانوار روایت فرموده: «عن ابی لبید المخزومی قال قال

ابوجعفر علیه السلام یا ابالبید انه یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب احدهم الذبحه فتذبحه هم فنه قصیره اعمارهم (قلیله مدتهم) خبیثه سیرتهم منهم الفویسق الملقب بالهادی و الناطق و الغاوی یا بالبید ان لی فی حروف القرآن المقطعه لعلما جما ان الله تعالی انزل الم ذلك الكتاب فقام محمد(ص) حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع ماه سنه و ثلث سنین ثم قال و تبیانہ فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذا عدتها من غیر تکرار و لیس من الحروف المقطعه حرف تنقضی ایامه الا و (قیام) قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد تسعون فذلک ماہ و واحد وستون ثم کان بدو خروج الحسین علیه السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عندالمص و یقوم قائمنا عند انقضائها بامر فافهم ذلك وعد واکتمه.» خلاصه ترجمه حدیث این است که عالم مفسر، عیاشی، از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که امام همان ابوجعفر علیه السلام فرموده: یا ابالبید! هر آینه از فرزندان عباس دوازده کس مالک ملک خواهد شد و پس از هشتمین ایشان چهار نفر از آنها کشته می شوند. یکی ایشان را ذبحه یعنی دردگلو دچار می شود و او را هلاک می کند. اینان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت. یکی از ایشان، آن فاسق گوینده گمراه است که ملقب است به هادی. یا ابالبید! مرا در حروف مقطعه قرآن، علم بسیاری است؛ خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود «الم ذلك الكتاب» را، پس قیام فرمود محمد(ص) تا اینکه نور او آشکار شد و کلمه او ثابت و استوار گشت و تولد یافت آن حضرت. و تولد او گذشته بود از هزاره هفتم، یک صد و سه سال. یعنی از ظهور ابوالبشر شش هزار و یک صد و سه سال گذشته بود که خاتم الانبیاء (ص) تولد یافت و عالم را به وجود مبارک خود مزین فرمود. پس فرمود: و تبیان این نکته در حروف مقطعه قرآن است؛ اگر بشماري آن را بدون تکرار، ونیست حرفی از حروف مقطعه قرآن که بگذرد ایامش، مگر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضاء آن قیام خواهد نمود.

یعنی هر یک از حروف مقطعه اوائل سور، تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دوره اسلام. پس فرمود: الف، یکی است و لام سی و میم چهل و صاد نود و این جمله یکصد و شصت و یک عدد است. و بالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیه السلام نزد «الم الله لا اله» و چون این مدت بالغ شد، قیام نماید قائم ولد عباس، نزد «المص» و قیام خواهد فرمود قائم ما، نزد انقضاء اعداد حروف مقطعه اوائل سور، به «الم» پس در باب این نکته را و بشمار و پنهان دار؛ انتهى. بر وفق حدیث شریف، چون هفتاد و یک سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء (ص) بگذشت، سیدالشهداء - علیه التحیه والبهاء - قیام فرمود و به رتبه شهادت فائز گشت. و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد، قائم آل عباس، عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود؛ و به قیام او خلافت امویہ زائل و منقرض گشت. و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر علیه السلام حروف مقطعه اوائل سور را از «الم ذلك الكتاب» تا «الم» بشماري، یک هزار و دویست و شصت و هفت می شود، و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس. و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول، براعلان دعوت اخذ فرموده، و چنانکه در جمیع کتب سیر، مذکور است، آن حضرت هفت سال قبل از هجرت، بالعلانیه به دعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت، امر بعثت خود را مخفی و مکتوم می فرمود. و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود، بالتمام با سنه ۱۲۶۰ که سنه ظهور نقطه اولی عزاسمه الاعلی است مطابق گردد.»^{۱۲۹}

^{۱۲۹} - توضیح بیان ابوالفضل گلپایگانی در حدیث، راجع به حساب تاریخ قیام قائم چنین می شود:

سوره بقره	آل عمران	اعراف	یونس	هود	یوسف	رعد
الم	الم	المص	الر	الر	الر	الر
۷۱	۷۱	۱۶۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۳۱

جمع این اعداد = ۱۲۶۷

وعجب از گلپایگانی است که در این مورد، گویی گیج شده است! چون در عبارت گذشته‌اش می‌نویسد: «و چون ۱۴۲ سال از قیام سید رسل منقضى شد، قائم آل عباس عبدالله سفاخ به امر خلافت هاشمیه قیام نمود» و در دو خط قبل آن هم تصریح می‌کند که بر وفق حدیث شریف. و حال اینکه بر وفق حدیث شریف، قیام ولد عباس نزد «المص» می‌باشد که حساب آن به تصریح خود روایت ۱۶۱ می‌شود، نه ۱۴۲.

ز: اشکال اخیر، راجع به قیام قائم است که در این حدیث ذکر شده و «یقوم قائمنا عند انقضائها» الی آخر خبر، که اگر مراد تعیین تاریخ ظهور آن حضرت باشد، مخالفت دارد با احادیث معتبره کثیره ۱۲۰ که در آنها تصریح فرموده‌اند تاریخ ظهور معین و موقت نیست و آن را جز خدا نمی‌داند. و فرموده‌اند «کذب الوقاتون». اوقت تعیین کنندگان دروغ گویند! مگر اینکه گفته شود، مراد بدو قیام آن حضرت به امامت باشد، که سنه ۲۶۰ هجری زمان فوت حضرت عسکری علیه السلام بوده؛ که اگر از بدو قیام علنی پیغمبر (ص) که تقریباً یازده سال قبل از هجرت بوده حساب شود، ۲۷۱ می‌گردد؛ که منطبق است با عدد حساب ابجد «المر».

ثانیا- با غرض عین نادیده گرفتن و چشم پوشی از ضعف روایت و فرض جواز تمسک به چنین حدیثی، آن هم در مسئله مهم اعتقادی، می‌گوییم به حسب نسخ صحیحیه از بحار و تفسیر عیاشی که آن مأخذ اصلی تفسیر صافی و بحار الانوار در مورد این حدیث است، در جمله‌ای که ابوالفضل گلپایگانی از این حدیث تفسیر نموده و مورد تمسک خود قرار داده است، به جای کلمه «المر»، کلمه «الم» می‌باشد.

به ص ۱۳۲ جلد سیزدهم بحار، چاپ کمپانی و تفسیر خطی عیاشی در سوره اعراف (المص) که در کتابخانه آستانه مقدس رضوی - علیه آلاف التحیه و الثناء - موجود است، هر کس می‌خواهد رجوع نماید؛ بنابراین، استدلال ابوالفضل باز ساقط و باطل می‌شود.

ثالثا- بر تقدیر بودن «الم» در حدیث نه «الر» راجع به بیان مرجع ضمیر (ها) در جمله (و یقوم قائمنا انقضائها بالم) ابوالفضل در عبارات گذشته‌اش چنین می‌نویسد: «و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعه اوائل سور بالم».

می‌گوییم هیچ جهت و قرینه مساعدی بر این که مرجع ضمیر «ها» اعداد حروفات مقطعه اوائل سور باشد، در کلام نیست؛ بلکه مرجع ضمیر بر حسب ظاهر کلام یا کلمه ایام و یا مدت می‌باشد؛ که قبلا در کلام ذکر شده است. یعنی قائم ما نزد انقضای ایام و یا مدت بعدد المر [= ۲۷۱ می‌باشد] قیام می‌نماید و چنانکه قبلا هم اشاره نمودیم، اگر ما مبدا تاریخ را یازده سال قبل از هجرت قرار دهیم که تقریباً اول علنی شدن قیام خاتم انبیاء (ص) بوده است، این عدد ۲۷۱ با سنه ۲۶۰ هجری که سنه فوت حضرت عسکری علیه السلام و ابتدای امامت حجه بن الحسن العسکری است منطبق می‌گردد؛ پس این حدیث نه تنها دلیل برای ابوالفضل [گلپایگانی بهائی] نخواهد شد بلکه علیه مدعی او دلالت کند. و باز از شواهد ما بر اینکه مرجع ضمیر، کلمه ایام و یا کلمه مدت می‌باشد:

۱۲۰ - در جلد سیزدهم بحار، ص ۱۳۱ عن الفضیل سألت اباجعفر علیه السلام هل لهذا الامر وقت فقال كذب الوقاتون كذب الوقاتون (۱).
بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۰۳) و عن منذر الجواز عن ابي عبدالله عليه السلام قال كذب الموقتون ما وقتنا فيما مضى و لانوقت فيما يسقتل. (۲).
بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۰۳) و عن عبدالرحمن بن كثير قال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام اذ دخل عليه مهزم الاسدي فقال له جعلت فداك مني هذا الامر الذي تنتظرونه فقد طال فقال يا مهزم كذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون و لنا بصيرون. (۳- بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۰۳)
و در ص ۱۳۵ عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال سألته عن القائم فقال كذب الوقاتون انا اهل بيت لانوقت ثم قال ابي الله الا ان يخلف وقت الموقتين. (۴- بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۱۷) و عن محمد بن مسلم قال قال ابو عبدالله عليه السلام يا محمد من اخبرك عنا توقيتنا فلاتها به ان تكذب فاننا لانوقت وقتا. (۵- بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۱۷) و عن الحضرمي قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول انا لانوقت هذا الامر. (۶- بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۱۸) و عن ابن بصير ايضا عن ابي عبدالله عليه السلام قلت له جعلت فداك متى خرج القائم عليه السلام فقال يا با محمد انا اهل بيت لانوقت و قد قال محمد (ص) كذب الوقاتون (الخبر). (۷- بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۱۹) و در ص ۲۰۱ في حديث مفصل عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له افلا يوقت له وقت فقال عليه السلام يا مفصل لا اوقت له وقتا و لا يوقت له وقت ان من وقت لمهديننا وقتا فقد شارك الله تعالى في علمه و ادعي انه ظهر علي سره (الخبر) (۸- بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۱) و غير اينها از روايات.

الف - ظاهر این ضابطه کلی که قبلا در حدیث ذکر شده « و لیس من الحروف المقطعه حرف تنقضي ایامه الا و قیام قائم من بنی هاشم هند انقضائه.»

ب - کیفیت تطبیق همین ضابطه در خود حدیث، برای تعیین قیام و خروج حسین علیه السلام و قیام ولد عباس که عدد یکی از حروف مقطعه را که الم (الله لا اله) سوره آل عمران باشد، برای قیام حسین علیه السلام و عدد المص سوره اعراف را برای قیام ولد عباس معین نموده اند؛ بنابراین، عدد خود «الم» نیز راجع به قیام قائم علیه السلام خواهد بود.

رابعا - راجع به مبداء تاریخ مزبور، ابوالفضل گلپایگانی در کلامش می نویسد:

«حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده، و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است، آن حضرت ۷ سال قبل از هجرت، آشکارا به دعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت، امر بعثت خود را مخفی و مکتوم می فرمود و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود، بالتمام با سنه ۱۲۶۰ که سنه ظهور نقطه اولی عز اسمه الاعلی است مطابق گردد.»

می گویم: تواریخ با ادعای او که مبداء اعلان دعوت خاتم انبیاء (ص) هفت سال قبل از هجرت بوده، مساعدت نمی کند. بلکه با ادعای ما که مبداء دعوت علنی را تقریباً یازده سال قبل از هجرت گفتیم، البته مساعدت است. به تواریخ و روایات رجوع شود. آن حضرت در سال سوم بعثت، بر کوه صفا برآمده، بی بیم و هراس امر خود را ظاهر فرمودند.

و عجب اینکه ابوالفضل با این تصریح خود که مبداء تواریخ در این حدیث، قیام علنی حضرت رسول است، و آن ۷ سال قبل از هجرت می باشد، در معنای همین حدیث در مورد حساب قیام حسین علیه السلام و قیام ولد عباس، رعایت این مبداء جعلی را نمی کند؛ چون می گوید: « و بروفق حدیث شریف، چون ۷۱ سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء بگذشت، سیدالشهداء - علیه التحیه و البهاء - قیام فرمود و به رتبه شهادت فائز گشت.»

با اینکه قیام آن حضرت به شهادت تواریخ، سنه ۶۰ هجری بوده و آن با مبداء ۱۱ سال قبل از هجرت منطبق می گردد. و می گوید: « و چون ۱۴۲ سال از قیام سید رسل منقضى شد، قائم آل عباس، عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود.»

با اینکه قیام عبدالله سفاح به شهادت تواریخ ۱۳۲ هجری بوده، بنابراین عدد ۱۴۲ که او نوشته - گذشته از اشکالی را که سابقاً بر این عدد نمودیم - با مبداء ده سال قبل از هجرت منطبق می شود؛ نه ۷ سال. باری، این بود کیفیت اولین استدلال ابوالفضل گلپایگانی به احادیث صحیحه که از جمله اقوی و اظهر براهین بر عقاید اهل بهاء قلمداد نموده است. حال، خوانندگان محترم منصفانه قضاوت نمایند.

استدلال گلپایگانی به حدیث مفضل و جواب آن

گلپایگانی در دنباله استدلال به حدیث ابی لبید می گوید: « و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در میعاد ظهور فرموده و فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره» یعنی در سنه ۶۰ امر آن حضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد. می گوئیم: این حدیث یکی از همان احادیثی بود که قبلاً از کتاب ایقان بهاء نقل نموده و جواب گفتیم؛ به همان جا رجوع شود تا بی حیاتی و رسوائی و فضیحت و خیانت این خائن نابکار و اهریمن ضال هم، مانند ارباب و رهبرش واضح و روشن گردد.

۱۳۱ - از جمله در جلد ششم بحار، از مناقب نقل می کند: « امر بان یعم بالانذار بعد خصوصه و یجهر بذكره و نزل فاصدع بما توامر قال ابن اسحٰث و ذلك بعد ثلاث سنین من میعه* (بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۱۹۳) و در تفسیر علی بن ابراهیم درباره ایضاً فاصدع بما توامر و أعرض عن المشرکین، انا کفیناک المسئذین** (سوره حجر، آیات ۹۴ و ۹۵: « آنچه مأموریت داری، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان ۹۴- ما شرّ تمسخرکنندگان را از تو دفع خواهد کرد ۹۵.»

استدلال کلیایگانی به حدیث ان صلحت امتی»

و آیه «یدبر الامر» سوره سجده آیه ۵

و آیه «یستعجلونک بالعذاب» سوره حج آیه ۴۷

باز از استدلال کلیایگانی استدلال به یک حدیث نبوی، و دو آیه شریفه است. بیان استدلال او را تا حدی به اختصار نقل می‌کنیم، البته آنچه از نظر استدلال مهم است، تمام ذکر می‌شود. می‌گوید: سید عبدالوهاب شعرانی که از ائمه علماء اهل سنت و جماعت است، در کتاب یواقیت و جواهر می‌گوید: «المبحث الخامس و الستون فی بیان ان جمیع اشراط الساعه حق لابد ان یقع کلها قبل قیام الساعه و ذلك كخروج المهدي ثم الدجال ثم نزول عیسی و خروج الدابه و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سد یاجوج و مأجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلك كله قال الشیخ تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته و کل هذه الآیات تقع فی الماء الاخیره من الیوم الذی وعد به رسول الله (ص) امته بقوله ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب المشار إليها بقوله بقوله تعالی و ان یوما عند ربک کألف سنه مما تعدون.

یعنی: اگر امت من صالح و نیکوکار باشند، یک روز را مالک شوند؛ و الا اگر فاسد و بدکار گردند، نصف روز را. و هر روزی نزد پروردگار، هزار سال است، به حساب شماها. و این حدیث «ان صلحت امتی فلها یوم را مجلسی رحمه الله نیز در مجلد غیبیت بحار الانوار روایت فرموده است. و این حدیث، وقتی وارد شد که آیه مبارکه «لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا یَسْتَقْدِمُونَ»^{۱۳۲} نازل گشت. و چون این آیه به صراحت دلالت می‌نماید که برای بقای هر امتی در عالم اجلی محدود و مدتی معین مقدر است که ساعتی کم و زیاد و مقدم و مؤخر نگردد، لهذا از حضرت رسول (ص) استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کی؟ فرمود «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوما عند ربک کألف سنه مما تعدون.» و مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است، دو آیه است در قرآن مجید. تا اینکه می‌گوید:

و بالجمله آیه اولی که مبین میعاد ظهور است، این آیه کریمه است که در سوره سجده می‌فرماید: «يَذَّبُرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^{۱۳۳} ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر می‌فرماید خداوند امر را از آسمان به زمین، پس عروج خواهد نمود به سوی او در مدت یک روز؛ که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید. یعنی حق جله جلاله، امر مبارک دین مبین را اولاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول، در مدت یک هزار سال، انوار دیانت زائل خواهد شد؛ و اندک اندک در مدت مزبوره، ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود. و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و متصور نیست؛ الا به وحی‌های نازله بر حضرت سید المرسلین (ص) و الهامات وارده بر ائمه طاهرین. و این انوار، در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی، کاملاً از آسمان به زمین نازل گردید و مانده سماویه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیه السلام که مبین کتاب بودند، برامت اسلامی، تماماً مبذول شد. و چون در سنه دویست و شصت هجری، حضرت حسن بن علی العسکری علیه السلام به شهادت رسید، و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت، اندک اندک اختلاف آراء و تَشَتَّتْ اهواء در اقوال و افعال رؤسا ملت بیضاء ظاهر شد. و یوما فیوما آروز به روزاً به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق امرالله تاریک‌تر و مَظْلَمٌ تر گشت؛ تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند

^{۱۳۲} - سوره اعراف، آیه ۳۴: برای هر قومی اجلی معین است که اگر سرآید آن ساعت نه تأخیر گردد و نه پیش افتد.

^{۱۳۳} - سوره سجده: آیه ۵

و عزت و غلبه امم اسلامی به ذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضاء هزار سال تمام از غیبت، در سنه ۱۲۶۰ هجریه، شمس حق از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملاً تحقق پذیرفت. و ایضا بر وفق آیه مذکوره، در سوره حج، گفته است: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^{۱۳۴} در تفسیر آیه می‌گوید: یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده و تا یوم موعود، یک یوم ربانی که هزار سال است باقیمانده، و وعده اهل طغیان و انقراض ارباب شکر و کفران به ورود آن یوم مهیب مقدر گشته. این آیه کریمه، وقتی نازل شد که کفار می‌گفتند «اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم» و لهذا این آیه مبارکه، در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم و ورود یوم الله بر اهل فؤاد واضح و معلوم گشت. و بروفق آیه مبارکه در سوره سبا می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ»^{۱۳۵} یعنی کفار پیوسته به اهل ایمان ایراد و انتقاد می‌نمودند که اگر راست می‌گوئید، معین کنید که چه وقت این همه وعده که در قرآن وارد شده است، ظاهر خواهد شد. لهذا در جواب به حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام امر شد که بگو برای شما میعاد یک روز باقی است که احدی نتواند آن را مقدم دارد و یا به تأخیر اندازد. و خلاصه القول این مقدار از آیات و احادیث که عرض شد، کفایت می‌نماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرا رسیده و وعود الهیه تحقق یافته؛ اگر انسان اهل مکاربت نباشد. اینجا بیان استدلال کلیایگانی به حدیث «ان صلحت امتی» و آیه یدبر الامر و آیه و يستعجلونك بالعذاب « تمام شده و ما به هر کدام جداگانه جواب می‌دهیم.

جواب استدلال کلیایگانی به حدیث ان صلحت امتی

می‌گوئیم: اما راجع به حدیث نبویان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم، اولاً: سندن آن به غایت اشدت اضعیف است؛ زیرا چنانکه از خود فرایید به دست می‌دهد، سندش یکی کتاب البیوایق و الجواهر سید عبدالوهاب شعرانی، عالم عامه است که از شیخ تقی‌الدین بن ابی المنصور، عالم عامه^{۱۳۶} و او نیز مرسلای یعنی بدون ذکر سند از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود «ان صلحت امتی فلها یوم»^{۱۳۷} تا آخر. و دیگری مجلد غیبت بحار الانوار، و در بحار حدیث مسنداً چنین است (ص ۱۵ چاپ کمپانی) از کعب الاحبار که خود کعب می‌گوید: «فی الخلفاء هم اثنی عشر فاذا كان عند انقضائهم و اتی طبقه صالحه مدالله لهم فی العمر کذلک و عدالله هذه الامه ثم قرء و عدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم قال و کذلک فعل الله عزوجل بنی اسرائیل و لیس بعزیز ان یجمع هذه الامه یوما او نصف یوم و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون»^{۱۳۸}.

^{۱۳۴} - سوره حج، آیه ۴۷: یعنی: «تقاضای عجله در عذاب دارند در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلف نکند و یک روز نزد او همانند هزار سال است که شما می‌شمارید.

^{۱۳۵} - سوره سبا، آیات ۲۹ و ۳۰: یعنی: «کفار می‌گویند: این وعده کی خواهد بود اگر صادق هستی؟ بگو وعده شما روزی است که نه لحظه‌ای عقب می‌افتد و نه لحظه‌ای پیش خواهد افتاد.

^{۱۳۶} - ناگفته نماند عقیده شیخ تقی‌الدین، ناقل حدیث نبوی، درباره ابالت مذکوره از خروج مهدی و نزول عیسی و خروج دابّه و سایر منکورات در کلام شعرانی که باید در ماه اخیر یعنی سنه نهصد تا رأس سنه الف واقع شود، باطل است؛ چون مبداء این تاریخ را ولو به زعم کلیایگانی، وفات حضرت عسکری قرار دهیم (که سنه ۲۶۰ هجری بوده) باز عقیده شیخ مزبور واضح است که هم مخالف خارج و هم مخالف عقیده ما و هم خلاف عقیده امثال کلیایگانی می‌باشد. زیرا به عقیده کلیایگانی و امثال او، خروج مهدی در رأس سنه الف از وفات عسکری علیه السلام بوده است؛ نه در ماه اخیر یعنی ماه نهم. (مؤلف)

^{۱۳۷} - اگر امت من نیکوکار شدند یک روز را مالک شوند.

^{۱۳۸} - امامان دوازده فرم می‌باشند چون ایام آنها سپری گردد و طبقه شایسته‌ای بپایند پروردگار عمر آنها راطولانی می‌نماید؛ چرا که خداوند تعالی وعده داده، سپس این آیه را قرائت کرد: «خداوند به کسانی از شما که ایمان ورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید.» خداوند در قوم بنی‌اسرائیل نیز چنین کرد لذا برای خداوند آسان است که این امت را در یک روز یا نیم روز جمع آورد. آنگاه این آیه را خواند: «یک روز نزد پروردگار تو، همانند هزار سال از سال‌هایی است که شما احصاء و شمارش می‌کنید.» بحار، ج ۳۶، ص ۲۴۰

روایات کعب الاحبار، گذشته از اینکه به منتهای درجه ضعیف است (چون درباره او جماعتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده‌اند که فرمود: کعب الاحبار کذاب است) این کلام را کعب به پیغمبر (ص) ن ویا امام اسناد نداده است تا حجت باشد، به علاوه مورد کلام او در یوم یا نصف یوم ربانی بر حسب ظاهر راجع به عمر طبقه صالحه، آن هم در زمان انقضاء خلفای اثنی عشر، یعنی بعد از ظهور خلیفه دوازدهم است؛ نه راجع به مدت بقاء تمامت امت و دین خاتم انبیاء (ص). پس به کلی از مورد کلام [و بحث] ابوالفضل گلپایگانی اجنبی [خارج] است. پس حدیثی که مورد تمسک ابوالفضل می‌باشد، سندش منحصر شد به همان نقل شیخ تقی الدین، آن هم مرسل؛ بنابراین حدیث مزبور از جهت سند به غایت ضعیف است.

ثانیا: با غمض عین [چشم پوشی] از سند و فرض صدور آن، گلپایگانی در عبارت گذشته می‌گوید: این حدیث وقتی وارد شد که آیه مبارکه «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ...» نازل گشت و مردم از حضرت رسول (ص) استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کی؟ پ! می‌گویم: از کجا ثابت شد و به چه دلیل می‌گوئید حدیث مزبور در جواب چنین سؤال و استفساری بوده، آن هم بعد از نزول آیه شریفه مزبوره؟

مراد از امت، در آیه شریفه، در خصوص امت دینی و امام انبیاء نبوده، و مراد از أَجَل، أَجَل عزت دینی نبوده تا شما چنین سوء استفاده‌ای نموده و پیش خودتان بدون هیچ مدرکی ورود این حدیث را مربوط به نزول آن آیه نمائید. بلکه می‌گوئیم مراد از امت، همان معنی لغوی خودش، مطلق هر دسته و جمعیت است، اعم از اینکه رابط اجتماع و وحدت آنها دین واحد و تبعیت از نبی واحد باشد و یا غیر دین و نبی. در قرآن مجید، امت به همین معنی در موارد متعددی استعمال شده که از جمله آن، آیه شریفه «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ»^{۱۳۹} و آیه شریفه «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ»^{۱۴۰} و مراد از اجل در آیه منصرف به نهایت حیات دنیوی و زمان مرگ است. یعنی برای هر دسته و جمعیتی، نهایی در زندگی، و زمان مرگی است که چون آن زمان فرا رسید، ساعتی را پس و پیش نتوانند کرد.

و بر تقدیر [و فرض] اینکه حدیث مزبور پس از نزول این آیه و در جواب آن استفسار مردم باشد، می‌گویم بر حسب ظاهر عبارات شیخ تقی الدین، حدیث تا «فلها نصف يوم» می‌باشد، و عبارت «یعنی من ایام الرب المشار اليها بقوله تعالی و ان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون» تفسیری است از خود شیخ مزبور در ذیل حدیث؛ و مربوط به عین حدیث نیست. و بنابراین، مقصود از یک روز در حدیث که فرموده اگر امت من صالح بشوند برای آنها یک روز خواهد بود و اگر فاسد شوند نصف روز، ممکن است بر سبیل فرض و مثال باشد و غرض از حدیث اینکه فساد در امت، عمر و بقاء آنها را هر چه باشد نصف می‌نماید ممکن است تنوین کلمه یوم تنوین تفخیم [بزرگداشت] باشد؛ یعنی اگر امت من صالح شوند، برای آنها روز با عظمتی خواهد بود، و اگر فاسد شوند، عظمت آنها نصف خواهد شد.

و حال اینکه رسول خدا (ص) در مقام جواب سؤال مردم، تحدید و تعیینی تفصیلا نفرموده؛ بلکه اجمالا فرموده‌اند که دوام و عظمت و عزت امت، بستگی تامی به صلاح و فساد آنها دارد. و از مؤیدات، اینکه اگر تعیین بقاء این امت واقعا به هزار سال در صورت صلاح آنها و به نصف آن در صورت فساد آنها شده بود، با آن همه فساد که از همان صدر اول در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس در میان آنها بوده، باید این امت در نیمه هزار منقرض و زائل شده باشند و حال آنکه به اتفاق ما و ابوالفضل، در سنه پانصد انقراض حاصل نشده است.

^{۱۳۹} - سوره انعام / آیه ۵۳۸: هیچ جنبه‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز کند نیست مگر این که امت‌هایی همانند شما هستند.

^{۱۴۰} - سوره قصص، آیه ۲۳: و هنگامی که به آب مدین رسید گروهی از مردم را در آنجا دید.

و ممکن است به جای تفسیر شیخ تقی‌الدین، کسی تفسیر کند مراد از یوم، اشاره به مقدار یومی است که در این آیه شریفه است «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^{۱۴۱} در سوره المعارج و بنابراین، حدیث مزبور به ضرر و علیه مدعی گلیا یگانی تمام می‌گردد.

ثالثاً بر فرض اینکه کلام «یعنی من ایام الرب المشار إليها بقوله تعالى و ان یوما عند ربك كآلف سنه مما تعدون» تتمه حدیث باشد، می‌گوییم: مبداء هزار سال از کجا و به چه دلیل باید سنه وفات حضرت عسکری علیه‌السلام باشد؟ بلکه هربی غرضی تصدیق می‌کند که مبداء آن از احتمالات سه گانه ذیل خارج نمی‌باشد:

۱- سنه بعثت و پیدا شدن اولین افراد امت ۲- سنه صدور این حدیث از پیغمبر (ص) ۳- سنه رحلت پیغمبر که مراد بقاء امت از بعد وجود مقدس آن حضرت باشد بدو تأسیس امت آن حضرت بعد از وفات حضرت عسکری نبوده، که مبداء این تاریخ از آنجا گرفته شود. تمام ائمه و مردم زمان آنها نیز از امت آن حضرت بوده‌اند. واضح است که با هر یک از این سه احتمال در مبداء هزار سال، حدیث با مقصود گلیا یگانی که ظهور علی محمد باب باشد، منطبق نگردد. و اگر گفته شود: با حساب هر یک از این سه مبداء هم، نه در خارج و نه به حسب عقیده شما مسلمین، باز انقضای و زوال دین و امت اسلام حاصل نشده است.

می‌گوییم: آری، اکنون هم که متجاوز از یک قرن از ظهور علی محمد می‌گذرد، نه در خارج و نه به حسب عقیده ما، اجل امت اسلام (وبالأخص دین اسلام) نرسیده است و مسلمین با همه ضعفی که در مقابل بعض ملل دیگر (نه ملت بهاء) پیدا نموده‌اند، منقرض نشده‌اند و این نیز کاشف از همین است که در حدیث مزبور، بر تقدیر صدورش اصلاً تحدیداً و مشخصاً [به هزار سال نشده است. و کلام ذیل حدیث، تفسیری از خود شیخ تقی‌الدین بوده است و یا تصرف غیر او در حدیث شده، و مورد آن اصلاً بقاء تمام امت و دین نبوده؛ بلکه نظیر کلام کعب‌الاحبار بوده، که گذشت.

این بود حال سومین حدیث صحیح گلیا یگانی و استدلال او که در جمله اقوی و اظهر براهین خود قلمداد نموده است. اینک خوانندگان محترم، قضاوت نمایند آیا چنین حدیثی با این سند و دلالتش بر مطلب، آن هم راجع به اعتقادات، حجت می‌شود؟! بالاتر از این، آیا به چنین حدیثی با این سند و دلالتش می‌توان از آنچه که به ضرورت دین اسلام و مدارک قطعی متواتره^{۱۴۲} ثابت است - که دین اسلام از جانب خدا هرگز زائل و منسوخ نخواهد شد و بعد از آن دین و شریعت دیگری از جانب خدا اصلاً نخواهد آمد - دست برداشت؟

و اما راجع به آیه «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ»^{۱۴۳} در سوره سجده که آیه قبلش این است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»^{۱۴۴}

می‌گوییم: اولاً مراد از آیه، ممکن است تدبیر امر تکوینی و یا کلیه امور، اعم از تکوینی و تشریحی باشد از آسمان به زمین تا آخر روز فناء دنیا، و اولین روز نشاء آخرت و قیامت کبری. پس مراد از «ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ» عروج به سوی او، در نشاء آخرت و روز اخروی باشد، نه در نشاء دنیا. و مرجع آیه شریفه به آیات ذیل باشد «الْأَلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»^{۱۴۵} و

^{۱۴۱} - سوره معارج، آیه ۴: در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

^{۱۴۲} - چنانکه در جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاءالله تعالی

^{۱۴۳} - سوره سجده، آیه ۵: امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال هایی است که شما می‌شمردید به سوی او بالا می‌رود (و دنیا پایان می‌یابد)

^{۱۴۴} - سوره سجده، آیه ۴: خداوند کسی است که آسمان ها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز (شش دوران) آفرید سپس بر عرش قدرت (قرار گرفت . هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست آیا متذکر نمی‌شوید؟

^{۱۴۵} - سوره شوری، آیه ۵۳: آگاه باشید که همه کارها تنها به سوی خدا باز می‌گردد.

إنا لله و إنا إليه راجعون»^{۱۴۶} و «إِن إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي»^{۱۴۷} و «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^{۱۴۸} و از مؤیدات و شواهد براینکه روز هزار ساله مزبور، روز اخروی یعنی در نشأه آخرت است نه در دنیا، روایات ذیل است.^{۱۴۹}

پس آیه شریفه بر آن معنی که مقصود گلپایگانی است (که تدبیر امر دین از آسمان به سوی زمین به نزول وحی و الهام برسید المرسلین و ائمه طاهرین علیه السلام می شود، و بعد از نزول و اکمال، در مدت هزار سال در همین دنیا تدریجاً دین روبه تاریکی و ظلمت و صعود و عروج به آسمان، یعنی رو به زوال می گذرد و پس از انقضاء هزار سال، باز دین دیگری به ظهور سید باب از شیراز، حق متعال برای مردم می فرستد و دین سید المرسلین به کلی زائل و منسوخ می شود) دلیل نمی شود. و گلپایگانی بر این معنی و تفسیر خود در آیه، هیچ شاهدی روائی ندارد و تفسیر او قطعاً از مصادیق واضح تفسیر به رأی است که از آن نهی شدید شده است. بلکه ادله قطعی و ضرورت دین اسلام، بر عدم نسخ شریعت اسلام تا آخر دنیا - چنانکه در جلد دوم این کتاب مشروحاً خواهد آمد، انشاءالله تعالی - مخالف آن است و آن را تکذیب می نماید.

ثالثاً بر تقدیر [و فرض] اینکه مراد از تدبیر امر در آیه شریفه، در خصوص تدبیر امر دین، و مراد از عروج، زوال امر دین در دنیا باشد، از کجا معلوم می باشد و به چه دلیل گلپایگانی می گوید که تدبیر امر دین اسلام، از آسمان به سوی زمین تا سنه ۲۶۰ هجری^{۱۵۰} تمام شد؟ آیه که تعیین آن را نمی نماید و در ضمن روایات قطعی متواتره هم، دوازده امام معین می کند، نه یازده امام؛ و بیان می کند که به ظهور امام دوازدهم، دین اسلام تازه رونق و قوت و عزت تمام پیدا می نماید. پس می گوئیم ازمنه کنونی ما، هنوز زمان نزول امر دین است و هنوز نوبت عروج آن نرسیده که تا یک هزار سال بعد از آن هم به کلی عروج و زوال پیدا نماید.

عجبا! می گویند زمان تقیه و خلفای جور، و عمل به قیاس و استحسان از ازمینه نزول امر دین بوده؛ ولی زمان شیوع مذهب حق و رفع تقیه از آن و اشاعه آثار و اخبار دینی، از ازمینه عروج و زوال دین می باشد.

آری، هر شخص عاقل بی غرض، خواهد گفت یا زمان نزول و اتمام و اكمال دین در زمان خود بیغمبر (ص) و بالآخر پس از نزول این آیه شریفه «أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»^{۱۵۱} تمام شد، و یا زمان ظهور حجت حضرت امام ثانی عشر نیز، از جمله نزول و اتمام و اكمال دین اسلام است.

أَلْخَاصِلُ: تخصیص نهایت زمان نزول دین، به شهادت [امام] عسکری علیه السلام هیچ مخصص و شاهدهی ندارد، جز هوای نفس و دنیاپرستی که مانند گلپایگانی را وادار می کند که امر سست تر از تار عنکبوت، به سفسطه و پشت هم اندازی، دلیل برای مدعی خود بتراشد و عوام بیچاره را اغوا نماید.

گلپایگانی در عبارات گذشته اش می گوید: چون در سنه دویست و شصت هجری، حضرت حسن بن علی العسکری علیه السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید، و امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت، اندک اندک

^{۱۴۶} - سوره بقره، آیه ۱۵۶: ما از آن خدانیم و به سوی او باز می گردیم.

^{۱۴۷} - سوره علق، آیه ۸: و به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار تو است.

^{۱۴۸} - سوره غافر، آیه ۱۶: حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتا قهار است.

^{۱۴۹} - در تفسیر برهان ج ۲، ص ۷۱۱ عن الکلبی فی حدیث ما وعظ الله عزوجل بعیسی علیه السلام: و اعیندی لیوم کالف سنه مما تعدور الخیر. و عن امالی الشیخ فی حدیث عن الصادق علیه السلام: الا فحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا فان فی القیامه خمسين موقفا کل موقف الف سنه مما تعدون ثم تلا هذه الایه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه. و در تفسیر صافی در سوره الحج در ذیل آیه و یتسجلونک بالعباد الایه) و دربحار، ص ۱۸۸، ج ۱۳) فی ارشاد المفید عن الباقر علیه السلام اذا قام القائم علیه السلام سار الی الکوفه فهدم فیها اربعه مساجد و لم یبق مسجد علی وجه الارض له شرف الاهدمها و جعلها جما) ای تشریف، عن الحدیث المساجد تنبی جما و لا تشریف ای لا یجعل لها شرفا- و شرف جمع شرفه کزغرفه و غرف) و وسیع الطریق الاعظم و کسر کل جناح خارج فی الطریق و ابطل الکنیف و المیزاب الی الطرقات و لا ترک بدعه الا ازالها و لا سنه عشر سنین من سنینک هذه ثم یفعل الله ما یشاء قبل فکیف تطول السنون قال یامر الله الفلک باللبوث و قله الحرکه فتطول الایام لذلك و السنون قبل انهم یقولون ان الفلک ان تغیر فسد قال ذلك قول الزنادقه فاما المسلمون فلا سبیل لهم الی ذلك و قد شق الله القمر لنبیه (ص) و رد الشمس من قبله لیوشع بن نون و اخیر بطول یوم القیمه و انه کالف سنه مما تعدون. (مؤلف)

^{۱۵۰} - به روایتی سال ۲۶۰ ه. ق آغاز غیبت کبری حضرت صاحب الزمان (عج) است.

^{۱۵۱} - سوره مائده، آیه ۳: امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.

اختلاف آراء و تشتت اهواء در اقوال و افعال رؤساء ملت بیضاء ظاهر شد، و یوما فیوما به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات، افق امرالله تاریک تر و مظلم تر گشت؛ تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند، تا آخر مطلب و مقصودش که معلوم است چه می خواهد بگوید.

می گویم: از این گفتار که پس از شهادت حضرت عسکری علیه السلام و فرا رسیدن ایام غیبت امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت، مراد چیست؟

اگر مراد این است که امر دیانت به استنباط فقهاء از مدارک دین و تَفَقُّه در کتاب و سنت و تفریع فروع بر اصول^{۱۵۲} منوط گشت،

می گویم: این امر اختصاص به زمان غیبت نداشته، بلکه بنای این تفقه از مان خود سیدالمرسلین به نزول آیه شریفه « قُلُوا نَفَرًا مِّنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِّيَفْقَهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ »^{۱۵۳} پایه گذاری شد.

و ائمه سابق علیه السلام در زمان خودشان مردم عوام را به روایان حدیثی که فقیه و امین در دین بودند، رجوع می دادند. امام صادق علیه السلام فرمودند: « وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ »^{۱۵۴} کسانی که از ائمه علیه السلام سؤال می نمودند «عَمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي»^{۱۵۵} از که معالم دینم را اخذ نمایم؟ آنان را به یکی از روایت فقیه امین ارجاع می فرمودند. همه مردم در تمام اوقات در شهر مسکن امامشان نبودند و کسانی هم که در آن شهر بودند، تمامشان و یا هر موقع که می خواستند، خصوص با آن شدن فشاری که از طرف دشمنان داشتند و در تحت تقیه بودند، نمی توانستند بلاواسطه به محضر امام مشرف گشته، کسب معالم دینی نمایند؛ پس به ناچار رجوع جاهل به عالم غیر امام و تفقه عالم در امر دین، در همان زمانها نیز بوده است.^{۱۵۶}

آری، روایان فقیه در آن ازمنه که مرجع عوام بودند، نوعا هر کدام جداگانه روایات و مدارک محدودی در دست داشته و اطلاعات محدودی در دین می داشتند. به خلاف زمان غیبت که تدریجا تمام روایات آنان در کتبی ضبط و نزد هر یک از فقهاء تمام آنها جمع و فراهم گردید. در نتیجه حدود اطلاعات اینان به مراتب وسیع تر از آنها گشت و البته چون میدان مدارک تفقه و مورد انظار فقهاء وسعت یافت، به ناچار فقهاء برای استنباط احکام به تخصص فنی و زحمت و کوشش بیشتر احتیاج پیدا نمودند. اختلاف نظر فقهاء در بعض فروع، اختصاص به زمان غیبت ندارد. فقهاء روایان حدیث زمان ائمه سابق هم، در بعض موارد با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می نمودند.

^{۱۵۲} - عن ابي عبدالله عليه السلام: انما علينا ان نلقي اليكم الاصول و عليكم ان تفرعوا. و عن الرضا عليه السلام علينا لقاء الاصول و عليكم ان تفرعوا. (مؤلف)

^{۱۵۳} - سوره توبه، آیه ۱۲۲: چرا از گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کند و طایفه ای در مدینه بماند تا دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابد و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند؟ شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.

^{۱۵۴} - الاحتجاج: ۴۵۸/۲ + بحار: ۸۸/۲ + باب ۱۴ + التفسیر المنسوب إلى الامام العسکری: ص ۳۰۰

^{۱۵۵} - بحار: ۸۲/۲ + مسند الإمام الرضا علیه السلام: ۴۳۶/۲ + باب ۱۴

^{۱۵۶} - در جلد سیم وسائل، ص ۳۸۶ عبدالعزیز المهدی قال سئل الرضا علیه السلام فقلت إني لا أفاك في كل وقت فممن أخذ معالم ديني فقال خذ عن يونس بن عبد الرحمن . علي بن المسيب قال قلت للرضا عليه السلام شفتي بعيدة و لست اليك في كل وقت فمن من أخذ معالم ديني قال من زكريا بن آدم القمي المأمون علي الدين و الدنيا قال علي بن المسيب فلما انصرفت قدمت علي زكريا بن آدم فسئلته عما احتجب اليه . شعيب العقر قروي قال قلت لابي عبدالله عليه السلام ربما احتجنا ان نسال عن الشيء فمن نسال قال عليك بالاسدي يعني ابابصير . سليمان بن خالد عن ابي عبدالله عليه السلام قال ما اجد احدا احبب ذكرا و احاديث ابي الازراه و ابوبصير ليث المرادي و محمد بن مسلم و بریدین معاوية التجلي و لولا هؤلاء ما كان احد يستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدين و امننا ابي عليه السلام علي حلال الله و حرامه الخير .

و در جلد سیم مستدرک، ص ۱۸۹ ابوحامد الرازي قال دخلت علي علي بن محمد عليه السلام يسر من رأي فسئلته عن الشيء من الحلال و الحرام فاجابني فيها فلما و دعه قال لي يا حماد اذا اشكل عليك شيء من امر دينك بناحيك فاسئل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني و اقره مني السلام و (مؤلف)

پس همچنان که در زمان ائمه سابق، تفقه از روی مدارک و کتاب و سنت و اختلاف بعض فقهاء با بعض در بعض فروع، موجب صعود و عروج، یعنی زوال دین به عقیده خودگلیپایگانی نشد، همچنین این امر در زمان غیبت امام عصر علیه- السلام هم موجب زوال دین نمی‌گردد.

و اگر مراد گلیپایگانی از این سخن که در ایام غیبت امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت، این است که امر دیانت به آراء دلخواه و انظار خیالی و فکری خود علماء و فقهاء منوط گشت،

می‌گوییم: این سخن، افتراء و کذب محض است، بلکه ائمه دین علیه‌السلام و مذهب حق، سخن گفتن در دین و در احکام شریعت را به فکر و قیاسات و آراء و استحسانات خود برای همیشه شدیداً منع و نهی فرموده‌اند.

اگر کسانی از روی اشتباه و عدم توجه، گاه سخنی در دین به خیالات و فکر خودشان بگویند و یا کسانی پیدا شوند که با توجه و عمد به اختلاف درجات، به خیال و رأی و هوای نفس خود در دین سخنی گویند و حکمی کنند، بلکه کسانی رسماً بدعتی و یا بدعت‌هایی احداث نمایند، مربوط به حساب دین نیست؛ و اینان پست‌تر و کوچک‌تر از آنند که موجب زوال گوهر دین شوند و افق کوبک امرالله روشن‌تر از آن است که ابرهای مظلم اختلاف و بدع، آن را تیره و تاریک نماید.

اینگونه اختلافات و اقوال و بدع، در زمان ائمه سابق نیز بوده است. چه بسیار اشخاص در آن اُزمنه که از روی قیاسات و استحسانات و آراء و خیالات و هوای نفس، سخنانی در دین گفته‌اند و چه اشخاص صاحب داعیه و بدعت‌ها پیدا شدند و ائمه علیه‌السلام حکم به کفر و ضلالت آنها نمودند. پس همچنان که آنها موجب ظلمت و زوال گوهر اصلی دین در آن اُزمنه نشدند، و آن اُزمنه به عقیده خود گلیپایگانی از اُزمنه عروج و صعود و زوال دین نگردید، همچنین اینگونه امور در اُزمنه غیبت هم موجب زوال و نسخ و عروج و صعود اصل دین نخواهد گردید.

باید به امثال گلیپایگانی گفت: اختلاف نظر فقهای امین در فروعی از دین در مقام استنباط از مدارک و قرآن و سنت، و ظهور تشمت اهواء و آراء در اقوال و افعال دسته‌ای غیر شایسته از رؤساء ملت و غیر رؤساء، و بلکه بیدایش تأویلات و تحریفات مأولین [تأویل کنندگان] و محرفین [تحریف کنندگان] و ظهور بدعت مبدعین و دعوت صاحبان داعیه در اطراف دین مقدس سید المرسلین و خانم النبیین (ص) تنها موجب و مقتضی آن می‌شود که حق متعال کسی را میان جامعه بفرستد تا صفحه همان دین حق را از لوث اهواء و آراء و تأویلات و تحریفات پاک کند و بدعت مبدعین و دعوت صاحبان داعیه را قلع و قمع فرماید و توضیحات و تبیینات بیشتر از آنچه قبلاً داده شده، در امور دین و منشأ اختلاف نظر فقهاء امین بدهد و اختلاف آنان را رفع فرماید.

(چنانکه اینها از وظائف موعود منتظر ما است) ۱۵۷ نه اینکه کسی را بفرستد که عوض رفع اختلافات و ازاله خمس و خاشاک بدعت‌ها و ضلالت از اطراف دین، ریشه شجره طیبه دین را از بیخ و بن برکند، و اساس شریعت حقه را نسخ نموده و برای مردم به هوای نفس دین تازه‌ای بترشد. نماز واجب هفده رکعت در شبانه روز را که مورد هیچگونه اختلاف نظر نبوده و مسلماً و بالضروره از مذهب حق و دین مقدس خاتم الانبیاء بوده و هست، تغییر بدهد! روزه یک ماهه شهر رمضان، و حج خانه کعبه در مکه را که هر دو نص صریح قرآن و مسلماً و بالضروره از دین او بوده و هست، تبدیل و نسخ کند! و به جای آنها روزه نوزده روز قبل از عید نوروز و حج خانه شیراز تشریح بنماید و همچنین و همچنین... پس چنین شخصی قطعاً فرستاده خدا نیست، او فرستاده شیطان و جهالت و هوای نفس است.

۱۵۷ - در ص ۱۸۸ جل سیزدهم بحار از امام باقر علیه السلام در حدیث طویلی است: اذا قام القائم سار الي الكوفة (الي ان قال) و لا يترك بدعه الا ازالها و لا سنة الا اقامها الخير.
و در ص ۱۹۰ از امام باقر علیه السلام در حدیثی است: اذا قام (اي صاحب هذا الامر) سار بسيره رسول الله (ص) الا انه بين آثار محمد و يضع السيف ثمانيه شهر. هر جا هر جا حتی یرضی الله الخیر. (مؤلف)

آیا شخص حکیم، چراغی سالم که اطراف آن را غبار گرفته، و مانع استفاده کامل از آن شده است، غبار آن را پاک می‌کند و یا خود چراغ را شکسته و خاموش می‌نماید؟! آیا ندانسته‌اید:

هر آن کس پف کند ریشش بسوزد چراغی را که ایزد بر فرورد

«يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۱۵۸}

و اما راجع به آیه «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّ

بِه آيَةٌ وَتَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ»

بر تقدیر اینکه روز قیامت و روز عذاب قیامتی کفار و میعاد بقاء دین اسلام یعنی نهایت بقاء آن، روز ظهور قائم باشد - در حالی که به حسب مدارک قطعی در محل خود روز عذاب قیامتی کفار و قیامت کبری و میعاد بقاء دین اسلام غیر از روز ظهور قائم است - و نیز بر تقدیر اینکه تفسیر آیه مزبوره در جواب کفار، هنگامی که استعجال در عذاب نمودند، چنین باشد که گلیایگانی تفسیر نموده که تا یوم موعود نزول عذاب یک یوم ربانی که هزار سال است باقیمانده، یعنی در همین دنیا، - با اینکه تفاسیر متعددی از مفسرین درباره آیه شده که هیچ یک موافق با مقصود و تفسیر گلیایگانی نیست؛ و با فرض اینکه به حسب و قرینه تفسیر آیه «يُدْبِرُ الْأَمْرَ» که قبلا نمودیم و روایات گذشته در ذیل آن، باید گفت که هر تفسیری در این آیه «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ» بشود، باید یوم هزار ساله آن را یوم نشئه آخرت و غیر از دنیا بگوئیم. می‌گوئیم: اولاً - مبدا این هزار سال تا یوم موعود، آیا جز این است که باید از موقع جواب کفار و نزول همین آیه شریفه حساب شود؟ و اگر زمان نزول این آیه را آخرین سال حیات خاتم انبیاء هم قرار دهیم، آیا زمان انقضاء هزار سال با مقصود و مطلوب گلیایگانی که یوم ظهور و قیام سید باب و سنه ۱۲۶۰ هجری باشد، هیچ وفق و مطابقت می‌دهد؟ گلیایگانی در عبارات گذشته‌اش، راجع به همین آیه شریفه «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ...» - پس از ذکر آیه مبارکه در سوره سبأ و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^{۱۵۹} و تفسیر آن به اینکه کفار بیوسته به اهل ایمان ایراد و انتقاد می‌نمودند که اگر راست می‌گوئید معین کنید چه وقت این همه وعده که در قرآن وارد شده است ظاهر خواهد شد - می‌گوید: «لهذا در جواب به حضرت خاتم الانبیاء (ص) امر شد که بگو برای شما میعاد یک روز باقی است که احدی نتواند آن را مقدم دارد و یا به تأخیر اندازد.»

می‌گوئیم: چه شد که شما آن را تقریباً ۲۵۰ سال مؤخر انداختید؟

آیا آن سفسطه و پشت هم اندازی که گلیایگانی در آیه «يُدْبِرُ الْأَمْرَ» برای قرار دادن مبدأ هزار سال، آن را از سنه شهادت امام عسکری علیه السلام نمود، در مورد این آیه، دیگر هیچ جا دارد؟!

آیا خاتم انبیاء (ص) محمد امین و محمد راستگو بلکه خدای خاتم انبیاء هم مگر - تَعَوَّذُ بِاللَّهِ - مانند گلیایگانی شخصی دروغگو و حيله‌گر و پشت هم انداز بوده که چون کفار استعجال عذاب نمودند به آنها بگوید تا روز عذاب شما هزار سال مانده است؛ و حال اینکه در واقع اقلاً هزار و دویست و پنجاه سال مانده باشد.

ثانیاً - بر تقدیر اینکه زمان انقضاء هزار سال با سنه ظهور باب مطابقت نماید، آیا کفار زمان خاتم انبیاء که به آنها وعده عذاب شده بود، در زمان باب بودند که به ظهور او مُعَذَّبْ شونند؟! آری، جناب بهاء در ايقان مدعی است که کفار و منکرین باب، همان کفار زمان خاتم انبیاء بوده‌اند که رجوع نموده‌اند.

^{۱۵۸} - سوره صف، آیه ۸: آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند.

^{۱۵۹} - سوره سبأ، آیه ۲۹: می‌گویند: اگر راست می‌گوئید این وعده (رستخیز) کی خواهد بود؟

می‌گوییم: بر فرض صحت این مطلب باطل بهاء، همین کفار و مخالفین باب، تاکنون که بیش از یک قرن هم از ظهور او می‌گذرد، آیا معذب و به قول گلپایگانی - که به عین عبارات گذشته‌اش می‌گوید وعده اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرک و کفران به ورود آن یوم عظیم مهیب مقدر گشته - منعدم و منقرض گشته‌اند؟ آری، این از همان وعده‌های دروغی قلع و قمع تمام دشمنان و پیروی اَحِبَّاءِ الله است که از روز اول، باب به احباء و اغنام الله داده، و بسیاری از ابلهان را از همین راه فریفته است و کسانی هم تا امروز به خمیازه آن مانده‌اند. البته دستگاه دین سازی، جز روی پایه‌های دروغ پردازی قرار نگیرد و در نتیجه جز به افتضاح و رسوائی تمام نگردد.

استدلال گلپایگانی به احادیث سن حضرت قائم علیه السلام

از استدلال گلپایگانی بر حقیقت دعوت باب، استدلال به احادیثی است که دلالتی بر حدیث سن مبارک قائم علیه السلام و شباب و جوانی آن حضرت در موقع ظهور دارد.

گلپایگانی می‌گوید: «مرحوم مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحار، در باب کیفیت ظهور قائم، از ابی بصیر و او از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌فرماید: «أَنَّ أَقَالَ أَوْ خَرَجَ الْقَائِمُ لَقَدْ انكَرَهُ النَّاسَ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مَوْفَقًا فَلَا يَلْبَثُ عَلَيْهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذُّرِّ الْأَوَّلِ. ۱۶۰» و قال أيضا عليه السلام وَ إِنَّمَا مِنْ اعْظَمِ اللَّيْلِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبُهُمْ شَابًا وَ هُمْ يَحْسَبُونَهُ شَيْخًا كَبِيرًا». ۱۶۱ یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون قائم خروج فرماید هر آینه مردم او را انکار نمایند؛ زیرا که رجوع می‌نماید به ایشان در حالتی که جوانی رسیده است. پس درنگ نمی‌کند و ثابت نمی‌ماند در ایمان به او، مگر کسی که خداوند میثاق او را در اعالم [در اول اخذ فرموده باشد. و نیز آن حضرت فرمود که اعظم بلیه این است که قائم در سن جوانی خروج می‌فرماید و مردم گمان می‌کنند که او باید در سن پیری و کبر سن خروج نماید. و بر وفق حدیث شریف، چون نقطه اولی [یعنی باب] در آغاز شباب و غضاقت غصن، ظهور فرمود، ارباب قلوب مریضه بی‌درنگ آن حضرت را تکذیب کردند؛ چون قائم را پیر هزار ساله می‌پنداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله. اسپس روایت حکم ابن ابی نعیم را از ابوجعفر علیه السلام نقل می‌کند تا می‌رسد به اینجا فَقُلْتُ إِنِّي جَعَلْتُ اللَّهَ عَلَيَّ نَذْرًا وَ صِيَامًا وَ صَدَقَةً بَيْنَ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتَكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابِطَتَكَ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سِرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ فَقَالَ يَا حَكَمُ كُنَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ قَالَ كُنَّا يَهْدِي إِلَى اللَّهِ قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ قَالَ كُنَّا صَاحِبُ السَّيْفِ وَ وَارِثُ السَّيْفِ قُلْتُ فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ يَعْزِبُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ يَطْهَرُ بِكَ دِينَ اللَّهِ فَقَالَ عَهْدًا بِاللَّيْنِ مِنِّي وَ أَخَفُّ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ. ۱۶۲ ترجمه حدیث این است - تا اینکه می‌گوید - عرض کردم که من در میانه رکن و مقام با خداوند تبارک و تعالی عهدی بسته‌ام و از صوم و صدقه برخورد نذری نهاده‌ام که چون به ملاقات حضرت مشرف گشتم، از مدینه بیرون نروم تا آنکه بدانم توئی قائم آل محمد یا تو نیستی. پس اگر تو آن قائم آل محمدی، ملازم خدمتت گردم، و اگر تو نیستی برای طلب معاش مسافرت کنم. فرمود: یا حکم! همه ما قائمیم به امرالله یعنی هر یک از ائمه علیه السلام قائم به امرالله است. گفتیم: آیا توئی مهدی؟ فرمود هر یک از ما مهدی است. إلی الله. گفتیم: آیا توئی صاحب سیف؟ فرمود: هر یک از ما صاحب سیف است و وارث سیف. گفتیم: آیا توئی آنکه اعداء الله را به قتل می‌رساند و اولیای خدا را عزت می‌بخشد و دین خداوند را ظاهر می‌فرماید؟

۱۶۰ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۲۸۷

۱۶۱ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۲۸۷

۱۶۲ - بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۱۴۰

فرمود: یا حکم! چگونه من او باشم و حال آنکه به سن چهل و پنج سالگی رسیده‌ام، و صاحب این امر به عهد شیر خوارگی از من نزدیک‌تر باشد و بر پشت اسب سبک‌تر و چالاک‌تر...

اکنون قدری در این حدیث، تدبر و تأمل فرما که حضرت ابی جعفر به صراحت می‌فرماید که چون قائم ظاهر شود، سن مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد و در عین شباب و ربان [آغاز] جوانی و قرب عهد به شیر خوارگی ظهور فرماید. و به این سبب است که از آن حضرت در حین ظهور در بسیاری از احادیث، به لفظ صبی و یا لفظ غلام و یا لفظ شاب تعبیر شده است؛ چنانکه مجلسی رحمه الله نیز در همین کتاب بحار، در باب کیفیت خروج، از ازدی روایت نموده است که او گفت که من و ابوبصیر و علی بن عبدالعزیز خدمت ابی عبدالله علیه‌السلام مشرف شدیم «فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ صَاحِبُنَا فَقَالَ إِنِّي لَصَاحِبِكُمْ؟ ثُمَّ أَخَذَ جِلْدَةَ عَضُدِهِ فَمَدَّهَا فَقَالَ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَ صَاحِبُكُمْ شَابٌ حَدَّثَ»^{۱۶۳} یعنی به حضرت ابی عبدالله گفتیم: آیا توئی صاحب ما؟ آن حضرت فرمود: من صاحب شما باشم؟ پس پوست بازوی خود را گرفت و کشید و فرمود من پیر و کبیر شده‌ام و صاحب شما جوانی نو رسیده است. و نیز در این کتاب، از ابی بصیر روایت نموده است که حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام فرمود: «لَيْسَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مَن جَازَ أَرْبَعِينَ»^{۱۶۴} یعنی صاحب امر نیست کسی که سنش از چهل گذشته باشد. و هم مجلسی رحمه الله در این کتاب، در باب صفات قائم، از یحیی بن سالم روایت نموده است که حضرت ابی جعفر علیه‌السلام فرمود: «أَنَّه قَالَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرُنَا سِنًا وَ أَحْمَلُنَا شَخْصًا قُلْتُ مَتَى يَكُونُ قَالَ إِذَا سَارَتِ الرُّكْبَانُ بِبَيْعَةِ الْغُلَامِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْفَعُ كُلُّ ذِي صِبْصِيهِ لَوَاءً»^{۱۶۵} یعنی صاحب این امر کسی است که سنش از ما کمتر باشد و شخصش جمیل‌تر. گفتیم: چه وقت خواهد بود؟ فرمود: وقتی که مسافران به بیعت غلام، یعنی پسری به گردش آیند. در آن وقت هر صاحب نیرو و قوتی، علمی برپا کند.

در این مورد، گلیایگانی به حدیث ام هانی تَفَقَّهَتْ نِيزَ تَمَسَّكَ نَمُوْدَه، ما آن را جداگانه بعد از این ذکر کرده و جواب می‌دهیم انشاءالله تعالی.

جواب استدلال گلیایگانی به احادیث سن

می‌گوئیم: برای تعیین سن مبارک حضرت قائم موعود علیه‌السلام، باید به تمام احادیثی که از آن می‌توان این مطلب را استفاده نمود، مراجعه شود. و فهرست آن احادیث به قرار ذیل است:

الف: احادیث صریح و نص در اینکه حضرت قائم علیه‌السلام مانند حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت خضر، طویل العمر است.^{۱۶۶}

^{۱۶۳} - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۲۸۰

^{۱۶۴} - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۱۹

^{۱۶۵} - بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۳۸

^{۱۶۶} - در جلد سیزدهم بحار، ص ۵۶ روایه سعید بن جبیر قال سمعت سيدالعابدين عليه السلام يقول في القائم منا سنن من سنن الانبياء سنه من آدم و سنه من نوح و سنه من ابراهيم و سنه من موسي و سنه من عيسي و سنه من ايوب و سنه من محمد (ص) فاما من آدم و نوح فطول العمر و اما من ابراهيم فخفاء الولاده (المولد) و اعتزال الناس و اما من موسي فالخوف و الغيبه و اما من عيسي فاخلاق الناس فيه و اما من ايوب فالفرج بعد البلوي و اما من محمد(ص) في روايه مفصله(الي ان قال) قال اني نظرت في كتاب الجفر صيحه هذا اليوم و هو الكتاب المشتمل علي علم المنايا و الابلایا و الرزایاء و علم ماكان و ما يكون الي يوم القيمه الذي خص الله تقديس اسمه به محمدا و الامنه من بعده عليه و عليهم السلام و تأملت فيه مولد قائمنا و غيبته و ابطاؤه و طول عمره و بلوي المؤمنین به من بعده في ذلك الزمان و تولد الشكوك في قلوبهم من طول غيبته و ارتداد اكثرهم عن دينهم و خلع ريقه الاسلام من اعناقهم التي قال الله تقديس ذكره و كل انسان الزمناه طائره في عنقه يعني الولايه فاخذتني الرقه و استولت علي الاحزان فقلنا يابن رسول الله كرمننا و شرفنا باشتراكك ابانا في بعض ما انت تعلمه من علم ذلك قال ان الله تبارك و تعالی ادار في القائم منا ثلثه ادارها في ثلثه من الرسل(الي ان قال) و جعل من بعد ذلك عمر العبد الصالح اعني الخضر دليلا علي عمره الخبر. و در ص ۵۸ روایه الحسن بن محمد بن صالح البزاز قال سمعت الحسن بن علي السعكري يقول ان ابني هو القندم من بعدي و هو الذي يجري فيه سنن الانبياء بالتعمير و الغيبه حتي تقسو قلوب لظول الامد و لا يثبت علي القول به الا من كتب الله عزوجل في قلبه الايمان و ايده بروح منه. وامثال ذلك از روایات داله بر طول عمر آن حضرت. (مؤلف)

ب: احادیث داله بر اینکه برای آن حضرت در مدت عمر خود، غیبت و استتار طولی است؛ به قسمتی که بسی مردم در رب و شک افتاده، بلکه مرتد از دین می شوند^{۱۶۷} و بدیهی است که چنین کسی باید طویل العمر بوده باشد.

ج: احادیثی که دلالت دارد آن حضرت نهمین امام از اولاد حسین بن علی علیه السلام و هفتمین از اولاد باقر علیه السلام و ششمین از اولاد صادق علیه السلام و پنجمین از اولاد کاظم علیه السلام و چهارمین از اولاد رضا علیه السلام و سومین از اولاد محمد بن علی الجواد علیه السلام و ابن الحسن العسکری علیه السلام (و نحو اینها) می باشد.^{۱۶۸}

۱۶۷ - در ص ۲۷ سیزدهم بحار روایه عبدالعظیم الحسنی عم ابی جعفر الثاني عن آیانه عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال القائم منا غیبه امدها طویل کانی بالشیعه یجولون جولان النعم فی غیبه یطلبون المرعی فلا یجدونه الا فمن ثبت منهم علی دینه لم یقس قلبه لطول امد غیبه امامه فهو معی فی درجتی یوم القیمه ثم قال علیه السلام ان القائم منا اذا قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعه فلذلك تخفی ولادته و یغیب شخصه. و روایه حسین بن خالد عن الرضا علیه السلام عن آیانه عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال للحسین علیه السلام التاسع من ولدک یا حسین هو القائم بالحق المظهر للذین الباسط للعدل قال الحسین علیه السلام فقلت یا امیرالمؤمنین و ان ذلك لکائن فقال علیه السلام ای و الذي بعث محمدا بالنبوه و اصطفاه علی جمیع البریه و لكن بعد غیبه و حیره لا تثبت فیها علی دینه الا المخلصون المباشرون لروح الیقین الذین اخذهم الله میثاقهم بولایتنا و کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه. و در ص ۳۷ روایه یونس بن عبدالرحمن قال دخلت علی موسی بن جعفر علیه السلام فقلت له یابن رسول الله (ص) انت القائم بالحق فقلت ان القائم بالحق و لكن القائم الذي یطهر الارض من اعداء الله و یملأها عدلا کما ملئت جورا هو الخامن من ولدی له غیبه یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیها اقوام و ینتبت فیها آخرون ثم قال طوبی لشیعتنا المتمسکین بحینا فی غیبه قاتلنا الثابتین علی موالیتنا و البرانه من اعدائنا اولئک منا و نحن منهم قد رضوا بنا اتمه و رضینا بهم شیعه و طوبی لهم هم و الله معنا فی درجتنا یوم القیمه و در ص ۳۹ روایه الصقر بن ابی ذلف قال سمعت اباجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام یقول الامام بعدي ابی علی امره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی و الامام بعده ابنه الحسن امره امر ابیه و قوله قول ابیه و طاعته طاعه ابیه ثم سکت فقلت له یابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن فیکي بکاه شديدا ثم قال ان من بعدالحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت له یابن رسول الله و لم سمي القائم قال لانه یقوم بعد موت ذکره و ارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت له و لم سمي المنتظر قال ان له غیبه ینکثر ایامها و یطول امدها فینتظر خروجه المخلصون و ینکره المرتابون و یستنزه به الجاحدون و ینکذب فیها الوقتون و ینهک فیها المستعجلون و ینحو فیها المسلمون. و روایه موسی بن جعفر البغدادي قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی علیه السلام یقول کانی بکم و قد اختلفت بعدي فی الخلف منی اما ان المقر بالانتمه بعد رسول الله المنکر لولدی کمن اقر بجمیع انبیاء الله و رسله ثم انکر نبوه محمد رسول الله (ص) و المنکر لرسول الله کمن انکر جمیع الانبیاء لان طاعه آخرنا کطاعه اولنا و المنکر لآخرنا کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبه یرتاب فیها الناس الا من عصمه الله عزوجل. و در ص ۴۰ روایه احمد بن اسحق قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام یقول الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدي اشبه الناس برسول الله (ص) خلقنا و خلقا یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبه ثم ینظرون فیما الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما. و در ص ۱۲۸ روایه حنان بن سدير عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان للقائم علیه السلام منا غیبه یطول امدها الخبر. (مؤلف)

۱۶۸ - در ص ۳۳ سیزدهم بحار روایه عبدالرحمن بن الحجاج عن جعفر بن محمد عن ابیه عن ابیه علی بن الحسین قال قال الحسین بن علی علیه السلام فی التاسع من ولدی سنه من یوسف و سنه من موسی بن عمران و هو قاتلنا اهل البیت یصلح الله تبارک و تعالی امره فی لیل واحد. و روایه عبدالرحمن بن سلیمان قال قال الحسین بن علی علیه السلام منا اثني عشر مهديا اولهم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و آخرهم التاسع من ولدی و هو الامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها و ینظرون به دین الحق علی الدین کله و لو کره المشرکون له غیبه یرتد فیها اقوام و ینتبت علی الدین فیها آخرون فیوذنون و یقال لهم متی هذا الوعد ان کنتم صادقین اما ان الصابر فی غیبه علی الاذی و التکتیب بمنزله المجاهد بالسيف بین یدی رسول الله (ص) و در ص ۳۵ روایه ابی حمزه الثمالی قال کنت عند ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فقال فی حدیث: یا باحمره من المحتوم الذی حتمه الله قیام قائمنا فمن شک فیما قول لقی الله و هو کافر به ثم قال بابی و امی المسمی باسمی و المکی بکنیتی السابع من بعدي بابی یملأ الارض عدلا کما ملئت ظلما و جورا الخبر.

و روایه صفوان بن مهران عن الصادق علیه السلام انه قال من اقر بجمیع الامنه علیه السلام و جحد المهدي کان کمن اقر بجمیع الانبیاء و جحد محمدا (ص) نبوته فقیل له یا بن رسول الله فمن المهدي من ولدک قال الخامن من ولد السابع یغیب عنک شخصه و لا یجل لکم تسمیته. و در ص ۳۴ روایه المضل بن عمر قال دخلت علی سیدی جعفر بن محمد علیه السلام فقلت یا سیدی لو عهدت الینا فی الخلف من بعدک فقال لی یا مفضل الامام من بعدي ابني موسی و الخلف المأمول المنتظر م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی. و روایه السید بن محمد الحمیري فی حدیث قلت للصادق علیه السلام یابن محمد بن علی بن موسی. و روایه السید بن محمد الحمیري فی حدیث قلت للصادق علیه السلام یابن رسول الله قد روی لنا اخبار عن ابائک فی الغیبه و صحه کونها فاخبرنی بمن تقع فقال علیه السلام ستقع بالسادس من ولدی و هو الثاني عشر من الامنه الهده بعد رسول الله (ص) اولهم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و آخرهم القائم بالحق بقیه الله فی ارضه صاحب الزمان و خلیفه الرحمن الخیر. و روایه ابی بصیر عن الصادق علیه السلام فی حدیث فقلت له یا بن رسول الله و من القائم منکم اهل البیت فقال یا بابصیر هو الخامن من ولد ابني موسی ذلك ابن سیده الاماء یغیب غیبه یرتاب فیها المبطلون ثم ینظرون الله عزوجل فیفتح علی یدی مشارق الارض و مغاریها و ینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الارض بنور ربها و لا ینقی فی الارض بقعه بعد فیها غیر الله عزوجل الا عبدالله فیها و یكون الدین کل الله و لو کره المشرکون. و در ص ۳۸ روایه دعبل بن علی الخزاعي عن علی بن موسی الرضا علیه السلام فی حدیث قال علیه السلام فهل تدري من هذا الامام و متی یقوم فقلت لا یا مولای الا انی سمعت بخروج امام منکم ینظرون الارض من الفساد و یملاها عدلا کما ملئت جورا فقال یا دعبل الامام بعدي محمد ابني و بعد محمد ابنه علی و بعد علی ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجه القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیما لها عدلا کما ملئت جورا و امامتی فاخبر عن الوقت و قد حدثنی ابن عن ابیه عن آیانه عن علی علیه السلام ان النبي (ص) قیل له یا رسول الله متی یخرج القائم من ذریعتک فقال مثله مثل الساعه لایجلیها لوقتها الا هو تثلث فی السموات و الارض لا یأتیکم الا بغته. و در ص ۳۹ روایه عبدالعظیم الحسنی قال دخلت علی سیدی محمد بن علی و انا اریدان اساله عن القائم اهو المهدي او غیره فایتدانی فقال یا اباالقاسم ان القائم منا هو المهدي الذی یجب ان ینتظر فی غیبه و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی و الذي بعث محمدا بالنبوه و خصنا بالامامه لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیما الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما الخبر. (مؤلف)

و بدیهی است که اگر قیام و ظهور چنین کسی در مثل سنه ۱۲۶۰ هجری (یعنی سنه فتنه باب) یا بعد آن واقع شود، قطعاً طویل العمر می‌باشد.

از این سه دسته احادیث، عین بیست حدیث را با نام و نشانی، ولی بدون ترجمه برای اختصار کتاب، در پاورقی نقل نموده‌ایم و بیشتر از این، در جلد دوم همین کتاب که عمده به منظور ذکر مدارک و احادیث برای اعتقادات شیعه در باب موعود منتظر است، با ترجمه نقل خواهیم نمود انشاءالله تعالی.

د: احادیثی که صریح است در اینکه آن حضرت در موقع ظهور به حسب سن و واقع شیخ کبیر و طویل العمر می‌باشد؛ ولی به حسب صورت و ظاهر، قادر متعال او را شَبَّاب و جوان و دون [پایین‌تر] چهل سال می‌نمایند. ۱۶۹ از این احادیث دسته چهارم نیز عین چهار حدیث را با نام و نشانی و به صورت کامل در پاورقی آورده‌ایم و اینکه در متن به اختصار ترجمه می‌شود:

در روایت ابی سعید از حسن بن علی علیه السلام است که فرمود: آیا ندانسته‌اید که از ما اهل بیت، کسی نیست که بیعت سلطان طاغی زمانش در گردون وی نباشد، مگر قائمی که روح‌الله عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می‌خواند؛ پس همانا خدای عزوجل ولادت او را مخفی و شخصش را غایب می‌گرداند تا اینکه بیعتی در گردن او برای احدی نباشد زمانی که خروج فرماید. او نهمین از اولاد برادرم حسین، پسر سیده زنان است که خداوند عمر او را در غیبتش طولانی می‌کند و سپس او را به قدرت خود در صورت جوانی کمتر از چهل ساله ظاهر می‌کند تا اینکه دانسته شود که همانا خدای تعالی بر هر چیز قادر است.

پس امثال گلیایگانی که وجود امام زمان طویل العمر و جوان بیش از هزار ساله را استغراب و استهزاء می‌کنند، بدانند که در حقیقت آنان خدا را نشناخته‌اند و قدرت او را استهزاء و انکار می‌نمایند.

و در روایت محمدبن مسلم، از ابی جعفر امام باقر علیه السلام است که فرمود: همانا در قائم آل محمد (ص) شباهتی از پنج پیغمبر است؛ تا اینکه فرمود: و اما شباهتش به یونس، پس رجوع اوست از غیبتش، در حالی که او بعد از کبر سن، جوان است.

۱۶۹ - در جل سیزدهم بحار، ص ۳۳ روایه ابی سعید عقیصاء قال لما صالح الحسن بن علي عليه السلام معويه بن ابي سفيان دخل عليه الناس فلامه بعضهم علي بيعة فقال عليه السلام و بحكم ما تدرون ما علمت و الله الذي علمت خير لثبعتي مما طلعت عليه الشمس او غربت الا تعلمون انني امامكم مفترض الطاعة عليكم و احد سيدي شباب اهل الجنة بنص من رسول الله (ص) قالوا بلي قال اما علمتم ان الخضر عليه السلام لما خرق السفينه و قتل الغلام و اقام الجدار كان ذلك سخطا لموسي بن عمران عليه السلام ان خفي عليه وجه الحكمة فيه و كان ذلك عندالله حكمة و صوابا اما علمتم ان مامنا احد الا و يقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذي يصلي روح الله عيسى بن مریم خلفه فان الله عز و جل يخفي ولادته و يغيب شخصه لئلا يكون لاحد في عنقه بيعة اذا خرج ذلك التاسع من ولد اخي الحسين ابن سيدة النساء بطيل الله عمره في غيبته ثم يظهره بقدرته في صورة شاب ابن دون اربعين سنة ذلك ليعلم ان الله علي كل شيء قدير.

و در صفحه ۵۷ روایه محمد بن مسلم قال دخلت علي ابن جعفر عليه السلام وانا ارید ان اسئله عن القائم من آل محمد (ص) فقال لي مبتدء يا محمد بن مسلم ان في القائم من آل محمد (ص) شبيها من خمسة من الرسل يونس بن متي و يوسف بن يعقوب و موسي و عيسي و محمد صلوات الله عليهم فاما شبيها من يونس فرجوعه من غيبته و هو شاب بعد كبر السن و اما شبيها من يوسف بن يعقوب فالغيبه من خاصته و عامته و اختفاؤه من اخوته و اشكال امره علي ابيه يعقوب عليه السلام مع قرب المسافة بينه و بين ابيه و اهله و شيعته و اما شبيها من موسي فدوام خرقه و طول غيبته و خفاء ولادته و تعنت شيعته من بعده بما لقوا من الاذي و الهوان الي ان اذن الله عزوجل في ظهوره و نصره وايداه علي عدوه و اما شبيها من عيسي فاختلف من اختلف فيه حتي قالت طائفة منهم ما ولد و قالت طائفة مات و قالت طائفة قتل و صلب و اما شبيها من جده المصطفى (ص) فخر وجه بالسيف و قتله اعداءالله و اعداء رسوله (ص) و الجبارين و الطواغيت و انه ينصر بالسيف و الرعب و انه لا ترد له رايه و ان من علامات خروجه خروج السفيناتي من الشام و خروج اليماني و صيحه من السماء في شهر رمضان و مناد ينادي باسمه و اسم ابيه. و در صفحه ۱۷۴ روایه الهروي قال قلت للرضا عليه السلام ما علامه القائم عليه السلام منكم اذا خرج قال علامته ان يكون شيخ السن شاب المنظر حتي ان الناظر اليه ليحسبه ابن اربعين سنة او دونهاوان من علامته ان لا يهرم بمرور الايام و اللبالي عليه حتي ياتي اجله. و در صفحه ۱۸۳ روایه الريان الصت قال قلت للرضا عليه السلام انت صاحب هذا الامر فقال انال صاحب هذا الامر و لكني لست بالذي املاها عدلا كما ملئت جورا و كيف اكون ذاك علي ما تري من ضعف بدني و ان القائم هو الذي اذا خرج كان في سن الشيوخ و منظر الشباب قويا في بدنه حتي لومد يده الي اعظم شجرة علي وجه الارض لقلعها ولوصاح بين الجبال لتتكدت صخورها يكون معه عصا موسي و خاتم سليمان ذاك الرابع من ولدي يغيبه الله في ستره ما شاءالله ثم يظهره فيملا به الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما . (مؤلف)

و در روایت هروی از حضرت رضا علیه السلام است که فرمود: علامت قائم علیه السلام زمانی که خروج می کند، این است که شیخ السن [سن طولانی] و شاب المنظر است تا اینکه ناظر به او گمان می کند که او چهل ساله یا کمتر از چهل ساله است و حقا از علامت او این است که به مرور ایام و لیالی، تا رسیدن اجلش پیر و شکسته نمی شود.

و در روایت ریان بن صلت نیز از حضرت رضا علیه السلام است که به او فرمود: من صاحب این امرم، ولیکن نیستیم آن کسی که پر می کند زمین را عدل، همچنان که پر شده باشد از جور. چگونه او باشم با این ضعف بدن که در من مشاهده می کنی و همانا قائم کسی است که هنگام خروجش در سن پیران و منظر جوانان باشد.

این چهار دسته از احادیث قطعا به حد توأتر است که هر منصف بی غرضی را موجب یقین است به این که مدارک مذهب و ائمه شیعه موعود منتظر، یعنی حضرت قائم علیه السلام را طویل العمر معرفی فرموده اند؛ گر چه در موقع قیام و ظهور به صورت جوان می باشد.

بنابراین، به قاعده اینکه احادیث «یفسر بعضهم بعضا» و به قاعده اینکه کلام متشابه بای به محکمت و نصوص إرجاع داده شود و به قاعده اینکه معانی روایات آحاد^{۱۷۰}، در صورت امکان باید به معانی روایات متواتره حمل گردد و گرنه در مقابل قطعیات الغاء و طرح [و به دور افکنده] شود و خلاصه چون در هر مطلبی خاصه در اعتقادات عقلا نباید به مجرد محتملات از علمیات و قطعیات دست برداشت، پس درباره تعیین سن حضرت قائم علیه السلام مدلول و مفاد همین روایات متواتره باید مرجع ما شود.

و روایات آحادی که در بادی نظر [ابتداء] مخالف آنها دیده شود و دلالت کند، مثلا بر اینکه آن حضرت شاب یا بالخصوص در موقع خروج و قیام شاب و جوان است - مانند حدیث اول و دوم و چهارم از احادیث مورد تمسک گلیایگانی - و یا دلالت کند بر اینکه آن حضرت، دون چهل و پنج سال است یا متجاوز از چهل نیست - مانند حدیث سوم و پنجم از احادیث مورد تمسک گلیایگانی - اگر نگوئیم که در این احادیث قطعا بیان سن به حسب صورت و ظاهر مراد است، نه بیان عمر واقعی آن حضرت، لاقلا این معنی را در آنها می توان احتمال داد. بنابراین استدلال گلیایگانی صحیح نیست.

خوانندگان محترم خوب توجه فرمایند، اولاً: از بیاناتی که تا اینجا نمودیم معلوم شد استدلال گلیایگانی به این پنج حدیث، به کلی از درجه اعتبار ساقط است و اینها بر اینکه موعود منتظر در موقع ظهور و قیام باید به حسب واقع در سن شباب و جوانی باشد، ابدا دلیل نمی باشد.

ثانیا: برفرض اینکه مقتضای احادیث چنین می بود که موعود منتظر به حسب سن واقعی، شاب و جوان است و علی محمد باب هم البته جوان بوده، این احادیث چگونه دلیل می شود بر اینکه علی محمد مزبور، همان موعود منتظر است؟ اقلا از مثل مشهور در اینگونه موارد نباید غفلت نمود که «هر گردویی گرد است، نه هر گردی گرد است و فراموش نشود که گلیایگانی همین احادیث را با اینگونه دلالتان، از اقوی و اظهر و براهین خود بر مدعایش قلمداد نموده است. راست است او بهتر از این استدلالات بر مدعای باطل خود دلیل نداشته است.

ثالثا: حدیث حکم بن ابی نعیم در بین پنج حدیث مزبور، دلالت دارد بر اینکه آن حضرت صاحب سیف است و اعداء خدا را می کشد و آن حضرت در اسب سواری و بر پشت اسب، از همه ائمه سبک تر و چالاک تر است و علی محمد که دارای این اوصاف نبوده، پس این حدیث، دلیل علیه او می باشد.

آری، این شیطنت از ابوالفضل گلیایگانی، در این مورد تازگی ندارد؛ به حدیثی که برخلاف مدعای اوست تمسک جسته و در اطراف آن هیاهو می کند.

^{۱۷۰} - روایات آحاد یا خیر واحد آن دسته از روایاتی است که تعریف متواتر بر آن صدق نمی کند و فاقد شرایط آن است.

و اینکه سیف را در اینگونه احادیث به سیف بیان تأویل می‌کند، تأویلی است غیر جائز؛ چون خروج از مدلول ظواهر الفاظ بدون شاهد و بیان محسوب شده بلکه خلاصه نصوصی است - که در محل خود خواهد آمد انشاءالله تعالی - که از آنها استفاده می‌شود که مراد از این سیف، قطعاً شمشیر فلزی خاتم انبیاء و مراد از قتل، ریختن خون دشمنان خداست. چنانکه حدیث ششم مورد استناد گلبایگانی، یعنی روایت یحیی بن سالم از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام که فرموده: «أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرْنَا سِينًا وَأَحْمَلْنَا شَخْصًا قُلْتُ مَتَى يَكُونُ قَالَ إِذَا سَارَتِ الرُّكْبَانُ بَبِيْعِهِ الْغَلَامِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْفَعُ كُلُّ ذِي صَبِيْهِ لَوْاءً»^{۱۷۱} نیز دلیل علیه مدعی اوست؛ زیرا معنی کلام ابی جعفر علیه‌السلام این است که صاحب این امر، سنش از همه ما ائمه کمتر می‌باشد و در بین ائمه، امام نهم حضرت جواد در سن نه سالگی از طرف حق تعالی به امامت منصور و در بیست و پنج سالگی به شهادت رسیده است پس صاحب‌الامر علیه‌السلام باید از حضرت جواد هم سنا کمتر باشد و حال این که علی محمدباب چنین نبوده؛ چون در سن بیست و پنج سالگی به زعم خود، قائم به امر شده است. آری این حدیث دلیل بر مدعی مسلمانان است که می‌گویند حجه‌بن‌الحسن در سن چهار پنج سالگی در موقع فوت حضرت عسکری علیه‌السلام به امامت منصوب شده است.

پس در این حدیث که راجع به سن حضرت صاحب‌الامر فرموده‌اند، او اصغر ما ائمه است، به اعتبار بدو امامت و خلافت الهی آن حضرت است که در سن چهار پنج سالگی بوده است و تعبیر غلام هم در همین حدیث که از آن حضرت شده - ولو هنگام ظهور او و بیعت مردم باشد - به اعتبار همان بدو امامت اوست و الف و لام (الغلام) الف و لام عهد است. و از اینجا معلوم شد در هر حدیثی که اطلاق صَبِيٍّ [کودک] و یا غلام بر آن حضرت شده، نیز به اعتبار همان بدو امامت و خلافت او بوده است مانند اینکه در ص ۱۲۸ بحار الانوار است، در روایت أَبَان و غَيْرُهُ عَنْ أَلِيٍّ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا بُدَّ لِلْغَلَامِ مِنْ غَيْبَةِ الْخَبْرِ. ۱۷۲ و در ص ۱۲۹ در روایت زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَنَّ لِلْغَلَامِ غَيْبَةَ قَبْلَ ظُهُورِ الْخَبْرِ. ۱۷۳

خوانندگان محترم ملاحظه فرمایند چگونه ابوالفضل طرار مکار، تجری نموده، و به احادیثی که دلیل بر خلاف مدعی اوست، به دروغ و پشت هم اندازی استدلال برای مدعی باطل خود کرده، و یک مشت مردم نادان را فریفته و اغوا نموده است. دوباره می‌گوییم: بدو [ادعای] قائمیت و صاحب‌الامری باب، به زعم خودشان که در سن بیست و پنج سالگی بوده، پس چگونه اطلاق اصغر ائمه - با اینکه حضرت جواد در نه سالگی قائم و صاحب‌الامر شده و به بیست و پنج سالگی از دنیا رفته است - و یا نام صبی و غلام که به معنی کودک است^{۱۷۴} بروی صحیح باشد؟!

استدلال گلبایگانی

به حدیث ام هانی ثقفیه

گلبایگانی به حدیث ام هانی ثقفیه در بحار نیز استدلال نموده، می‌گوید: «قَالَ عَدَوْتُ عَلِيَّ سَيِّدِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي آيَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَرَضَتْ بِقَلْبِي أَلْفَقْتَنِي وَأَشْهَرْتُ نِيَّ قَالَ فَاسْأَلِي يَا أُمَّ هَانِي قَالَتْ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَلَا أَسْمِعُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسَ»^{۱۷۵} قَالَ نَعَمْ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمَّ هَانِي هَذَا مُؤَوَّدٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِتْرَةِ تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ فَيَأْتِيَنِي لَكَ إِنْ أَدْرَكْتَهُ وَ

^{۱۷۱} - بحار الانوار: جلد ۵۱، ص ۳۸

^{۱۷۲} - بحار: ج ۵۲، ص ۹۰ باب ۲۰ (برای آن جوان گریزی و مفری از غیبت نیست)

^{۱۷۳} - بحار: ج ۵۲، ص ۹۱، باب ۲۰ (زاره گوید از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: به درستی که برای آن غلام قبل از ظهور و خروجش غیبتی می‌باشد.)

^{۱۷۴} - در مجمع البیان: الغلام الابن الصغیر. در صراح اللغة: غلام بالضم کودک (مؤلف)

^{۱۷۵} - سوره تکویر، آیات ۱۵ و ۱۶: سوگند به ستارگان که باز می‌گردند ۱۵ - حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند ۱۶

بَا طُوبَى مَنْ أَدْرَكَهُ^{۱۷۶} یعنی ام هانی ثقفیه روایت کرده است که بامدادی خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم یا سیدی! آیه ای از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب کرده و از خواب بازداشته، فرمود: بپرس آن را یا ام هانی! گفتم قول خداوند عزوجل که فرموده است «فَلَا اِقْسَمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» فرمود: نیکو مسئله ای سؤال نمودی یا ام هانی! این کسی است که در آخرالزمان متولد شود؛ و او مهدی این عترت است و او را حیرتی و غیبتی است که در آن گروهی همراه می شوند و گروهی هدایت یابند. پس خوشا به حال تو، اگر دریابی او را و خوشا به حال کسی که او را دریابد.»

مقصود گلیایگانی از ذکر این حدیث در مقام استدلال بر مدعایش، لابد این است که چون از این حدیث استفاده می شود که مهدی موعود مولود در آخرالزمان است، پس بر باب که متولد ۱۲۲۵ هجری بوده، منطبق می گردد؛ نه بر معتقد مسلمان ها که مهدی موعود را ابن الحسن العسکری متولد حدود سنه ۲۵۵ هجری می دانند.

جواب استدلال گلیایگانی

به حدیث ام هانی

مقدمتا می گوئیم بعضی را عقیده چنین بوده که مهدی موعود همان عیسی بن مریم علیه السلام است که قبل از خاتم انبیاء به دنیا آمده و سپس غیبت نموده و در آخرالزمان مجددا ظهور و به اصلاح جهان قیام می نماید و از این جهت است که شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الشافعی - بر حسب نقل بحر- در کتاب کفایه الطالب در مناقب علی بن ابیطالب، با یازدهم را اختصاص به این مطلب داده، که می نویسد: «أَلْبَابُ الْخَادِي عَشْرَ فِي الرَّدِّ عَلَى مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ» و چنانکه از کلمات ایشان معلوم می شود، قاتلین به این قول، حتی حدیثی هم جعل نموده و نسبت به خاتم انبیاء (ص) داده اند که «لَا مَهْدِيَّ الْاَعْيَسِيَّ بْنَ مَرْيَمَ» و شیخ مزبور در مقام رد این قول، از جمله روایتی از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می کند که «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِنَّا أَلَّ مُحَمَّدَ الْمَهْدِيَّ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا بَلَّ مِنْهُ ...^{۱۷۷} یعنی علی علیه السلام فرمود: به رسول خدا (ص) عرضه داشتیم که آیا مهدی از ما آل حمد است یا از غیر ما؟ فرمود: نه، بلکه از ما است.

واینک جواب استدلال گلیایگانی: اما به حسب عقیده اهل بهاء که پس از گذشتن هزار سال دیگر از زمان حسینعلی بهاء، باز هم مظهر امری از جانب خدا پیدا خواهد شد بلکه به همین قسم بعد از آن هم باز ظهورات آخری الی ما لا نهایه خواهد بود؛ پس سال تولد باب هم از آخرالزمان نمی باشد.

و اما به حسب عقیده ما مسلمان ها، محمد بن عبدالله (ص) خاتم انبیاء است بنابراین از سنوات پیدایش آن حضرت به بعد را می توان آخرالزمان گفت و از این جهت آن حضرت را هم پیغمبر آخرالزمان گفتند، لذا ابن الحسن العسکری هم مولود آخرالزمان می باشد.

و مراد از کلام امام باقر علیه السلام که در تفسیری «بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ»^{۱۷۸} فرموده: «هَذَا مَوْلُودُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِتْرَةِ»^{۱۷۹} قویا این است که معنی و مصداق حقیقی «الخنس الجوار الكنس» مهدی موعود است و او مولود در ازمنه سابقه بر زمان خاتم انبیاء و از عترت پیشینیان که قبل از خاتم انبیاء در دنیا متولد شده باشد - مثلا عیسی بن مریم چنان که بعضی توهم نموده اند - نیست. بلکه او مولود در آخرالزمان - یعنی ازمنه نبوت خاتم انبیاء - و مهدی از این عترت - یعنی عترت و ذریه خاتم انبیاء (ص) میباشد.

^{۱۷۶} - بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۱۳۷

^{۱۷۷} - بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۸۴

^{۱۷۸} - سوره تکویر، آیات ۱۵ و ۱۶: ستارگانی که باز می گردند و حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند.

^{۱۷۹} - در ص ۱۴۰ آمده است.

پس حدیث مزبور بدون شبهه بر معتقد مسلمان‌ها نیز منطبق می‌گردد. بلکه چون خُنُوس و کُنُوس ، مصدر الخُنُس و الكُنُس ، بر حسب لغت به معنی پس رفتن و پنهانی و اختفاء است و امام باقر علیه‌السلام نیز در حدیث فرموده که «لَهُ حَبْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ»^{۱۸۰} از این جهت انطباق حدیث ، تنها بر معتقد مسلمان‌ها تأیید می‌شود.

بالاتر از این در جلد سیزدهم کتاب بحار ص ۳۴ بعد از این حدیث به فاصله یک حدیث، حدیث دیگری است از همین ام‌هانی از امام باقر (علیه‌السلام) که در تفسیر همین آیه «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ» می‌فرماید، به عین عبارت: «يَا أُمَّ هَانِي إِمَامٌ يَخْنِسُ نَفْسَهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ النَّاسِ عِلْمُهُ سَنَةً سِتِينَ وَ مَائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَاقِدِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ الْخَبْرِ»^{۱۸۱} یعنی ای ام‌هانی! معنی و مصداق حقیقی در الخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ امامی است که پنهان می‌کند خود را تا که منقطع شود از مردم علم و آگاهی به او - یعنی او را در خارج به شخصه نشناسند و ندانند که کیست و کجا است. - در سنه ۲۶۰، سپس ظاهر می‌شود مانند کوكب درخشان در شب تاریک. خوانندگان محترم خوب ملاحظه فرمایند «الخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ» که در این دو حدیث شریف به مهدی و امام موعود تفسیر شده است و به حسب مدلول همین حدیث، آن حضرت، مولود در آخر الزمان قبل از سنه ۲۶۰ هجری می‌باشد و سنه ۲۶۰ اول غیبت اوست. پس این ، دلیل بر معتقد مسلمان‌ها و علیه معتقدات اهل بهاء می‌باشد. آیا ابوالفضل گلپایگانی حدیث دوم را در ذیل حدیث اول در بحار به فاصله چند خط ندیده که نامی از آن نبرده و اشاره‌ای بدان ننموده است؟ حاشا و کلا!^{۱۸۲} نمی‌دانم بر اعمال این اهریمن صفت، چه نامی بنهم؟!

استدلال گلپایگانی

به خطبه حضرت امیر علیه‌السلام

باز از استدلال گلپایگانی، استدلال به جمله‌ای در یکی از خطبات حضرت امیر علیه‌السلام است، می‌گوید: « و اما احادیثی که به صراحت دال است بر اینکه مطلع این دو نیر اعظم - مرادش باب و بهاء است - بلاد شرقیه است و محل ارتفاع ندای قائمیت مکه معظمه، و محل قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی، مدینه منوره عکا و اراضی مقدسه سوریه، بسیار است. از جمله مرحوم مجلسی رحمه الله در غیبت بحار از جمله خطب حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود:

« وَ لَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنَا التَّمْجِيسُ لِلجَزَاءِ وَ كُشِفَ الْغِطَاءُ وَ انْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَ أَرْفَ الوَعْدُ وَ بَدَلَكُمُ النُّجْمُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَ أَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرٌ كَمِثْلِهِ شَهْرِهِ وَ كَلَّتْهُ تَمَّ فَإِذَا اسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَأَجَعُوا التَّوْبَةَ وَ خَالَفُوا الخَوْبَةَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالِحَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَتَدَاوَبْتُمْ مِنَ الصَّمَمِ وَ اسْتَشْفَسْتُمْ مِنَ الْبَكْمِ وَ كَفَيْتُمْ مَثْوَنَةَ التَّعْسَفِ وَ الطَّلَبِ وَ نَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْاِعْنَاقِ فَلَا يَبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ وَ فَارَقَ الْعِصْمَةَ « وَ سَيَعَمُّ الدِّينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلَبِ يَنْقَلِبُونَ »^{۱۸۳} ۱۸۴

این خطبه مبارکه در بیان این مطلب است، که خلافت پس از صعود آن حضرت به بنی‌امیه انتقال یابد، تا آنکه می‌فرماید پس چون آنچه در دست ایشان است بگدازد، هر آیه وقت تمحیص [سنجیدن] و امتحان خلق برای جزا نریک گردد و پرده‌ها برداشته شود و مدت انقضاء یابد و وعده الهیه نزدیک شود و ستاره شما از بلاد شرقیه طلوع فرماید و ماه شما

^{۱۸۰} - بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۱۱۷

^{۱۸۱} - بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۱۳۷

^{۱۸۲} - هرگز و ابا چنین نیست.

^{۱۸۳} - سوره شعرا، آیه ۲۲۷: آنها که ستم کرده‌اند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست.

^{۱۸۴} - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۱۵۵

مانند بدر بتابد- و چون ظاهر شد این امر، پس رجوع به توبه و مخالفت گناه کنید- و بدانید که اگر شما آن نجمی را که از شرق طالع می شود اطاعت نمائید، شما را به راه رسول خدا(ص) خواهد برد و از مرض کروی و ناشنوایی مداوا خواهید شد و از گنگی و بی زبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین را از گردن فرو خواهید نهاد پس دور نمی فرماید خداوند، مگر نفسی را که از ترحم ابا کند و از عصمت و پاکدامنی دوری جوید اُلی آخرِ قولِه علیه السلام. این خطبه فصیحه، صریح است که آن نَبْر سعادَت، یعنی موعود امت، از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نِهَج [راه و طریق] حضرت رسول به تشریح اسلامیه عامل خواهد شد. چون که جمیع ائمه هدی، به شریعت حضرت خاتم الانبیاء عامل بودند و به قدر ذره ای از ظاهر شرع اسلامی تجاوز نمی فرمودند. این تخصیص، مقصود از آن قیام به دعوت جدیده و تشریح شریعت تازه اس

جواب استدلال گلیپگانی

به خطبه حضرت امیر علیه السلام

این خطبه در ص ۲۸ جلد سیزدهم بحار، نقل از کتاب ارشاد است. در عبارت خطبه، جمله « وَ بَدَا لَكُمْ النُّجْمُ مِنَ قَبْلِ الْمَشْرِقِ » موجود می باشد که ترجمه ای این است: و ظاهر می شود برای شما ستاره ای از جانب مشرق؛ نه اینکه گفته است [ستاره شما از بلاد شرقیه طلوع فرماید و همین جمله در ص ۳۱ بحار باز در خطبه حضرت امیر، نقل از کتاب کافی چنین است ۱۸۵ « وَ بَدَا لَكُمْ النُّجْمُ ذُو الذَّنْبِ مِنَ قَبْلِ الْمَشْرِقِ » یعنی: ظاهر می شود برای شما ستاره دنباله دار از جانب مشرق. پس محتمل است مراد از آن، ظهور ستاره مخصوصی در آسمان باشد و چنانکه مجلسی رحمه الله فرموده اند: آن از علامات ظهور قائم علیه السلام باشد، نه آنکه مراد ستاره وجود خود حضرت قائم علیه السلام باشد. و بر فرض اینکه مراد، خود آن حضرت باشد، جواب گلیپگانی که این جمله را با مقصود خود تطبیق نموده، همان جوابی است که به جمله بعد داده می شود.

آری، جمله « وَ أَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرٌ كُمْ » معنیش همان است که گلیپگانی نموده، که بتابد ماه شما و مراد از آن ظاهرا وجود مقدس آن حضرت است.

چنانکه جمله بعد « وَ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ » نیز معنیش این است که بدانید اگر شما طالع مشرقی را اطاعت نمائید، و مراد از آن به حسب ظاهر، ایضا حضرت قائم علیه السلام است. ولی مراد از ذکر مشرق، محتمل است استعاره باشد، نه بلاد مشرق زمین.

و بر تقدیر اینکه مراد، بلاد مشرقی باشد، می گویم: در مقام تطبیق راست است که این عنوان طالع المشرق به تنهایی که ملاحظه شود، عنوان بسیار عامی است و بر مقصود گلیپگانی نیز منطبق می گردد؛ ولی دلیل بر مراد خاص نمی باشد. چنانکه نه تنها با مقصود گلیپگانی (یعنی باب که در شیراز تولد نموده) تطبیق می کند، بلکه با مقصود و معتقد مسلمان ها که حجه بن الحسن العسکری - صلوات الله علیهما - متولد مدینه سامره است نیز منطبق می گردد چون سامره نسبت به عربستان که مرکز مسلمین بوده، در شمال شرقی قرار گرفته است. اما همین عنوان طالع المشرق در جمله « وَ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ رَسُولِ اللَّهِ فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الْعَمَى وَ الصَّمِّ وَ النِّكَمِ وَ كَفَيْتُمْ مَوْزَنَةَ الطَّلَبِ وَ وَ التَّعَسُّفِ وَ نَبَذْتُمْ النُّقْلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ » که ملاحظه می شود، می بینیم دیگر با باب اصلا تطبیق نمی کند؛ بلکه این خطبه شریفه، دلیل علیه او می گردد.

۱۸۵ - در ص ۳۱ بحار در خطبه حضرت امیر علیه السلام منقول از کتاب کافی چنین است: « و لعمری ان لو قد ذاب ما فی ایدیهما لدنی للتمحیص للجزء و قرب الوعد و انقضت المده و بدا لكم النجم ذوالذنب من قبل المشرق و لاح لكم القمر المنیر فاذا كان ذلك فراجعوا التوبه و اعلموا انکم ان اتبعتم طالع المشرق سلك بكم منهاج الرسول (ص) فتداوینتم من العمی و الصم و النکم و کفیتم مؤزنه الطلب و و التعسف و نبذتم النقل الفادح عن الاعناق و لا یبعده الله الا من ابی و ظلم و اعتسف و اخذ ما لیس له و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. » (مؤلف)

زیرا معنی و مراد جمله مزبور این است: و بدانید ای مردم، اگر شما اطاعت نمائید طالع مشرقی را، با شما سلوک و رفتار می‌فرماید طبق سیره و شریعت اسلامیة رسول خدا و یا سلوک می‌دهد و می‌برد شما را در منهاج و شریعت رسول خدا،^{۱۸۶} پس، از کری و گنگی و بی‌زبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین بیعت و اطاعت سلاطین جور را از گردن فرو خواهید نهاد.

و مفهوم این قضیه و مقصود از این تخصیص چنین می‌شود: که اگر هنگام ظهور آن طالع مشرقی را اطاعت نکردید و اطاعت و پیروی دیگری نمودید، به چنین نتایجی نخواهید رسید. نه اینکه مفهوم این قضیه و مقصود از تخصیص این شود که سائر ائمه هدی به شریعت رسول خدا عامل نبوده‌اند تا ما ناچار شویم تأویل و تَصَرُّف در معنی « سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ »^{۱۸۷} نموده و مقصود از آن را به دلخواه خود، قیام به تشریح شریعت تازه بگوئیم چنانکه گلیایگانی گفته است که هم خلاف معنی خود این کلام است، و هم مخالف ضرورت و مدارک قطعیه دین. چنانکه در جلد دوم این کتاب، ذکر آن مدارک خواهد آمد انشاءالله تعالی.

آری، انصاف این است که این خطبه شریفه هم، نه تنها دلیل برای مدعی گلیایگانی نیست، بلکه چنانچه اشاره شد دلیل علیه اوست و این طرار شیاد، به سفسطه و حيله خواسته است که از جمله اقوی و اظهر براهین خود قلمداد نماید.

استدلال گلیایگانی

به حدیث حارث همدانی

گلیایگانی در دنباله استدلال به خطبه می‌گوید: « و برفوق بشارت این خطبه مبارکه نیز مجلسی رحمه الله در کتاب غیبت بحار در باب علامات از حارث همدانی که از مشاهیر اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، روایت کرده است که آن حضرت فرمود « الْمَهْدِيُّ أَقْبَلُ جَعْدَ بَخْدِهِ خَالَ يَكُونُ مَبْدُؤَهُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ »^{۱۸۸} یعنی مهدی، مخمورالعین و پیچیده موی است و در گونه آن حضرت خالی است و مبدأ ظهور مبارکش از طرف مشرق است.»

جواب استدلال گلیایگانی

می‌گوئیم: حیث مزبور در ص ۱۶۷ کتاب غیبت بحار چنین است: « عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الْمَهْدِيُّ أَقْبَلُ جَعْدَ بَخْدِهِ خَالَ يَكُونُ مَبْدُؤَهُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَيَمْلِكُ قَدْرَ امْرَأَةٍ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَتَقَادُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفَ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ يَعْصِمُهُمُ اللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَّارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ حَسَّتْ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ »^{۱۸۹} یعنی مهدی علیه‌السلام چشمش اقبل و مویش پیچیده و در گونه آن حضرت خالی است و مبدأ او از طرف مشرق است و هنگام ظهورش سفیانی خروج می‌کند و به قدر زمان آبستن شدن زن که نه ماه باشد، سلطنت می‌کند و در شام خروج می‌نماید و همه اهل آنجا به او مطیع و منقاد می‌شوند؛ مگر طوائف چندی که مقیو بر حقند و خداوند ایشان را از خروج با او نگه می‌دارد و با لشکر جراری به مدینه می‌آید تا اینکه لشکر او منتهی به بیداء مدینه می‌شود و در آنجا

^{۱۸۶} - چنانکه در بعض احادیث دیگر، چون حدیث ابی بصیر در ص ۵۷ بحار از امام باقر علیه‌السلام است که فرمود: در صاحب الامر علیه‌السلام سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد(ص) است. (تا اینکه می‌فرماید) و اما من محمد فالقیام بسیرته و تبیین آثار الخیر. (مؤلف)

^{۱۸۷} - اگر شما پیروی آنکه از مشرق طلوع کرده بنمائید شما را به راه رسول خدا (ص) ببرد.

^{۱۸۸} - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۲۵۲

^{۱۸۹} -سوره سبا، آیه ۵۱. ترجمه: اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می‌شود اما نمی‌توانند بگریزند و آنها را از جاب نزدیکی می‌گیرند.

^{۱۹۰} - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۲۵۲

خداوند ایشان را به زمین فرو می‌برد و همین است معنی قول خدای عزوجل در کتابش « وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فُرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ »^{۱۹۱}

خوانندگان محترم ملاحظه می‌فرمایند که گلیپاگانی در این حدیث، ذیل آن را که برخلاف مدعای او دلالت دارد - چون هنگام ظهور باب هرگز جریان سفیانی مذکور در حدیث در بین نبوده - حذف کرده و تنها صدر آن را که آن هم چنانکه در جواب خطبه سابق گذشت، عنوان بسیار عامی است، ذکر نموده و بدان برمدعایش استدلال کرده است.

استدلال گلیپاگانی

به استخراجات عبدالوهاب شعرانی

گلیپاگانی برای اثبات حقایق عقاید اهل بهاء، به کلمات عبدالوهاب شعرانی و شیخ ابن العربی تمسک نموده، می‌گوید: و عبدالوهاب شعرانی در کتاب البیواقیات و الجواهر که در اوصاف این ظهور، از احادیث صحیحۀ نبویه استخراج نموده است و شرحی که مفصل آن در فتوحات مکیه شیخ ابن العربی است، این فراز می‌باشد که:

بر حسب تفصیل شیخ ابن العربی

«هو اجلی الجبهه اقنى الانف اسعدالناس به اهل الكوفه يقسم المال بالسويه و يعدل فى الرعيه يأتیه الرجل و يقول يا مهدى اعطنى»^{۱۹۲} و خلاصه ترجمه این عبارت، این است که: آن حضرت گشاده‌روی و اُفتی الأنف است یعنی اعلامی بینی مبارک کشف اندکی مرتفع است و این علامت را اصحاب علم قیافه و حکماء، علامت وفور عقل و فراست شمرده‌اند. نیک-بخت‌ترین خلق به او، اهل کوفه‌اند. مال را بالسویه قسمت می‌فرماید و به عدل حکم می‌نماید. می‌آید نزد او انسان و طلب عطا می‌نماید و آن حضرت از مالی که نزد او است، چندان در جامۀ او می‌ریزد که حمل آن را بتواند. هنگام فترت و سستی دین خروج می‌فرماید و افزون از آنچه خداوند به قرآن منع و کفّاً بازداشتن فرمود، به آن حضرت منع و کف می‌نماید یعنی به ظهور آن حضرت، حق جله جلاله چندان چهل و ضلالت را منع و کف خواهد فرمود که به قرآن شریف نفرمود. تا به این حدّ که مرد در شب، نادان و کم‌دل و بخیل مشاهده شود، و بامداد عالم و شجاع و کریم گردد یعنی به سبب ایمان به آن حضرت، جهل ناس به علم، و خوف و بددلی ایشان به شجاعت، و بخل و قبض یدشان به کرم و سخاوت مبدل شود. و چه نیک منطبق است این حدیث با آیه مبارکۀ (فرقان) « فَأُولَٰئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا »^{۱۹۳} پس می‌فرماید: آن حضرت در مرج عکاء که مأدبۀ الهیه و خوان نعمت سماویه است، وارد می‌شود و فتن [جمع فتنه] و وقایع عظیمه را مشاهده می‌فرماید و ظلم و اهل آن را برمی‌اندازد و دین را برپا می‌دارد و در اسلام روح می‌دهد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را با آن حضرت عزت می‌دهد پس از آنکه ذلیل گردود حیات می‌بخشد پس از آنکه مرده باشد. پس درباره مؤمنین و اصحاب آن حضرت می‌فرماید: شهدای او بهترین شهداند و امانی او نیکوترین امانان. و هر آینه خداوند برای موازرت [یاری کردن] و نصرت آن حضرت، قومی را در پرده غیب مکتون و مهیا داشته است؛ که ایشان را بر سبیل مکاشفه و شهود بر حقایق و آنچه امر الهی است بر عباد مطلع و آگاه می‌فرماید یعنی اصحاب آن حضرت بدون تعلّم در مدارس، به حقائق دینیّه آگاه می‌شوند و به صرف ایمان، بر او امر الهیه استحضار می‌یابند. چنانکه

^{۱۹۱} - سوره سباء، آیه ۵۱ قبلاً ترجمه شده است.

^{۱۹۲} - و بین یدیه المال فیحی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمه یخرج علی قتره من الدین یزع الله به مالا یزع القرآن یسی الرجل جاهلا و جباناً و یخیلا فیصیح عالماً شجاعاً کریماً الی ان قال یشهد المحلمه العظمی مادیه الله بمرج عکاء بدالظلم و اهل یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام یعزل الله به الاسلام بعد ذلّه و یحبیه و بعد موته» و در شأن اصحاب آن حضرت می‌فرماید: « شهداؤه خیر الشهداء و اماناؤه افضل الامناء قال الشیخ و قد استوزر الله تعالی له طائفه خبأهم الله تعالی له فی مکتون غیبه اطعمهم کشفاً و شهوا علی الحقائق و ما هو امر الله علیه فی عبادته و هم علی اقدام رجال من الصحابه الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الاعاجم لیس فهم عربی لکن لا یتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصی الله قط و هو اخص الوزراء الی ان قال و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرجع عکاء فی المادیه الالهیه الّتی جعلها الله مانده للسیاح و الطیور و الهوام »^{۱۹۳} - سوره فرقان، آیه ۷۰: پس خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است.

عبارت « یمسی الرجل جاهلا و جانا و بخيلا فيصبح عالما شجاعا كريما » بر این مطلب نیز دلالت می‌نماید. ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی (ص) مَسَى می‌نمایند که عهد الهی را مصدق گشتند و تمام ایشان از عجم باشند؛ و لکن به غیر لسان عربی تکلم نمی‌نمایند و آنها را حافظ و نگاهبانی است از غیر جنس ایشان؛ که هرگز خداوند را معصیت نکرده و او را مخصوص‌ترین و زرای مهدی است و تمام کبار اصحاب آن حضرت کشته می‌شوند مگر یکی از ایشان که وارد می‌شود در مرج عکاء، مهانخانه‌ای که خداوند تبارک و تعالی مقرر فرموده و برای سباع و طیور و هَوام یعنی برای جمیع اصناف خلق، از قوی و ضعیف و کبیر و صغیر مهیا داشته است. این حدیث که جمیع بشارات آن در این ظهور اعظم وقوع یافت، انسان بصیر منصف را کفایت می‌نماید و لکن شک نیست که هزاران آیت و بشارت، صاحبان قبول مطبوعه را نفع نمی‌بخشد. « وان يروا كل آية لا يؤمنون بها ».

جواب استدلال کلیایگانی

به کلمات شیخ ابن العربی ۱۹۴

کلیایگانی در نقل عبارات شیخ ابن العربی محی‌الدین و ترجمه آنها برای استدلال، تدلیس و شیطنت نموده و عبارات محی‌الدین را تقطیع نموده و همه آنها را که روی هم رفته تمام دلیل بر خلاف مدعا و مقصود او می‌شود، نقل ننموده و آن مقدار عباراتی را هم که نقل نموده، در بعضی موارد ترجمه صحیح نکرده است. و کلمه (ینزل) و ترجمه آن را در عبارت محی‌الدین اضافه نموده است. ۱۹۵ و می‌توان گفت با این همه خرابکاری، اهل بهاء را در این استدلال بسیار دل خوش نموده؛ زیرا از عکا که مسکن اخیر میرزا حسینعلی بهاء بوده، در این دلیل نامی برده شده است. کلمات محی‌الدین در باب سیصد و شصت و ششم از جزء سیم کتاب فتوحات مکیه است؛ ما مقداری از عین عبارت او را از باب مذکور در پاورقی می‌آوریم ۱۹۶ و در اینجا به اختصار به ترجمه آن می‌پردازیم تا مطلب روشن شود.

۱۹۴ - محیی‌الدین عربی صوفی معروف است که « وحدت وجود » مرسوم نزد مکتب فلسفی هند را در تصوف رواج داد...

۱۹۵ - عبارت نقل شده از کلیایگانی: و یقتلون کلهم إلا واحد منهم ینزل في مرج عکاء في المادیه الالهیه... و حال اینکه عبارت محی‌الدین بدون کلمه « ینزل » می‌باشد.

۱۹۶ - « في الیاب السادس و الستون و ثلثمائة من الجزء الثالث من کتاب الفتوحات المکیه قال: اعلم ایذا الله و ایاک ان الله خلیفه یرج و قد امتلات الارض جورا و ظلما فیلوھا قسطا و عدلا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی ینزل هذه الخلیفه من عتره رسول الله (ص) من ولد فاطمه جدہ الحسن (الحسین) بن علی بن ابیطالب رضی الله عنه یواطی اسمہ اسم رسول الله (ص) ینبایع الناس بین الرکن و المقام یشبه رسول الله (ص) فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق بضم الخاء لانه لا یكون احد مثل رسول الله (ص) فی اخلاقه و الله یقول فیه و انک لعلی خلق عظیم و هو اجلی الجبیه اقلی الانف اسعد الناس به اهل الکوفه یقسم المال بالسویة و یعدل فی الرعیة و یفصل فی القضیه بآئیه الرجل فیقول له یا مهدی اعطني بین یدیه المال فیحیی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله یرج علی فتره من الدین یزع الله به ما لا یزع بالقرآن یمسی الرجل جاهلا بخيلا جبانا فیصبح اعلم الناس اکرم الناس اشجع الناس (فیصبح عالما کریم شجاعا-ح) یصلحه الله فی لیلہ یمشی النضر بین یدیه بعیش خمسا او سبعا او تسعا یقفو اثر رسول الله (ص) لا یخطی له ملک ینسده من حیث لایراه یحمل کلک و یقوی الضعیف فی الحق و یقری الضیف و یعین علی نواب الحق یفعل ما یقول و یقول ما یعلم و یعلم ما یشهد ینزل علی عکاء فیفتح المدینه الرومیه بالتکبیر فی سبعین الفا من المسلمین من ولد اسحق یشهد الملحمه العظمی مادیه الله بمرج عکاء ببید الظلم و اهله یقیم الدین و یفتح الروح فی الاسلام یعز الاسلام به بعد ذلّه و یجنی بعد موته بضع الجریه و یدعو الی الله بالسیف ماکان فمن ابي قتل و من نازعه خذل ینزل علی عکاء فیفتح المدینه الرومیه بالتکبیر فی سبعین الفا من المسلمین من ولد اسحق یشهد الملحمه العظمی مادیه الله بمرج عکاء الی ان قال) ینزل علی عکاء بن مریم بالمنازه البیضاء شرقی دمشق بین شهرودین متکئا علی ملکین ملک عن یمینه و ملک عن یساره (الی ان قال) و فی زمانه یقتل السفیانی عند شجره بغوطه دمشق و یخسف بجیشہ فی البیداء بین المدینه و مکة حتی لایبقی من الجیش الا رجل واحد من جبهینه یستبیح هذا الجیش مدینه الرسول (ص) ثلاثه ایام ثم یرحل یطلب مکة فیخسف الله به فی البیداء فمن کان مجبورا من ذلك الجیش مکرها یحشر علی نبتة، القرآن حاکم و السیف مبیو لذلك ورد فی الخبر ان الله یزع بالسلطان مالا یزع بالقرآن (الی ان قال) فشهداوه خیر الشهداء و امناؤه افضل الامناء و ان الله ینسوزر له طائفه خیاهم له فی مکتون غیبه اطعمهم کثفا و شهودا علی الحقایق و ما هو امر الله علیه فی عبادہ فیمشاورتهم فیفضل ما یفضل (الی ان قال) یفهم منطق حیوان یمسری عدله من الانس و الجان من اسرار علم و زرائه الذین استوزرهم الله له قوله تعالی و کان حقا علینا نصر المؤمنین و هم اقدام رجال من الصحابه رضی الله عنهم صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الاعاجم ما فیهم عربی و لکن لایتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ لیس من جنسهم ما عسی الله قط هو اخص الوزراء و افضل الامناء (الی ان قال) فی عدد زورانه) فما هم اقل من خمسه و لا اکثر من تسعة و یقتلون کلهم الا واحد منهم فی مرج عکاء فی المادیه الالهیه التي جعلها الله مآذنه لسباع الطیور و الهوام (الی ان قال) و ظهور المهی من اشرط الساعه و یكون فتح مدینه الروم و هی القسطنطنیه العظمی و الملحمه الکبری التي هی المادیه بمرج عکاء و خروج الدجال فی سبعة اشهر و یكون (بین) فتح القسطنطنیه و خروج الدجال ثمانیه عشر یوما الی آخر کلماته. « مؤلف »

محل الدین می گوید: بدان همانا برای خدا خلیفه‌ای هست که خروج می کند و زمین را در حالی که پر از ظلم و جور باشد از قسط و عدل پر خواهد نمود. و اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی کند تا اینکه این خلیفه که از عترت رسول خدا از اولاد فاطمه و علی بن ابیطالب است، قائم به امر شود و نامش با نام رسول خدا موافق است. با مردم بین رکن و مقام مبايعت [بیعت] می نماید. در خلقت مشابه رسول خدا است، ولی در اخلاق از او نازل؛ زیرا احدی مانند رسول خدا در اخلاق نیست و خدا درباره رسول می فرماید: «وَإِنكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۱۹۷} آن حضرت گشاده پیشانی بلند بینی است. نیک بخت ترین خلق به او کوفه کوفه اند. مال را بالسویه قسمت می فرماید و در میان رعیت به عدل رفتار نموده و فصل خصومت می کند. شخصی نزد آن جناب می آید و می گوید: ای مهدی! به من عطا فرما و آن حضرت از مالی که نزد او است، چندان در جامه او می ریزد که بتواند آن را حمل نماید. هنگام فترت و سستی دین خروج می فرماید و خداوند از آنچه به قرآن منع و کف - از معاصی و منکرات - فرموده، به سبب آن حضرت بیشتر منع و کف خواهد فرمود. و از برکات آن جناب چنان است که مرد در شب، نادان و بخیل و ترسو باشد و حال آن که در بامداد عالم و کریم و شجاع گردد. خداوند امر آن حضرت را در یک شب اصلاح فرماید و فتح و پیروزی در جلوی آن حضرت می رود. پنج یا هفت یا نه سال زندگی می فرماید. اثر رسول خدا را پیروی نموده و تَخَطُّی نمی کند و برای آن جناب ملکی هست که او را تسدید می نماید به حیثی که حضرت او را نمی بیند و کار سخت را متحمل می گردد. ضعیف در راه حق را تقویت می کند و میبماند را نوازش و احترام می نماید و بر مصائب و نوائب حق کمک می کند و آنچه را می گوید می کند و آنچه را که می داند می گوید و آنچه را که شهادت می دهد می داند. مدینه رومیه (قسطنطنیه) را به تکبیر در میانه هفتاد هزار نفر مسلمان از اولاد اسحاق فتح می کند. در وقعه بزرگ [جنگ شدید] در مرج (موضع) عکاء که خوان نعمت خداوندی - برای سباع طیور و جانوران - خواهد بود، حاضر می شود - ظاهراً مراد آن است که مرج عکاء مقاتله‌ای بین اصحاب آن حضرت و کفار خواهد شد که خود آن حضرت در آن مقاتله نیز حاضر شده و کشته‌های ابدان کفار در آن صحرا بدون دفن ریخته و مانده‌ی الهی برای حیوانات می گردند. چنانکه عبارات آتیه محل الدین درباره وزرای آن حضرت که می گوید: «و یقتلون کلهم الا واحد منهم فی مرج عکاء فی المأدبه الالهیه التي جعلها الله مائده لسباع الطیور و الهوام» مؤید آن است - ظلم و اهل آن را برمی اندازد و دین را برپا می دارد و در اسلام روح می دمدم اسلام پس از ذلتش با آن حضرت عزیز می شود؛ و زنده شود بعد از مردنش. جزیه وضع کند و مادامی که هست، به سوی خداوند به شمشیر دعوت می نماید. پس هر کس ابا کند، کشته شود و هر کس با او منازعه کند، مخذول می شود و از دین، آن حق واقعی را که دین بر آن است ظاهر می سازد به گونه‌ای که اگر رسول خدا(ص) در دنیا زنده می بود، هر آینه حکم به آن می فرمود. جمیع مذاهب را از زمین برمی دارد و جز دین خالق باقی نمی ماند. (تا اینکه می گوید) بر آن جناب عیسی بن مریم با تشریفات نازل می شود) و تا اینکه می گوید) و در زمان آن جناب، سفیانی نزد درختی در دمشق کشته می شود و لشکر او در بیداء بین مدینه و مکه خسف می شود و از لشکر سفیانی، جز یک نفر از جَهِینَه^{۱۹۸} کسی باقی نمی ماند. همین لشکر سه روز مدینه رسول را مباح می شمردند. پس به طلب مکه کوچ می کنند و در بیداء، آنان را خداوند خسف می فرماید و کسی که در آن لشکر به اجبار و اِکراه بوده، خداوند او را به نیتش محشور می فرماید. در زمان آن حضرت قرآن حاکم و شمشیر هلاک کننده است و لذا در خبر وارد شده است که همانا خداوند آن مقدار که به سلطان - از معاصی و منکرات - منع و کف می فرماید، به قرآن منع و کف نمی فرماید.

^{۱۹۷} - سوره قلم، آیه ۴: و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

^{۱۹۸} - نام موضع و مکانی می باشد.

(تا اینکه درباره اصحاب آن حضرت می‌گوید) شهدای او نیکوترین شهیدانند و امنای او بهترین امینان (بعد دربارهٔ وزرای آن حضرت جملاتی می‌گوید که در باورقی ثبت و در عبارات گلپایگانی تقریباً عمده آن ترجمه شده است و ضمناً هم می‌گوید که آن حضرت منطق حیوان را می‌فهمد تا اینکه درباره عدد همین وزراء می‌گوید) آنان کمتر از پنج و بیش از نه نفر نیستند و به استثناء یکی، همگی آنها در مرج عکاء^{۱۹۹} در خوان طعام و نعمتی که خداوند تبارک و تعالی برای سیبغ و طیور و هوام | درندگان و جانوران | مقرر فرموده، کشته می‌شوند. (تا اینکه می‌گوید) ظهور مهدی از اَشْرَاطُ السَّاعَةِ^{۲۰۰} است و فتح مدینه روم، که قسطنطنیه عظمی است. و وقعهٔ بزرگ مرج عکاء و خروج دجال، در هفت ماه واقع و بین فتح قسطنطنیه و خروج دجال ۱۸ روز فاصله شود؛ اِلٰی آخر کلماته.

خوانندگان محترم کلمات محی‌الدین را مکرر و به دقت مطالعه فرموده، قضاوت کنند واهل بهاء انصاف دهند چگونه این کلمات به باب یا میرزای بهاء منطبق می‌گردد؟!

اگر مهدی خلیفه الله که محی‌الدین در این عبارات گفته، از عترت رسول خدا و اولاد فاطمه و علی بن ابیطالب است، باب بوده، پس چرا با خروج او زمین پر از عدل و قسط نگردد - بلکه گوئی روزه روز بر ظلم و جور افزوده شده و می‌شود - کی مردم در بین رکن و مقام با او بیعت نمودند؟ اهل کوفه کی و کجا اُسْعَد | نیک‌بخت‌ترین | مردم بدو شدند؟ کجا باب بر دامن کسی مال ریخت؟ کی باب از اثر رسول خدا بدون تخطی پیروی نمود و قسطنطنیه را در میان هفتاد هزار نفر مُسَلِم ، فتح نمود؟ در مرج عکاء چه وقت حاضر شد؟ و در مرج عکاء چه قتالی نمود تا از کشتگان آنجا مانده الهی برای سیبغ و طیور و هوام | درندگان و جانوران | فراهم شود^{۲۰۱}؟ کی او به اسلام روحی دمید و بعد ذلتش، عزت بخشید و آن را بعد از مردنش زنده نمود؟ کی در زمان باب، سفیانی در دمشق کشته شد و لشکری از او بعد از اینکه مدینه را قتل و غارت کند، در بیداء خسف کرد، آیا باب به قرآن حکومت و به شمشیر هلاک می‌کرد؟ و هکذا و هکذا.

و اگر مهدی موعود، در عبارات محی‌الدین، منطبق بر باب نشد، بدیهی است که نه وزیر آن مهدی که در مرج عکاء از بین وزراء مقتول زنده می‌ماند، منطبق بر میرزای بهاء می‌گردد و نه عبسی بن مریمی که در زمان آن مهدی نزول می‌نماید، بر وی منطبق می‌شود. پس گلپایگانی نمی‌تواند به این عبارات به نفع بهاء هم استدلالی بنماید.

ای اهل بهاء! یگانه مُبَلِّغ شما در مقام استدلالات برای عقاید شما چه رسوائی و افتضاح به بار آورده است!! بدتر از همه تماشا کنید که این خائن بی‌شرم، بعد از نقل کلمات گذشته محی‌الدین و ترجمهٔ آن چه نوشته است! می‌نویسد: «و این حدیث که جمیع بشارات در این ظهور اعظم وقوع یافت، انسان بصیر منصف را کفایت می‌نماید و لکن شک نیست که هزاران آیت و بشارت، صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمی‌بخشد و ان یروا کل آیه لا یؤمنون بها.»

استدلال گلپایگانی

به حدیث صعصعه بن صوحان و روایت ابی جعفر علیه السلام

گلپایگانی می‌گوید: «و در حدیث صعصعه بن صوحان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از میعاد خروج دجال سؤال نمود، آن حضرت پس از ذکر علامات و حوادث می‌فرماید: «خَيْرُ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمَقْدِسِ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَتَّى أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سَكَاةٍ»^{۲۰۲} یعنی در آن روز بهترین جای‌ها برای سکونت، بیت المقدس است. البته البته خواهد آمد زمانی که هر نفسی تمنا نماید که از ساکنین آن ارض مقدس باشد. این حدیث را نیز مرحوم مجلسی در غیبت بحار

^{۱۹۹} - مکانی واقع در اسرائیل که بهائیان آن شهر را قبله خود قرار داده و می‌گویند خدا آنجا را محل طواف ملاء اعلی و محل اقبال مردم شهرهای بقاء و محل صدور امر برای سکان ارض و سماء قرار داده است.

^{۲۰۰} - نشانه های قیامت

^{۲۰۱} - مراد از این عبارت این است که: برای همه اصناف خلق، از قوی و ضعیف و کبیر و صغیر، مانده الهی مهیا می‌گردد.

^{۲۰۲} - بحارالانوار: ج ۵۲، ص ۱۹۲

روایت نموده است و این حدیث از اشهر احادیث است و موافق همین است آنچه مجلسی در این کتاب در باب آیات واقعه در یوم ظهور از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده است: «أَنَّ قَالَ تَوَقَّعُوا الصَّوْتِ يَأْتِيكُمْ بَغْتَةً مِنْ قِبَلِ دِمَشْقٍ فِيهِ لَكُمْ فَرَجٌ عَظِيمٌ» یعنی مراقب باشید صوتی را که ناگاه از طرف شام به شما رسد که در آن شما فرج و گشایشی عظیم است

جواب استدلال گلپایگانی

به حدیث صعصعه بن صوحان

می گوئیم: حدیث صعصعه، حدیث مفصلی است در ص ۱۵۳ جلد سیزدهم بحار (چاپ کمپانی) اجمالش اینکه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در خطبه ای پس از حمد و ثناء الهی، سه مرتبه فرمود: «ای مردم، قبل از اینکه مرا از دست دهید، سؤالات خود را از من بپرسید. پس صعصعه بن صوحان از جا برخاست پرسید: دجال چه وقت خروج می کند؟ آن حضرت پس از ذکر علامات و حوادث شیوع فسق و فجور هنگام خروج دجال، می فرماید «خَيْرُ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمَقْدِسِ لِأَيَّتَيْنِ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سَاكِنِيهِ. یعنی آن روز بهترین مساکن بیت المقدس است. البته البته خواهد آمد زمانی بر مردم که هر نفسی تمنا نماید که از ساکنین آنجا باشد. پس شخص دیگر به نام اصبع نباته ۲۰۲، برخاست و عرض نمود: ای امیرالمؤمنین! دجال کیست؟ آن حضرت فرمود: دجال صائِدِ بْنِ صَيْدِ است که شخص شقی او را تصدیق و سعید [سعادت مند] او را تکذیب می کند. و همچنین پس از ذکر بعضی مشخصات و خصوصیات دیگر او، و اینکه او دعوی خالقیت و ربوبیت کند، و گوید «أَنَا الَّذِي خَلَقْتُ فَسْوَى وَقَدَرْتُ فَهَدَى أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» و انتقاد و تکذیب شدید از او، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: يَقْتُلُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالشَّامِ عَلَى عَقْبِهِ تَعْرِفُ بِعَقْبِهِ أَفِيَقُ لثَلَاثَ سَاعَاتٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدَيِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيحَ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ خَلَقَهُ. ۲۰۴ یعنی سه ساعت بعد از سپری شدن روز جمعه، در گردنه ای معروف به گردنه افيق، واقع در شام، به دست کسی که مسیح عیسی بن مریم عقب او نماز خواهد خواند، خداوند متعال دجال را می کشد. و در ذیل حدیث، صعصعه بن صوحان ۲۰۵ در توضیح بعضی اشارات حضرت امیرالمؤمنین که معلوم است از خود آن حضرت در زمان دیگر استفاده نموده است، می گوید «إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي خَلَقَهُ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعَتَرَةِ النَّاسِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَطْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَطْهَرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلَمُ أَحَدًا أَحَدًا» ۲۰۶ [یعنی کسی که عیسی بن مریم عقب او نماز می خواند، او دوازدهمین از عترت (رسول خدا) و نهمین از اولاد حسین بن علی است و اوست شمس که از مغربش طلوع می کند - یعنی شمس امامت که به غیبت آن حضرت غروب نمود و مخفی از انظار شد، ثانیاً به ظهور همان حضرت، طلوع خواهد نمود] و نزد رکن و مقام ظهور می کند و زمین را از [کفر و معصیت] پاک می نماید و میزان عدل می گذارد، پس احدی به احدی ظلم نخواهد نمود.

اکنون می گوئیم اگر در استدلال به این حدیث، مراد گلپایگانی، تطبیق آن بر باب است، بالبداهه پیداست که این غلط است؛ چون باب با بیت المقدس هیچ ارتباط خاصی پیدا ننمود تا از این جهت در زمان او آنجا خَيْرُ الْمَسَاكِينِ گردد. و اگر مرادش تطبیق با میرزای بهاء است، مَقَرَّ و محل نفوذ میرزای بهاء هم شهر عکاء بوده، نه بیت المقدس. (آری این دو شهر هر دو در فلسطین واقعند) و تا امروز هم از برکات ظاهری و معنوی وجود بهاء بیت المقدس قسمی [به گونه ای] نشده که هر نفسی آرزو و تمنا نماید که از ساکنین آن ارض بوده باشد.

۲۰۲ - اصبع بن نباته از خواص و حواریون حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۲۰۴ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۹۴

۲۰۵ - صعصعه بن صوحان (متوفی ۶۰ هـ. ق) از بزرگان و از خواص و اصحاب علی امیرالمؤمنین علیه السلام

۲۰۶ - بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۹۴

گذشته از این به حَسَب حدیث مزبور، بیت المقدس هنگام خروج دجال چنین خواهد بود و به حسب سایر احادیث و همین حدیث - که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن می فرماید دجال به دست کسی که پشت سراو مسیح عیسی بن مریم نماز می خواند کشته خواهد شد و صعصعه بن صوحان نیز در مقام توضیح صریحا می گوید که آن کس دوازدهمین از عترت و نهمین از اولاد حسین بن علی علیه السلام است - خروج دجال، مقارن و معاصر با خروج حضرت مهدی قائم آل محمد علیه السلام است. بنابراین در مقام تطبیق این حدیث بر بهاء ، باید گفت: بهاء یا دجال است و یا قائم آل محمد شایان توجه است که ما دجالی او را از جهتی می توانیم بپذیریم؛ زیرا در همین حدیث، حضرت امیر علیه السلام در وصف دجال فرمود که دعوی قائمیت و ربوبیت می نماید و بهاء نیز چنین دعوی را نموده است ولی او را به قائمیت آل محمد به هیچ وجه نمی توان پذیرفت؛ زیرا به حسب احادیث متواتره در جای خود و همین حدیث، حضرت قائم علیه السلام کسی است که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز می خواند و او دوازدهمین از عترت رسول خدا و نهمین از اولاد حسین بن علی [است] و اول ظهور او نزد رکن و مقام خواهد بود و پس از ظهور او احدی به احدی ظلم نخواهد نمود، اما هیچ یک از این اوصاف، یا بهاء تطبیق نمی کند و خوشبختانه خود اهل بهاء هم بهاء را به قائمیت آل محمد نمی شناسند! بلکه باب را قائم و بهاء را ظهور عیسی و حسینی می دانند.

پس واضح شد که حدیث صعصعه نیز دلیل بر حقانیت اهل بهاء نیست؛ بلکه دلیل بر علیه آنها می باشد

جواب استدلال گلیپگانی

به روایت حضرت ابی جعفر علیه السلام

و اما در جواب استدلال گلیپگانی به روایت ابی جعفر علیه السلام می گوئیم: روایت مزبور در ص ۱۷۸ جلد سیزدهم بحار چاپ کمپانی چنین است: «عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ تَوَقَّعُوا الصَّوْتِ بِأَتْبِئِكُمْ بَعْتَهُ مِنْ قَبْلِ دِمَشْقَ فِيهِ لَكُمْ فَرَجٌ عَظِيمٌ.»^{۲۰۷} یعنی حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که منتظر و مراقب باشید صوتی را که ناگهان از طرف دمشق به شما می رسد که در آن برای شما فَرَج و گشایشی عظیم است.

منطبق نبودن این حدیث بر باب نیز واضح و بدیهی است؛ چون نه خود باب اصلا ارتباطی با دمشق و شام پیدا کرده و بدانجا رفته تا گفته شود که مراد از حدیث مزبور بلند شدن صدای دعوت او از دمشق بوده است و نه در زمان اوصدای غیر معمولی دیگری به نفع او از آنجا برخاسته است.

و اگر مراد گلیپگانی ، تطبیق این حدیث بر میرزای بهاء می باشد، می گویم:

اولا- صدای او به دعوت رسمی به جانب خود بَعْتتا و ناگهان از شهر «ادرنه» واقع در ترکیه بلند شد - نه دمشق واقع در شام- و به اطراف و اکناف به بایها از همانجا نامه ها نوشت که از همان موقع منجر به اغتشاش و فتنه علنی بین او و برادرش صبح ازل گردید و دولت عثمانی ناچار شد بین آنها تفرقه انداخته، صبح ازل و تابعین او را به قبرس و بهاء و تابعین او را به عکاء تبعید نماید و صدای غیر معمولی دیگری هم به نفع بهاء در آن اوان [زمان] از دمشق بلند نشد تا مورد توهم انطباق این حدیث بر آن گردد و پس از انتقال به عکاء و استقرار در آنجا، گذشته از اینکه صدای دعوت او از عکاء دیگر صدای بدوی و ناگهانی نبوده، شهر عکاء که واقع در فلسطین است باز مربوط به دمشق نیست.

ثانیا- در روایت مزبور، امام صادق علیه السلام می فرماید: منتظر و مراقب صوتی باشید که ناگهان از طرف دمشق به شما می رسد که در آن فَرَجی عظیم برای شما می باشد. پس نمی فرماید که هر صوت ناگهانی هر موقع از قَبْلِ [جانب] دمشق به شما رسید آن چنین است و در نتیجه، آن صوت و صاحب آن بر حق است.

ثالثاً- از حدیث جابر، از همین حضرت یعنی ابی جعفر علیه السلام که در واقع مبین این روایت است^{۲۰۸} استفاده می شود که صوت مزبور از علائم قیام مهدی قائم آل محمد است و چنانکه در ذیل جواب حدیث صعصعه بن صوحان گفتیم به اتفاق همه، یعنی حتی اهل بهاء، بهاء، مهدی قائم آل محمد نبوده است.

پس باید گفت: الحق مصداق حقیقی استدلالات نامربوط و اوهن است تر [از تار عنکبوت، همین گونه استدلالات است که به تصریح بیچاره گلپایگانی، اقوی و أظهر أدله و براهین بر عقاید اهل بهاء می باشد!

استدلال گلپایگانی

به حدیث ابن مهزیار

گلپایگانی می گوید: « واز احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور از آن به صراحت مستفاد می شود حدیث علی بن مهزیار^{۲۰۹} است و این حدیث را حضرت سید جلیل السید هاشم البحرینی^{۲۱۰} در کتاب مدینه المعجز در حدیث صدو بیستم از احادیث ظهور مهدی روایت فرموده است و نیز مجلسی رحمه الله آن را در کتاب غیبت مرقوم داشته است و آن حدیث مفصلی است که از جمله عبارات آن این است که حسن بن علی علیه السلام در اوصاف مؤمنین به مهدی موعود می فرماید: « تَلَوْدُ بِنَائِكَ مِنْ مَلَأَ بَرَأَهُمُ اللَّهُ مِنْ طَهَارَةِ الْوَلَاءِ وَ نَفَاسَهُ التَّرْبَةِ مَقْدَسَهُ فَلَوْبُهُمْ مِنْ دَنَسِ التَّفَاقِ مُهْدَبُهُ أَفْتَدَتْهُمْ مِنْ رَجْسِ الشَّقَاقِ لَيْتَهُ عَرَائِكُهُمْ لِلَّذِينَ حَسَبَهُ صَرَائِبُهُمْ عَنِ الْعِدْوَانِ وَاضِحَهُ بِالْقَبُولِ أَوْجُهُمْ نَضْرَهُ بِالْفَضْلِ عِيدَانُهُمْ يَدِينُونَ بِدِينِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ فَإِذَا اسْتَدَّتْ أَرْكَانَهُمْ وَ تَقَوَّمَتْ أَعْمَادُهُمْ بِمَكَائِفَتِهِمْ طَبَقَاتِ الْأُمَّمِ »^{۲۱۱} خلاصه ترجمه حدیث شریف این است که می فرماید: ملتجی به آن حضرت خواهند شد گروهی که خداوند ایشان را از نژاد پاک و طینت مرغوب آفرید. قلوبشان پاک باشد از پلیدی نفاق و دلهاشان پاکیزه از رجس شقاق. در امر دین خوشخوی باشند و خلیق و در امر عدوان شدید الضرب و درشت. جبینشان به قبول حق واضح و منور و نهال وجودشان به امر حق ناضر [شاداب] و مخضر [سبز]. به دین حق و اهل حق متدین باشند، پس ارکان ایشان قوت گیرد و جمعیت ایشان به سبب بسیاری اقبال [روکردن] امم قوام یابد و در ظل همایون درختی که شاخهایش در حوالی دریاچه طبریه سر کشد و ببالد. زیرا که نزدیکی طبریه صبح حق بدرخشد و تاریکی باطل زائل شود و خداوند پشت طغیان را بشکند و معالم ایمان را راجع فرماید آنگونه که کودک خرد اگر بتواند به سوی تو بشتابد و وحوش بسته اگر راه یابد، به جانب تو بگذرد. اطراف عالم به سبب تو از شادمانی به اهتزاز آید و شاخسار عزت از تو نصرت [شادابی] و طراوت یابد و بنیان عزت در مقر خود استقرار پذیرد و طیور پراکنده دین به لانه و اعشاش [لانه] خویش رجوع نماید و ابر ظفر بر تو بارد. پس هر دشمنی هلاک گردد و هر دوستی نصرت یابد چندان که در روی زمین یک جبار ظالم و یک منکر مستهزء و یک دشمن مبغض و یک معاند بد دل باقی نماند انتهی. طبریه که در این حدیث مذکور است، شهری است مشهور از بلاد اراضی مقدسه، و قریب به عکاء است و او را دریاچه ای است معروف به بحیره طبریه و نهر اردن مشهور که در کتب مقدسه تورات و انجیل کثیرالذکر است، از این بحیره خیزد و این مدینه را هیروُدس معروف که حضرت عیسی علیه السلام در زمان او

^{۲۰۸} - حدیث جابر از ابی جعفر علیه السلام در ص ۱۶۴ بحار می باشد که در مقام ذکر علامات می فرماید: « و یجینکم الصوت من ناحیه دمشق بالفتح» (مؤلف)

^{۲۰۹} - علی بن مهزیار (متوفی ۲۵۰ هـ) محدث ثقه جلیل القدر شیعی امامی که محضر امام رضا، امام جواد و امام هادی علیه السلام را درک کرد و وکیل آن امامان بوده است.

^{۲۱۰} - هاشم بحرانی (متوفی ۱۱۰۹ هـ) مفسر و محدث و فقیه امامی

^{۲۱۱} - اذ تبعتك في ظلال شجرة بسقت افنان غصونها علي حافات بحيره الطبريه فعندها يتلاء لؤ صبح الحق و ينحلي ظلام الباطل و يقصم الله بك ظهر الطغيان و يعيد معالم الايمان يود الطفل لو استطاع اليك نهوضا و نواشط الروح لو يجد نحوك مجازا تهتز بك اطراف الدنيا بهجه و تهزتك اغصان العز نضرة و تستقر بواني العزفي قرارها و توب شوارد الدين الي او كارها يتهاطل عليك سحاب الظفر فتخفق كل عدو و تنصر كل ولي فلا يقي علي وجه الارض جبار قاسط و لا جاحد غامط و لا شان مبغضن و لا معاند كاشح و من يتوكل علي الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا (بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۵)

متولد شد به اسم طیباریوس قیصر بنا نهاد و اطراف این بحیره از کثرت بساتین از متنزهات بلاد سوریه و اراضی مقدسه محسوب می شد و الیوم بعض اراضی آن متعلق به همایون غصن سدره مبارکه است لیقزی الله امرا کان مفعولا.

جواب استدلال گلیپگانی

به حدیث ابن مهزیار

حدیث مزبور در صفحه ۱۱۳ بحار می باشد که راوی آن را ابراهیم بن مهزیار ابواسحق اهوازی است نه علی بن مهزیار اهوازی و چنانکه گلیپگانی می گوید، حدیث مزبور مفصل است.

گلیپگانی صدر حدیث را که صریحا به زبان مدعی اوست، اسقاط نموده و در ترجمه آن مقدار از حدیث که نقل کرده نیز مختصر تحریفی نموده است.

حدیث مزبور را ابراهیم بن مهزیار از م ح م د بن الحسن - صلوات الله علیه - یعنی خود مهدی موعود نقل می کند که آن حضرت هم از پدر بزرگوارش حسن بن علی عسکری علیه السلام نقل می کند.

متن حدیث به غیر دو جمله در صدر آن، جملاتی است که حسن بن علی علیه السلام تمام آنها را به فرزندش مهدی موعود خطاب فرموده؛ حتی آنجائی که وصف اهل طاعت و مؤمنین به آن حضرت را بیان می نماید و در صدر حدیث هم تصریح است برایکنه - م ح م د بن الحسن فرمود که پدرم به من - چنین عهد و توصیه فرمود و چنین و چنان به من فرمود.

آری، ابراهیم بن مهزیار قبل از اینکه فرمایشات حسن بن علی را از قول فرزندش مهدی موعود علیه السلام نقل کند، کیفیت تشریفش را - در زمان غیبت صغری - به خدمت مهدی موعود بیان می کند، چنان که در ذیل حدیث هم جریانات بعدی بین خودش و آن حضرت را نیز حکایت می نماید.

و ما اینک به ترجمه تقریبی حدیث حسن بن علی علیه السلام از ابتدای آن می پردازیم و عین عبارات حدیث را نیز از بحار در باورقی نقل می نمایم^{۱۱۲} تا از روی طراری [دزدی] و خیانت بزرگ گلیپگانی برده برداشته شود انشاء الله تعالی. ابراهیم بن مهزیار (ابواسحق) در متجاوز از هزار سال قبل (در غیبت صغری) از م ح م د بن الحسن (یعنی مهدی موعود) - صلوات الله علیه - نقل می نماید که آن حضرت فرمود: «پدرم [یعنی حسن بن علی عسکری علیه السلام] به من توصیه فرمود که برای خود وطن نگیرم مگر پنهان ترین و دورترین اماکن ارض را؛ تا اینکه امر مخفی باشد و محرم

^{۱۱۲} - فی البحار عن کمال الدین مسندا عن ابراهیم بن مهزیار عن م ح م د بن الحسن صلوات الله علیه قال: «ان ابی صلی الله علیه عهد الی ان لا وطن من الارض الا اخفاها و اقصاها اسرارا لامری و تحسینا لمحلی مکاید اهل الضلال و المرده من احداث الامم الضوال فینذنی الی عالیه الزمال و جبت صرایح الارض تنظرني الغایه التي عندها یحل الامر و ینجلی الیلع و کان صلوات الله علیه انبط لی من خزاین الحکم و کوا من العلوم ما ان اشعت الیک منه جزء ا غناک عن الجملة اعلم یا اباسحق انه قال صلوات الله علیه یا بنی ان الله جل ثناته لم یکن لیظنی اطلاق ارضه و اهل الجد فی طاعته و عبادته بلا حجه ینستطی بها و اماما یؤتم به و یقتدی بسبل سننه و منهاج قصده و ارجوا یا بنی ان تکرر احد من اعده الله لنشر الحق و طی الباطل و اعلاء الدین و اطفاء الضلال فطلیک یا بنی بلزوم خواری الارض و تتبع اقصیها فان لكل ولی من اولیاء الله عزوجل عدوا مقارعا و ضدا منازعا اقتراضا لمجاهده اهل نفاقه و خلافه اولی الالحاد و العناد فلا یوحشک ذلك و اعلم ان قلوب اهل الطاعه و الاخلاص نزع الیک مثل الطیر اذا امت او کارها و هم معشریطعون بمخایل الذله و الاستکانه و هم عندالله برره اعزاء ینیزون بانفس مختلفه محتاجه و هم اهل النقاچه و الاعتصام استنبطوا الدین فوازروه علی مجاهده الاضداد خصمهم الله باحتمال الضیم لیشملهم باتساع العزفی دارالقرار و جبلهم علی خلائق الصبر لتکون لهم العاقبه الحسینو کرامه حسن العقیب فاقتبس یا بنی نورالصبر علی موارد امورک تفز بدرك الصنع فی مصادرها و استشعر العز فیما ینوبک تخط بما تحمد علیه انشاء الله فکانک یا بنی بتأیید نصرالله فان و تیسیر الفلج و علو اکعب قحدان و کانک بالرایات الصفر و الاعلام البیض تخفق علی اثناء اعطافک ما بین الحطیم و زمزم و کانک بترادف البیعه و تصافی الولاء ینتظم علیک تنانم الدر فی مثنای العفود و تصافق الکف علی جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائک من ملاء برأهم الله من طهاره الولایه و نفاسه التریبه مقدسه قلوبهم من دنس النفاق مهذبه افندتهم من رجس الشفاق لینه عرانتهم للذین حشنه ضرائبهم عن العدوان و اضعه بالقبول اوجههم نصره بالفضل عیدانهم یدینون بدین الحق و اهله فاذا اشددت ارکانهم و تقومت اعمادهم قندت بمکاتفتهم طریقات الامم اذ تبعتک فی ظلال شجره دوحه سفت افنان غصونها علی حافات بحیره الطبریة فعندھا یتلاءملو صبح الحق و ینجلی ظلام الباطل و یقسم الله بک الطغیان و یعید معالم الایمان ینظروه بک اسقام الافاق و سلام الرفاق یود الطفل فی المهد لو استطاع الیک نهوضا و نواشط الوحش لو یجد تحوکه مجازا تهتز بک اطراف الدنیا بهجه و تهز بک اعصاب العز نصره و تستقر بوانی العزفی قرارها و توب شوارد الدین الی اوکارها یتهاطل علیک صاحبی الظفر فتخفق کل عدو و تنصر کل ولی فلییقی علی وجه الارض جبار فاسط و لا جاد غامط و لا شان میغض و لا معاند کاشح و من ینوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره». (مؤلف)

از کید گمراهان و سرکشان و حادثان امم ضاله محفوظ بماند. پس مرا به سمت تل‌های بلند ریگزار و اراضی بی‌آب و علف انداخت و غایت و عاقبتی که آن هنگام امر گشوده و جزع‌ابی‌قراری‌آزائل می‌گردد، مرا انتظار می‌کشد. و پدرم - صلوات‌الله‌علیه - از خزائن حکمت‌ها و اسرار علوم برای من به اندازه‌ای استخراج و اظهار نمود؛ که اگر جزئی از آن را به تو فاش کنم تو را از همه بی‌نیاز می‌کند. ای اباسحق‌ابدان که پدرم - صلوات‌الله‌علیه - فرمود: ای پسر من! همانا خدا - جل‌ثناؤه - اطراف روی زمین و اهل جد در طاعت و عبادت را از وجود حجتی که به واسطه او استعلاء جسته شود و امامی که به او پیروی شده و به راه‌های سنن او و طریقه میانه و مستقیم او اقتداء شود، خالی نمی‌گذارد و امیدوارم ای پسر من که تو از جمله کسانی باشی که خدا ایشان را برای منتشر ساختن حق و برچیدن اساس باطل و بلند نمودن بنای دین و خاموش کردن آتش گمراهی مهیا نموده است، پس ای پسر من! بر تو باد به قرار گرفتن در جای‌های پنهانی و تتبع [جستجو] اماکن دور؛ زیرا هر ولی از اولیای خدای عزوجل را دشمنی است کوبنده و ضدی است مُنْأَرَع؛ به جهت اینکه او مجاهده با اهل نفاق و مخالفینش را که از صاحبان الحاد و عناد می‌باشند، واجب می‌داند. پس تو را این امر متوحش نگرداند و بدان که قلوب اهل طاعت و اخلاص به سوی تو مشتاقند مانند اشتیاق طیور هنگامی که آشیانه خود را قصد می‌نمایند [پس از ذکر تو صیفات از اهل اطاعت و اخلاص، می‌فرماید]

ای پسر من! در مواردی امور دلت را به نور صبر نورانی گردان تا در مصادر آن امور به درک صنع [خدا و احسان او] فائز شوی و عزت را در مصائب و بلیاتی که به تو می‌رسد استشعار نما تا به چیزهایی که حمد و ثنای تو بر آن گفته شود انشاء‌الله بهره مند شوی. ای پسر من! گویا که می‌بینم وقت تأیید تو به یاری خدا و فتح و ظفر و عزت و غلبه تو بر دشمنان فرا رسیده و گویا که در مابین حطیم و زمزم در اطراف و جوانب تو، پرچم‌های زرد و عَلم‌های سفید در اهتزاز است و گویا می‌بینم تو را به بیعت پی در پی و اینکه دوستی و یاری با صفا و خلوص بر تو منظم می‌شود مانند منظم شدن در، در مثنای قلاده‌ها و به هم خوردن دست‌ها بر اطراف حجرالاسود. گروهی که خداوند ایشان را از نژاد پاک و طینت مرغوب آفریده، به تو ملتجی می‌شوند که قلوبشان از پلیدی نفاق و دل‌پیشان از رجس شقاق پاکیزه باشد و در امر دین خوش خوی و خلیق باشند و در امر عدوان شدیدالضرب و درشت. صورت‌هایشان به قبول حق واضح و روشن و نهال وجودشان به فضل سبز و خرم و به دین حق و اهل حق متدین باشند. پس چون ارکان ایشان قوت گیرد و اعتماد به ایشان قوام پذیرد به سبب انبوهی و فشرده‌گی آنان، طبقات امم (ضاله) پراکنده و مستأصل شوند؛ آنگاه که در سایه درخت بزرگی که شاخ‌هایش بر حوالی دریاچه طبریه سر کشد و ببالد با تو بیعت و متابعت کنند. پس در آن موقع، صبح حق بدرخشد و تاریکی باطل زائل شود و خداوند با تو طغیان را بشکند و معالم ایمان را عودت دهد و امراض روحانی آفاق و سلامتی مراقبین [دوستان - همراهان] را با تو ظاهر سازد. کودک در گهواره دوست دارد اگر بتواند به سوی تو بشتابد. و وحوش اگر راه یابند، به جانب تو بگذرند و اطراف عالم به سبب تو از شادمانی به اهتزاز آید و شاخسار عزت از تو نصرت و طراوت یابد و بنیان عزت در مقر خود استقرار پذیرد و طیور پراکنده دین به لانه‌های خویش رجوع نمایند و ابر ظفر بر تو بارد، پس هر دشمنی را خفه و هلاک می‌کنی و هر دوستی را باری و نصرت می‌دهی و در روی زمین یک جبار ظالم و یک منکر مستهزه و یک دشمن مبغض و یک معاند مغرض باقی نماند و مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ». خوانندگان توجه بفرمایند که گلپایگانی در عبارات گذشته‌اش، قبل از ذکر این حدیث می‌گوید: «وا از احادیث مشهوره که حل و موقع ظهور از آن به صراحت مستفاد می‌شود حدیث ابن‌مهزیار است» مرادش از محل و موقع ظهور در این استدلال، طبریه است که در حدیث مزبور، حسن بن علی علیه‌السلام نامی از آن برده و فرمودند «فَعِنْدَهَا يَتَأَلَّأُ صَبْحُ الْحَقِّ وَ يَنْجَلِي ظِلَامُ الْبَاطِلِ» و آن در نزدیکی عکاء که در اواخر مرکز و مقر بهاء بوده، واقع است.

می‌گوییم: الحق مستفاد از گفتار حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام در این حدیث چنین است: فرزند بلافضل آن حضرت شخص م ح م د بن حسن [که در زمان خود او موجود و زنده بوده، زیرا این حدیث را خطاب به خود او نموده و فرموده است] بعد از آن حضرت همچنان زنده و موجود، ولکن مأمور به اختفای از مردم است تا هنگام مؤید شدن به یاری خدا و زمان عزت و غلبه بر دشمنان که در آن روزها [که بدو ایام ظهور اوست] ما بین حطیم و زمزم [در مکه معظمه در مسجد الحرام] پرچم‌های زرد و عَلم‌های سفید در اطراف و جوانب او به اهتزاز درآید و از همانجا پی در پی به او بیعت خواهند نمود تا اینکه ارکان آن حضرت قوت گیرد و [در سیرش] به طبریه و دریاچه طبریه برسد و در سایه درخت بزرگی جمعیتی با وی بیعت و متابعت کنند تا بالاخره در همان موقع به سبب کثرت یاران و مؤمنین به آن حضرت طبقات آمم ضاله [که اگر فرقه بهائیه که در آن حدود تمرکز پیدا نموده‌اند و تا آن روز باقی بمانند، از آن جمله خواهند بود] پراکنده و مستأصل شوند. پس در آن موقع حق درخشان و باطل زائل شود و پشت طغیان با آن حضرت بشکند و معالم ایمان عودت نماید تا بالاخره امر آن حضرت به جانی رسد که همه دشمنان وی به دست آن حضرت خفه و هلاک گردند و در روی زمین یک جبار ظالم و یک منکر و معاند برای وی باقی نماند.

و اینک می‌گوییم: اگر بخواهند برای باب به این حدیث استدلال کنند، آیا باب هیچ به طبریه رفته است؟

و اگر بخواهند برای میرزای بهاء استدلال کنند، چنان که ظاهراً این معنی مراد گلیایگانی است، آیا میرزای بهاء که به عکاء نزدیک طبریه رفته است به مکه هم قبلاً یا بعداً هیچ رفته؟ تا چه رسد که دعوت علنی آنجا نموده و با او در آنجا قسمی [به گونه‌ای] بیعت شده باشد که گفته شود در اطراف و جوانب وی پرچم‌ها و علم‌ها افراشته بوده است؟!

آیا دشمنان و منکران باب و بهاء و جباران و ستمکاران روی زمین به دست آنها همه مغلوب و هلاک شده‌اند و حتی اُحدی از آنها باقی نمانده است؟

پیداست که جواب همه این سؤالات منفی است.

بالاتر از همه، آیا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز متولد سنه ۱۲۳۵ هجری یا حسینعلی پسر میرزا عباس نوری متولد سنه ۱۲۳۳ هجری، همان شخص م ح م د بن حسن العسکری موجود در متجاوز از هزار سال قبل مخاطب به خطابات مذکور در حدیث و مأمور به اختفاء در بیابان‌ها و سپس مؤید و منصور بوده است و به شرحی که گفته شد، ظاهر شده‌اند؟! البته صد البته جواب هر خردمند منصفی منفی خواهد بود.

پس نیست و ملعون باد! چنین جسارت و خیانت که گلیایگانی در این استدلال مانند سایر استدلال‌اتش نموده است.

لازم است که آقایان بهائی‌ها متوجه شده، قدری به خود آیند و از تبعیت چنین مابۀ ننگ و رسوائی و افتضاح کناره‌گیری جویند.

استدلالات گلیایگانی

به آیه « وَ اسْمَعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادُ مَنْ مَكَانَ قَرِیبٍ »

گلپایگانی در دنباله احادیث گذشته می گوید: «و مأخذ این حدیث که مُشعر بر مقام ارتفاع ندای الهی است، این آیه مبارکه است که در سوره ق می فرماید «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»^{۲۱۳} یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک یعنی نزدیک به بلاد عربیه که محل نزول همین آیه مبارکه است، در روزی که می شنوند صیحه را به حق را به حق و آن روز است روز خروج. و مفسرین از اهل تسنن و اهل تشیع، متفقا در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس بلند می شود یعنی از جبل کرم؛ که در تورات به جبل مقدس و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است.»

ناگفته نماند: در دنباله این عبارات در فرائد [کتاب گلپایگانی بهائی] عباراتی است که از آنها استفاده قطعی می شود که مراد گلپایگانی در تمسک به این آیه شریفه و چند روایت قبل، استدلال برای حقانیت شخص ثانی یعنی میرزای بهاء بوده است.

جواب استدلال گلپایگانی

به آیه «و استمع يوم ينادي المناد...»

و اینک در مقام جواب گلپایگانی می گوئیم: اولاً - نه در خود آیه شریفه شاهد و قرینه ای است که مراد از (مکان قریب) صخره بیت المقدس است و نه روایتی که در آن (مکان قریب) به صخره بیت المقدس تفسیر شده باشد، در دست داریم. بنابراین تفسیر گلپایگانی مصداق حقیقی تفسیر به رأی است که صاحبان قرآن از آن منع شدید نموده اند. گذشته از این، واضح است که هر کس به رأی دلخواه، کلام و آیه ای را معنی و تفسیر کند، در مقام استدلال بر هر مدعائی که باشد - خصوصاً راجع به اعتقادات - آن تفسیر اصلاً حجت نمی باشد.

گلپایگانی می گوید: مفسرین اهل اهل تسنن و از اهل تشیع، متفقا در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس بلند می شود.

می گوئیم: جدا دروغ گفته است و این مردک کذاب از دروغ گویی و پشت هم اندازی، هیچگونه شرم و پروایی نداشته است.

آنچه از تفاسیر اهل سنت و شیعه که دیده ام - وعین عبارات بعضی از آنها را در پاورقی می آورم -^{۲۱۴} به دست می آید، این است: اکثر بر این عقیده اند که از (مکان قریب) مکان خاصی مراد نیست؛ بلکه این کلمه اشاره و کنایه است از اینکه

^{۲۱۳} - سوره ق، آیات ۴۱ و ۴۲: و گوش فرا دار به روزی که بانگ دهد بانگ دهنده از جایگاهی نزدیک (۴۱) روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند آن روز، روز خروج (از قبرها) است.

^{۲۱۴} - در تفسیر کبیر امام فخر رازی که از بزرگان اهل سنت است: «قوله تعالی من مکان قریب اشاره الی ان الصوت لا یخفی علی احد بل یتوئی فی استماعه کل احد و علیها فلا یبعد حمل المنادی علی الله تعالی اذ لیس المراد من مکان القریب نفس مکان بل ظهور النداء و هو من الله تعالی اقرب و هذا کمال قال فی هذه السوره و نحن اقرب الیه من جبل الوریث و لیس ذلك بالمکان».

و از تفسیر قاضی هم که از اهل سنت است: «من مکان قریب بحیث یصل نداؤه الی کل علی سواء».

و در تفسیر علامه ابی السعود که ایضا از اهل سنت است: «من مکان قریب بحیث یصل نداؤه الی کل علی سواء و قیل من صخره بیت المقدس و قیل من تحت اقدامهم و قیل من منابت شعورهم».

و در تفسیر صافی از شیعه: «من مکان قریب بحیث یصل نداؤه الی کل علی سواء».

و در تفسیر برهان از شیعه: (و استمع يوم ينادي المناد من مکان قریب علی بن ابراهیم قال قال ینادي المناد باسم القائم و اسم ابيه عليهما السلام قوله تعالی يوم یسمعون الصیحه بالحق ذلك يوم الخروج قال صیحه القائم من السماء».

صوت منادی مزبور در آیه براحادی مخفی نخواهد ماند و به حیثی است که بالسویه به همه کس رسیده و همه کس آن را می شنوند. پس گویا از مکانی که نزدیک ایشان است، ندا شوند و شاید همین اشاره مراد بعضی باشد که گفته اند ندا از بیخ موهای شنوندگان باشد و بعض دیگر گفته اند: ندا از تحت قدمهای ایشان خواهد بود و بعضی گفته اند: ندای مزبور صیحه از جانب آسمان است به اسم قائم و اسم پدرش - سلام الله علیهما - آری، تنها از یک نفر اهل سنت نقل شده که (مکان قریب) را به صخره بیت المقدس تفسیر نموده است.

ثانیا - بر تقدیر اینکه مدرک معتبری برای تفسیر (مکان قریب) به صخره بیت المقدس در دست می بود، می گوئیم صخره بیت المقدس را جناب گلپایگانی به چه مدرکی باز تفسیر به جل کرمل نموده اند؟! آری، مدرک ایشان تنها هوس این است که بالاخره مراد آیه را به این وسیله متصل به عکاء نماید و گرنه مراد از صخره بیت المقدس که در اطلاقات گفته می شود، سنگ معروف بزرگی است در مسجد بیت المقدس که مردم به دیدن آن می روند.

و بر هیچ عاقل بصیری پوشیده نیست که صدا و منادی شهر بیت المقدس آن هم از صخره واقع در مسجد؛ غیر منادی و صدای شهر عکاء می باشد، زیرا عکاء و بیت المقدس دو شهر جدا از یکدیگرند.

ثالثا - باز به فرض صحت تفسیر (مکان قریب) به صخره بیت المقدس و گذشته از اشکال مذکور، در وجه سوم می گوئیم: منتهای مفادی اجمالی آیه چنین گردد که «روزی ندا و صیحه ای به حق از صخره بیت المقدس بلند و شنیده می شود» ولی این معنی اثبات نمی کند که هر صدا و ندائی و یا بالخصوص صدا و ندای میرزای بهاء که از آنجا بلند شود، صیحه به حق می باشد!

باری، الحق باید گفت گلپایگانی در این استدلال نیز، خود را از جمله مصادیق حقیقی آیه شریفه «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»^{۲۱۵} قرار داده است.

استدلال گلپایگانی

به حدیث ابان بن تغلب^{۲۱۶}

گلپایگانی بالاخره در آخرین مرحله ادله بشاراتی خود - یعنی آخر فصل ثانی مقاله اولی از کتاب فرائد که در کیفیت احتجاج به احادیث بشارت قبل، برای عقاید اهل بهاء نوشته است - به حدیث ابان بن تغلب، تمسک نموده و مدلول آن را اشاره به مکانی ارتفاع ندای باب و میرزای بهاء می گیرد.

حدیث مزبور چنانکه خود گلپایگانی نقل و ترجمه می نماید، چنین است: «قال قال ابو عبدالله عليه السلام ان اول من يبایع القائم عليه السلام جبرائیل ينزل فی صوره طیرا بیض فیبايعه ثم یضع رجلا علی بیت الله الحرام و رجلا علی بیت المقدس ثم ینادی بصوت طلق ذلق تسمعه الخلائق اتی امرالله فلا تستعجلوه» یعنی اول فردی که با قائم علیه السلام بیعت نماید جبرئیل باشد که به صورت مرغی سفید نازل شود و با آن حضرت بیعت نماید. پس یک پای خود را بر بیت الله

و از تفسیر مجمع البیان: «قيل انه ینادي مناد من صخره بیت المقدس ایته العظام البالیه و الاوصال المنقطعه و اللحوم المتمزقه قومی لفصل القضاء و ما اوعده الله لكم من الجزاء عن قتاده و قيل ان المنادي هو اسرافیل یقول یا معشر الخلائق قوموا للحساب عن مقاتل و انما قال من مکان قریب لانه یسمعه الخلائق کلهم علی حدوا حد فلا یخفی علی احد قریب و لا بعید فکانهم نودوا من مکان یقریب منهم.» (مؤلف)
^{۲۱۵} - سوره آل عمران ، آیه ۷: آنها که در قلوبشان انحراف است به دنبال منشاها کنند تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر نادرستی بر آن می طلبند.
^{۲۱۶} - ابان بن تغلب (متوفی ۱۴۱ ه.ق) عالم و فقیه جلیل القدر کوفی و از حواریون امام صادق علیه السلام

الحرام و پای دیگرش را بر بیت المقدس نهد و به صوت فصیح و بلند که همه خلق بشنوند ، ندا کند که اُتی امرُ اللهِ قَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»^{۲۱۷}

و می گوید: «این حدیث به صراحت دلالت می نماید که موقع ارتفاع ندا، این دو مقام، مقدس گردد و ندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع خلایق شود.

و چنانکه از عبارت دیگرش در فرائد، قبل از ذکر این حدیث استفاده قطعی می شود، حاصل مرادش این است که در این حدیث از موقع و مکان ارتفاع باب به بیت الله الحرام در مکه معظمه و از موضوع ارتفاع ندای میرزای بهاء به بیت المقدس یاد شده است.

جواب استدلال گلیپگانی

به حدیث ابان بن تغلب

می گوئیم: در این حدیث که به زعم گلیپگانی به موضع ارتفاع ندای نقطه اولی باب و موضع ارتفاع ندای جمال اقدس ابهی میرزای بهاء اشاره شده و به اقرار خود گلیپگانی، حدیث مزبور صریحا دلالت می نماید بر اینکه موقع و مکان ارتفاع ندا، این دو مقام مقدس، یکی بیت الله الحرام در مکه معظمه و دیگری بیت المقدس می گردد.

چه شد با اینکه مقر و موضع میرزای بهاء، ایام دعوتش بدوا شهر ادرنه و سپس عکاء بود در حدیث نا این دو مکان اصلا برده نشد و بیت المقدس را که شهر دیگری می باشد، یاد نمودند؟!

آیا امام صادق علیه السلام اسم ادرنه و عکاء را بلد نبودند و یا اشتباه نمودند و به جای آنها بیت المقدس را یاد نمودند و یا عمدا خواستند مسلمانان را به اشتباه و گمراهی اندازند؟! و آیا راستی از مکه معظمه هم صدای باب، به دعوت مرتفع گشت؟

حقیقت امر این است که گلیپگانی هر چه بیشتر دست و پا زده و خود را به این در و آن در زد و خواسته برای جلب رضایت اربابانش بر دعاوی ایشان بیشتر دلیل بتراشد و گرد آورد، حق متعال او را به قلم خودش نزد اهل بصیرت و انصاف بیشتر رسوا و مفتضح فرموده است.

تا اینجا جمیع ادله فصل دوم احتجاجات گلیپگانی تمام شد و چنانچه خوانندگان محترم دقت و تأمل فرموده و به دیده انصاف نگریسته باشند، البته تصدیق فرموده اند از بین همه روایات و آیات و کلماتی که گلیپگانی به آنها تمسک نموده، حتی یکی هم برای مدعای او و دلالتش صحیح و مفید نبوده، بلکه روی هم رفته، دلالت آنها صد درصد به ضرر و رسوائی او و به بطلان و بی پایگی دعاوی او تمام شده است.

آری، حق متعال و قادر علی الاطلاق - عز شأنه - باطل را این چنین ضایع و حجتش را نابود می سازد و لَهُ الْحَمْدُ عَلٰی هِدَايَتِهِ

دلیل سوم گلیپگانی

^{۲۱۷} -سوره نحل ، آیه ۱: فرمان خدا فرا رسیده است برای آن عجله نکنید.

در فرائد بر عقاید بهائیا

گلیایگانی در مقام بیان دلیل سوم بر عقاید بهائی ها که دلیل تقریر است، در «فصل ثالث فرائد در چگونگی استدلال به دلیل تقریر می‌گوید: «اعلم ایها السید المجید ایدک الله و ايانا بالبصاره الکاشفه و الرأى السدید» که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق [جدا سازی] بین الحق و الباطل به آن تمسک جستند و در کتب و مصنفات خود به آن مبسوطا و مفصلا استدلال فرموده‌اند و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند، این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد هم چنانکه بالعکس زهوق [عدم ابقاء] و عدم نفوذ، دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید. خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عاده‌الله در ارسال رسل و تشریح شرایع به آن جاری شده است، به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و معاونت قومیه و یا به مکتب و ثروت ظاهریه و یا به تسلط و عزت دنیویه، متعلق و مربوط نباشد. در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع [جستجو] علل نمایند، نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد. چون، وجود معلول بدون علت مُتصوّر و معقول نباشد. و خلاصه القول: حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصا در قرآن مجید تصریحا و تمثیلا در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته. چنانکه در سوره مبارکه شوری می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُمْ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^{۲۱۸} ترجمه آیه شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله می‌نمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند، حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی برایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد. سوره شوری، مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول، جمعی قلیل بودند مع ذلک می‌فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را، من بعد حجت، مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد. به همین سبب است که هر عاقل متفلسف [زیرک و باریک‌بین]، اگر اندکی تأمل نماید، واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ [نفوذ] و ابقای شرایع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله کذب باقی ماند. این است که در همین سوره مبارکه نیز می‌فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُصِّلَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۲۱۹} و یا برای ایشان شرکائی است که برایشان تشریح نموده باشند بدون اذن خداوند. و اگر کلمه فصل [مهلت معین] نبود هر آینه حکم شده بود [داوری می‌شد] میانه ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک. یعنی تاکنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح نموده باشد، که این ظالمان امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند. « الخ ».

جواب استدلال گلیایگانی

به دلیل تقریر

^{۲۱۸} - سوره شوری، آیه ۱۶: کسانی که (از روی لجابت) دباره خدا بعد از پذیرفتن (وایمان به) او محاجه می‌کنند دلیلشان نزد پروردگارشان باطل و بی پایه است و غضب بر آنها است و عذابی شدید دارند.
^{۲۱۹} - سوره شوری، آیه ۲۱: آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آنها ساخته‌اند؟ اگر مهلت معینی برای آنها نبود در میانشان داوری می‌شد و برای ظالمان عذاب دردناکی است.

می‌گوئیم: خود این دلیل تقریر، که مجرداً صرفاً نفوذ و بقای شریعت هر شاعری، برهان بر حقیقت آن باشد، دعوائی ادعا است بدون دلیل و برهان و سخنی است باطل و کذب. و گلیپایگانی آنچه را که بر سبیل اشاره یا تصریح بر تثبیت و حقانیت این دلیل تقریر ذکر نموده ناتمام و غیر مُثَبِت است؛ بلکه بعضی آنها مُثَبِت خلاف مدعای او می‌باشد چنانکه مشروحا می‌آید انشاءالله تعالی.

و بعضی آنها دلالت دارد بر اینکه امر باطل، بالاخره زائل است و برای همیشه باقی نخواهد ماند ولی اینگونه دلیل، مطلب گلیپایگانی را ثابت و تأمین نمی‌کند که می‌خواهد مجرد نفوذ و بقائی که برای شریعت هر شاعری مانند باب و بهاء پیدا شود، برهان بر حقیقت آن شریعت قرار دهد و بگوید شریعت باطل هیچ نفوذ و بقائی پیدا نخواهد نمود؛ و حق متعال، شارع کاذب را مهلت ندهد که شریعتی تشریح نماید.

آری، می‌گوئیم: اگر نفسی مدعی شاعریت شود که اولاً احتمال عقلانی بر صدق دعوی او باشد و سپس نیز به دلیل دیگری صحت و صدق او ثابت شود و هیچگونه اسباب ظاهریه بر نفوذ و بقای شریعت او به نظر نرسد، نفوذ و بقای شریعت چنین شاعری نیز مؤید صحت و حقانیت او می‌گردد، وگرنه مجرد نفوذ و بقای آن هم در موردی مانند تشریح باب و میرزای بهاء - که صاحبان آیات قاضحه و دروغ‌ها و افتراءات واضح بوده‌اند، چنانکه در جواب دلیل اول گلیپایگانی مشروحا نمونه آنها گذشت و علاوه بر اینکه دعوی شاعریت اینان پس از ختم رسالت برحسب ضرورت و نصوص متواتره از شریعت حقه ثابت، نبوده است - هرگز دلیل بر صحت و حقیقت آن نخواهد بود. چون به علت فوق، اساساً احتمال صدق در دعوی اینان نیست تا چه رسد که دلیل دیگری هم بر صحت دعوی آنان قائم شده باشد. پس چگونه ممکن است این مقدار از نفوذ و بقائی که برای شریعت آنها، آن هم در اثر اسباب و علل ظاهریه - که در پاورقی اشاره خواهد شد - پیدا شده، مؤید صحت و حقیقتی گردد.

گلیپایگانی در عبارات گذشته می‌گوید: دلیل تقریر، اکبر دلیلی است که علماء اعلام به آن تمسک جستند.

می‌گویم: اگر بعضی علماء اعلام گاه به نفوذ و بقای تمسک جستند، در مورد تحقق شرایطی که برای دلیل تقریر بیان کردیم، بوده است آن هم بر سبیل تأیید، نه آن که آن را یک دلیل مستقل بلا شرط قلمداد نموده باشند؛ تا چه رسد که به زعم گلیپایگانی آن را اکبر ادله، بلکه تنها دلیل بر صحت دعوی انبیاء شمارند.

زیرا گلیپایگانی در ضمن بیان دلیل تقریر، به عین عبارت خود می‌گوید: «و خلاصه‌القول، انسان چاره‌ای ندارد یا باید العیاذبالله! از حق واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید و دهری شود و حق را انکار نماید یا ترجیح بلا مرجح^{۲۲۰} دهد و دینی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و به حکم کریمه^{۲۲۱} «إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»^{۲۲۱} به تقلید مهلک اکتفا کند؛ و الا چاره‌ای نمی‌ماند که به دلیل تقریر متمسک شود».

می‌گویم: گلیپایگانی به همین سخن، بر تمام ادله دیگرش بر عقاید اهل بهاء به قلم خویش، خط بطلان کشیده است.

^{۲۲۰} - ترجیح بلامرجح: رجحان دادن يك طرف بدون دليل.

^{۲۲۱} - سوره زخرف، آیه ۲۳: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتداء می‌کنیم.

گلبایگانی می گوید: در آنجائی که اسباب و علل ظاهریه بر نفوذ و بقاء نباشد، دلیل تقریر، حتی بر فلاسفه نیز حجت بالغ گردد.

می گویم: در مورد باب و بهاء چنانکه کرارا گفته ام، گذشته از اینکه اساسا احتمال صدق مدعا نیست - چون صلاحیت تشریح از آنها منتفی است - اسباب و علل ظاهریه هم برای نفوذ و بقاء فراوان بوده است.^{۲۲۲}

گلبایگانی برای تثبیت دلیل تقریر، در عبارات گذشته به آیه شریفه «و الذین یجآجون فی الله من بعد ما استجبب لہ حجتہم داخضہ عند ربہم و علیہم غضب و لہم عذاب شدید»^{۲۲۳} استشهاد می جوید.

می گویم: از قول بعض مفسرین درباره تفسیر آیه مزبوره، چنین نقل شده که بعد از اینکه یهود و نصاری ، نعوت [اوصاف] حضرت رسالت (ص) را قبل از بعثت از علماء و احبار استماع نموده و از تورات و انجیل به حقیقت محمدبن عبدالله (ص) قطع [یقین] پیدا کرده و در واقع بدو ایمان آورده و نبوت او را قبول نمودند، وقتی که آن حضرت مبعوث گردید، با اینکه اوصاف و نعوت معهوده [مشخص شده] [مرکوز] جای گرفته [در قلوبشان را مشاهده نموده و آیات و معجزات باهرات] آشکارا داله بر صدق آن جناب را به رأی العین دیدند، معذک عناد و لجاج ورزیده و مجادله می نمودند و می گفتند کتاب و نبی ما پیش از کتاب و نبی شما و امت رسول ما قبل از تابعین پیغمبر شما است و ما از شهر بهتر و به حق اولی و سزاوارتریم. پس حق متعال در آیه شریفه می فرماید: حجت آنان باطل و زائل است، نزد پروردگارشان.

^{۲۲۲} - امور ذیل را می توان از جمله علل و اسباب نفوذ و پیشرفت مرام باب که پایه و اساس مذهب بهاء است ، شمرد: اذهان مردم همیشه متوجه ظهور موعودی بوده و این امر وسیله سوءاستفاده برای مدعیان مذهبیت از جمله باب شده است. کاظم رشتی، مخصوصاً عقیده قرب ظهور موعود منتظر را در اذهان شاگردان و مریدان شدیداً القاء نموده بود، به قسمی که شاگردانش که از آن جمله ملاحسین بشرونی- ملا علی بسطامی- ملا احمد مراغی- ملامحمد علی بارفروشی بودند که بعد از مبلغین فدائی باب شدند. بعد از رشتی ،جستجوی شمس مقصود به هر طرف به راه افتادند . این اشتباهی کاذب، پذیرفتن ادعا را از مدعی برای آنان سهل و آسان می نمود. دعوی بابیت، یعنی شیعه کامل و واسطه بودن بین امام غائب و شیعیان - چنانکه دعوی باب در مراحل اولیه بوده- از نقطه نظر مذاق شیخیه، هیچ تازگی و غریبیتی نداشت. البته باب همین که عده ای مرید به ادعای بابیت جمع نمود، به این مقام قانع نشده ، فوراً قدم از این درجه بالاتر نهاد؛ که من همان قائم موعود و مهدی منتظرم؛ و سپس نیز مدعی کتاب و شریعت جدید شد که قائم موعود باید صاحب شریعت تازه ای باشد. وعده و نویدهای باب به طالبین جاه و مقام و وامانده های از غافلله اهل دنیا- مانند همان نامبردگان بالا- که چون من مالک شرق و غرب گردم، سلطنت فلان مملکت را به زید تقویض می نمایم، ریاست و ولایت فلان شهر را به عمرو می دهم، و هكذا و هكذا، سبب شد که فریب خورده های بیچاره نیز برای رسیدن به مال و مکتب و ریاست و سلطنت در شهرها و اطراف و اکناف با تبلیغات حد به جان عوام افتادند که موعود منتظر ما ظهور نموده، چنین و چنان آیات و بینات از او هویدا است. هر کس درراه آن جناب شهید شود، پس از چهل روز دوباره زنده خواهد گردید. و به زودی آن حضرت دنیا را فتح و بهشت موعود خواهد نمود.

و برای عده ای شهوت پرست و اراذل و اوباش جامعه، به تبلیغات دیگری پرداختند، آزادی و رهائی از قیود تکالیف دین از هر جهت ، تا آن حضرت مسلط بر دنیا و جمیع مذاهب و ملل نشده، رسماً زمان فترت و بی تکلیفی است . هر کس بعد از ایمانش به آن حضرت هر چه می خواهد بکند. همه چیز طاهر، همه چیز حلال است. بر زنان حجابی و عفتی لازم نیست. هر زن هر چه می خواهد برای خود جفت بگیرد... تحریک اجانب و دخالت دول استعماری در امور داخلی مسلمین، و ایجاد اختلاف و فتنه و آشوب از راه عقاید مذهبی در سرزمینی که تکیه به عقاید مذهبی دائر و رایج است، به منظور سوءاستفاده های استعماری. از شواهد بارز این معنی: پس از قصد سوء بابی ها به ناصرالدین شاه، حکومت وقت که مأمور به تعقیب شدید از آنها شد، عده ای را به قتل رسانید و عده ای را به حبس انداخت و میرزای بهاء از مرده باب، از آن جمله بود، پس به فعالیت و وساطت و تعقیب شدید سفیر روس، میرزای بهاء از حبس مستخلص و برای دامن زدن آتش این فتنه به بغداد تبعید شد. خود میرزای بهاء در یکی از الواح، تصریح اجمالی به این معنی نموده، می گوید:

« یا ملک الروس... قنصرتنی احد سفراءک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال» (نقل از صفحه ۷۸ یا ۷۶ کتاب مبین.)

امروز هم دست های اجانب، در پس پرده، این دستگاه را تقویت می نمایند. باید به گلبایگانی گفت به اقرار خود بهاء، ناصر و مؤید او و در نتیجه مبقی شریعت باب به دست بهاء، سفیر روس (خدان خدا) بود، نه رضا و تأیید خداوند متعال تا دلیل بر حقیقت آن گردد.

بازی، پس نفوذ و بقاء این دستگاه ، بی علل و اسباب نبوده و دلیل تقریر درباره آن جاری و حجت نمی گردد. (مؤلف)

^{۲۲۳} -سوره شوری، آیه ۱۶ : قیلاً ترجمه شده است.

و بعضی از مفسرین، ضمیر «له» در آیه مبارکه «من بعد ما استجیب له»^{۲۲۴} را راجع به حضرت رسول (ص) گرفته‌اند چون آیه قبل از این آیه، در سوره شوری خطاب به آن حضرت است پس قبلاً ذکر می‌شود از آن حضرت شده است. بنابراین در این آیه شریفه چنین می‌فرماید: آنان که در دین خدا مجادله و احتجاج می‌نمایند بعد از اینکه استجاب شد رسول او یعنی اجابت کرد خدای متعال دعای رسولش را در موارد عدیده به اظهار معجزات، دیگر جدال و حجت آنان باطل است نزد پروردگارشان. مدرک اختصاری این دو تفسیر از جمله تفسیر علامه ابی‌السعود است.

پس به مجرد احتمال معنای دیگر در آیه مزبور که موافق با دلیل تقریر باشد، نمی‌توان آن را شاهد بر صحت دلیل تقریر، قرار داد.

گلیایگانی در عبارات گذشته، سپس به این آیه مبارکه استشهاد می‌کند «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُتِنُوا بِهِمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.»^{۲۲۵}

می‌گویم: در تفسیر مجمع‌البیان درباره معنی این آیه مبارکه چنین می‌نویسد: «بل لهؤلاء الكفار شرکاء فیما كانوا یفعلونه شرعوا لهم ای بینوا لهم و نهجوا لهم من الدین ما لم یأذن به الله ای ما لم یأمر به الله و لا اذن فیهای شرعوا لهم دینا غیر دین الاسلام.»

و در تفسیر علامه ابی‌السعود آمده است: «بل لهم شرکاء من الشیاطین و الهمزه للتقریر و التفریع» و در تفسیر کبیر امام فخر رازی^{۲۲۶}: «ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین ما لم یأذن به الله معنی الهمزه فی «ام» التقریر و التفریع.»

حاصل معنی اینکه: بلکه برای این کفار، شرکائی است که برای آنان دین و شریعتی به غیر اذن خدا تشریح نموده‌اند و اگر کلمه فصل و قضاء سابق الهی به تأخیر جزاء نبود هر آینه میان ایشان حکم شده بود و همانا برای ستمکاران عذابی است دردناک. پس کلمه «ام» در آیه شریفه، برای إضراب^{۲۲۷} و متضمن استفهام تقریری^{۲۲۸} و تفریعی است نه استفهام انکاری چنانکه گلیایگانی معنی کرده است.

و چنانکه ملاحظه می‌شود، بنابراین معنی آیه شریفه، گلیایگانی را در دلیل تقریر تکذیب و خلاف مدعای وی را تقریر می‌نماید.

پس این آیه شریفه، دلیل برای ما است که می‌گوئیم ممکن است تشریح باطل واقع شود و نفوذ و بقائی نیز پیدا کند و هرگز امتناعی ندارد؛ بنابراین مجرد نفوذ و بقاء شریعت، دلیل و برهان بر حقایق آن نمی‌گردد.

^{۲۲۴} - سوره شوری: ۱۶

^{۲۲۵} - سوره شوری، آیه ۲۱: ترجمه قبلا گذشت.

^{۲۲۶} - فخرالدین رازی (۵۴۴-۶۰۶ ه.ق) از نامدارترین فقهای شافعی و متکلم و مفسر اشعری اهل ری مدفون در هرات.

^{۲۲۷} - اگر ام بین دو جمله‌ای واقع شود که در معنا مستقل هستند و برای هر یک معنای خاصی است که مخالف معنای دیگری است و ذکر یک جمله متوقف بر ذکر جمله دیگر نیست در این صورت ام منقطعه یا منفصله نامیده می‌شود که مفید إضراب است و غیر عاطفه بوده و حرف ابتدائی است و اضراب یعنی ابطال ما قبل و اثبات ما بعد.

^{۲۲۸} - تقریر یعنی به اعتراف و اداشتن و عبارت است از ام ای که در قالب استفهام، مخاطب را بر اقرار و اعتراف نمودن به مطلبی که نفی یا اثبات آن روشن است و هیچ جهلی برای متکلم نسبت به آن وجود ندارد و فقط می‌خواهد مخاطب به نفی یا اثبات مطلب اعتراف نماید.

گلیایگانی می گوید: بلی یا سیدی الجلیل، این خلق العیاذالله! خدائی عاجز و غافل تصور نموده اند و یا بالاسم و التقلید [به اسم و تقلید] الا بالحقیقه و التحقیق [نه به حقیقت و تحقیق] به خداوند اعتراف کرده اند و إلا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه مبارکه « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ »،^{۲۲۹} کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریح نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند.

می گویم: راست است که خداوند متعال غافل و عاجز نیست؛ ولی این هم راست است که حلیم و مهلت دهنده هم هست و دنیا را دار امتحان و ابتلاء بندگان قرار داده و دلیل باطنی یعنی نور عقل و دلیل ظاهری یعنی انبیاء و اولیاء حقه را برای مردم و اتمام حجت بر آنان نصب و بعث فرموده است. هر کس به هر معصیتی - گرچه به جعل شریعتی باشد - برخیزد، قادر متعال نه اخذ فوری او غافل است و عاجز و نه در امهال و حملش خوف دارد که فرصت از دست برود و یا ضرری بر او وارد آید.

گر جمله کائنات کافر گردند بردامن کبریاش ننشیند گرد

پس چرا نتوان تصور نمود که کاذبی، شریعتی جعل کند و خداوند متعال هم او را فوراً اخذ ننموده، بلکه مهلت دهد و شرع کاذب باطل او مدتی گر چه طویل باشد، دوام و بقائی پیدا نماید؟!

آری، چنانکه از بعضی مدارک استفاده می شود، باطل برای همیشه نخواهد ماند.

و گلیایگانی با یک مهارت و زبردستی، امتحان و امهال و خذلان الهی را در مورد مدعیان شرایع کاذبه به نام دلیل تقریر، برهان حقانیت آنها گرفته است.

گلیایگانی می گوید: « وَ لَعَمْرَ اللَّهِ! ^{۲۳۰} اگر نبود در قرآن مجید، جز آیه مبارکه « وَاِنْ جُنَدْنَا لِهَيْمُ الْغَالِبُونَ »^{۲۳۱} و آیه کریمه « اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا »^{۲۳۲} هر آینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نگردد و هرگز باطل باقی نماند. و معلوم است که مقصود از غلبه که در آیه شریفه می فرماید، نه غلبه حربه است و نه تغلبات دنیوی، زیرا که بسیاری از انبیاء علیه السلام در غایت مظلومیت مقتول گشتند و دائماً مقربین و مخلصین، گرفتار ظلم و اهانت ظالمین و مستکبرین بوده اند. بلکه چنانکه با بیان فصیح در کتاب مستطاب ابقان تفسیر فرموده اند، مقصود غلبه روحانیه است و نفوذ و بقای شریعت ربانیه.

می گویم: نکته حساس در دلیل تقریر که مورد اختلاف ما و گلیایگانی است و مثبت [اثبات کننده] مدعای گلیایگانی می گردد، این است که گفته شود هر غلبه و نفوذ و بقائی، دلیل بر حقیقت است و هرگز باطل، نفوذ و بقائی پیدا نمی کند. اما مفاد این قضیه که چند حق هر آینه غالب شوند، البته مورد تصدیق ما نیز هست و واضح است این مقدار از گفتار، هرگز نفعی به حال گلیایگانی نبخشد یعنی مثبت حقانیت شریعت هر شارعی که غلبه و نفوذ و بقائی پیدا نمود نخواهد بود.

^{۲۲۹} - سوره انعام، آیه ۱۸: اوست که بر بندگان خود قاهر و مسلط است.

^{۲۳۰} - به جاتم سوگند

^{۲۳۱} - سوره صافات، آیه ۱۷۳: و لشکر ما پیروزند.

^{۲۳۲} - سوره اسراء، آیه ۸۱: یقیناً باطل نابودشدنی است.

بنابراین آیه مبارکه «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ قَتُولٌ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ»^{۲۳۳} که در آن وعده غلبه و نصرت به رسولان خدا داده شده است به تنهایی دلیل و شاهدهی برای دلیل تقریر گلیایگانی نمی‌باشد.

و اما آیه کریمه «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» می‌گوییم آیه مزبور در سوره بنی اسرائیل چنین است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^{۲۳۴} و در تفسیر صافی از کتاب کافی از امام باقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه نقل می‌کند که فرمود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ»^{۲۳۵} یعنی: «چون قائم آل محمد علیه‌السلام قیام کند، دولت باطل از میان خواهد رفت.»

ولعمرا لله! اگر نبود جز این آیه کریمه و بالخصوص به ضمیمه تفسیرش که از اهل بیت عصمت و طهارت در معتبرترین کتاب شیعه یعنی کتاب مستطاب کافی رسیده است، هر آینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند شریعت باب، هرگز بحق نبوده و علی محمدشیرازی برپا کننده فتنه بابت قطعاً موعود منتظر اسلام و قائم آل محمد علیه‌السلام نیست. چون به قیام او دولت مخالفین او که دولت باطل محسوب می‌شود از میان نرفته و مغلوب نگشته است نه به غلبه دنیوی به چنان که واضح است و نه به غلبه روحانیه؛ زیرا باب - جز از عده ناچیزی - فتح قلبی نیز ننموده، تا چه رسد که غالب قلوب بلکه قلوب تمام مردم را فتح نموده باشد و سلطنت عقاید خلاف و باطل از تمام قلوب زائل شده باشد.

گذشته از اینکه در محل خود، از جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاءالله تعالی که مقتضای نصوص متواتره، غلبه آن حضرت نه تنها غلبه روحانی و غلبه برافنده [قلوب] ناس است بلکه نسبت به خصوص آن حضرت از میان تمام اوصیاء، غلبه و سلطنت ظاهری دنیوی نیز قطعاً می‌باشد.

پس این استشهاد و استدلال هم نه تنها به مدعای گلیایگانی نفعی نبخشید، بلکه به ضرر او تمام گردید.

گلیایگانی می‌گوید: و از جمله آیات قرآن شریف که ممیز بین الحق و الباطل و مثبت بقاء و ثبات کلمه الهیه و فناء و زوال کلمه مجعوله بشریه است، این آیه مبارکه است «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا إِلَى السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلٌ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^{۲۳۶} و خلاصه مقصود از آیه مبارکه این است که کلمه طیبه، مانند درخت خوبی است که اصل او در زمین ثابت و استوار باشد و شاخه آن به جانب آسمان سرکشد و در وقت خود بار آورد و در هر زمان فواکه و اثمار [میوه] بخشد و کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین پراکنده باشد و او را قرار و ثبات نباشد. این آیه صریح است براینکه هرگز کلمه خبیثه، ثبات و قرار نیابد و در ارض باقی و ثابت نماند و چون در زمان حضرت خاتم‌الانبیاء و بدو انتشار دین اسلام، بعضی از نفوس مغروره که تشریح شرایع را امری سهل می‌پنداشتند، مانند مسیلمه کذاب^{۲۳۷} و طلیحه اسدی^{۲۳۸} و غیرهما نیز به ادعای رسالت قیام نمودند و گروهی را فریفتند و ایامی قلیل،

^{۲۳۳} - سوره صافات، آیات ۱۷۳ و ۱۷۴ : و لشکر ما پیروزند، از آنها (کافران) روی گردان تا زمان معین.

^{۲۳۴} - سوره اسراء، آیه ۸۱، و بگو حق آمد و باطل نابود شد، یقیناً باطل نابودشدنی است.

^{۲۳۵} - تفسیر قرآن عظیم، آیه الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی: ذیل آیه شریفه

^{۲۳۶} - سوره ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵ و ۲۶: آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است، هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند شاید متذکر شوند، و کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شود و قرار و ثباتی ندارد.

^{۲۳۷} - مسیلمه کذاب (مُرده ۱۲ ه.ق) زنی که مدعی نبوت شد و به دروغ گویی مثل شد.

^{۲۳۸} - طلیحه اسدی (مرده ۲۱ ه.ق) از جنگ اوران قبیله بنی اسد محضر ختمی مرتبت اسلام آورد ولی در بازگشت مرتد شد و ادعای نبوت کرد.

مردمی را بر گرد خود مجتمع ساختند و به این جهت باب انتقاد و ایراد مکابرین باز شد و وسائل بحث و ایراد مفتوح گشت و پیوسته بر اهل ایمان خرده می‌گرفتند و مجادله می‌کردند که اینک فلان و فلان نیز داعیه نبوت دارند و خود را نبی مرسل می‌پندارند.

لهذا این آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیه، فارق بین الحق و الباطل را دریابند و فیما بین کلمه طیبه و کلمه خبیثه تمیز دهند و بر بقاء و ثبات دعوت صادق و فناء و زوال دعوت کاذبه، مطمئن و امیدوار گردند و به یقین کامل بدانند که حق - جل جلاله - العیاذ بالله! از خلق خود غافل نگشته، و نوم [خواب] و سنه [چرت] او را اخذ ننموده و محال است که قاهر مقتدری که به یک صیحه، قبائل قویه عاد و ثمود را هلاک فرماید و به یک اراده، جباره فرس [ایرانی] و روم را به زاویه عدم کشاند، بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریح نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالمی شود. بَلْ لَّا زَالَ دَائِمًا بِه اراده او حق غالب و نافذ باشد و باطل مغلوب و زائل سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^{۲۳۹}

می‌گویم: گلیایگانی در کتاب فرائد، برای سد ثغور^{۲۴۰} دلیل تقریرش، از ورود ایرادات و انتقاضات انقض کردن آیه نفوذ و بقائی که مذاهب باطله در هر زمان داشته و دارند فکری تراشیده، به اینکه موضوع دلیل تقریر را تنها ادعای مقام نبوت و رسالت و شاریت قرار می‌دهد و می‌گوید: جمیع شرایع عالم، دارای اصل صحیح نازل از جانب خداوند متعال بوده و همه را منتهی به هفت دین و شریعت بزرگ می‌نماید و می‌گوید به سبب طول زمان در هر یک از این شرایع، بدع ابداعت آفاسده‌ای داخل گشته است و نسبت به مذاهب مختلفه باطلی که از هر یک از ادیان و شرایع انشعاب پیدا نموده، می‌گوید از موضوع دلیل تقریر خارج است و مانعی ندارد که برای مذاهب باطله که منتهی به یکی از ادیان حقه‌اند نفوذ و بقاء در عالم بوده باشد.

ولی این آیه شریفه که گلیایگانی برای دلیل تقریر به آن استشهاد نموده، بر حسب ظاهر چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه می‌فرمایند، مانند آیه گذشته «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^{۲۴۱} اطلاق و تعمیم برای هر کلمه خبیث و باطلی دارد؛ چه آن شریعت باطل باشد و یا مذهب باطل و یا غیر این دو از هرامر باطلی.

گلیایگانی در عبارات گذشته‌اش می‌گوید: این آیه در وقتی نازل شد که مانند مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و غیرهما، به ادعای رسالت قیام نمودند و مکابرین به اهل ایمان، چنین و چنان گفتند. مقصودش این است که مورد نزول آیه، برای تمیز شریعت و رسالت حق لازم شریعت و رسالت باطل بوده است.

می‌گویم: گذشته از اینکه مورد نزول، موجب تقیید [مقید شدن] ظاهر آیه نمی‌گردد؛ این شأن نزول که گلیایگانی ذکر نموده، از روایات و یا کلمات مفسرین مدرکی ندیده‌ایم بلکه از روایات عدیده چنین استفاده می‌شود که کلمه طیبه و کلمه خبیثه در آیه شریفه، برای اهل بیت پیغمبر (ص) و دشمنان ایشان از بنی‌امیه مثل زده شده است.^{۲۴۲}

^{۲۳۹} - سوره فتح، آیه ۲۳: این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

^{۲۴۰} - سد ثغور: بستن حدود برای این که ایرادات و انتقادات وارد نشود.

^{۲۴۱} - سوره اسراء، آیه ۸۱

^{۲۴۲} - در تفسیر صافی، از عیاشی، از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که در باره (مثل کلمه خبیثه کشره خبیثه) فرمود: ان هذا مثل بنی امیه و غیر اینها از روایات (مؤلف) مجمع البیان از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که در باره (مثل کلمه خبیثه کشره خبیثه) فرمود: ان هذا مثل بنی امیه و غیر اینها از روایات (مؤلف)

و چون بر حسب ظاهر آیه شریفه، کلمه خبیثه شامل هر امر باطل و مذهب باطل نیز می‌شود، با اینکه مذهب باطل به تصدیق حتی گلیایگانی ممکن است نفوذ و بقاء پیدا کند و نیز بر حسب روایات که از کلمه بنی امیه اراده شده و بنی امیه هم نفوذ قوی و برای مدتی بقائی داشته‌اند، پس معلوم می‌شود که مراد از بی‌قراری که در آیه شریفه برای کلمه خبیثه فرموده‌اند، معنائی نیست که با این قبیل نفوذ و بقاها منافات داشته باشد.

آری، آنچه مسلم است در مقام بی‌قراری و زوال باطل، همان است که ما قبلاً بدان اشاره نمودیم که امر باطل البته برای همیشه نخواهد ماند پس شریعت باطل برای همیشه دوام و قرار پیدا نخواهد کرد نه این که هیچ نفوذ و بقائی پیدا نکند.

و خلاقه کلام بر این مطلب که هرگز شریعت باطل، نفوذ و بقائی پیدا نمی‌کند پس برای هر شریعتی از هر شاعری به مجرد اینکه نفوذ و بقائی پیدا نمود تا دلیل بر حقانیت آن گردد هیچ دلیل عقلی و یا نقلی نداریم و سنت‌الله را نیز در خارج بر این جاری ندیده‌ایم بلکه خلاف آن را مشاهده می‌کنیم.

بدتر و رسواتر اینکه گفته شود- چنانکه گلیایگانی در واقع می‌گویند- که اکبر دلیل بلکه تنها دلیل برای تمیز شریعت حق و باطل همین است.

واعجبا و اوایلا! بنا بر گفتار جناب گلیایگانی هر کس تشریح شریعتی کند، به مجرد اینکه دسته و عده‌ای را به هر نقشه‌ای که شد مدتی دور خود گردا جمع کند باید از آن به بعد تمام مردم دنیا به نام برهان تقریر و دلیل نفوذ و بقاء کورکورانه از همان دسته اول تقلید و تبعیت نمایند.

از او باید پرسید: قبل از اینکه مدعی شریعت، جمعی را به دور خود جمع کند، مردم با او در دعوی چه معامله‌ای باید بکنند؟ آیا در این مرحله مردم باید بدون دلیل ادعای شریعت را از او پذیرفته و فوراً بدو ایمان آورند یا همه مردم باید صبر کنند تا اوجمعی و دسته‌ای را گرد آورد تا آن جمعیت، موضوع برای اقامه برهان تقریر آن شارع گردند؟

پس همان دسته اول که به دور او گرد آمده‌اند قطعاً بی‌برهان و دلیل بر او گرویده‌اند و باید گفت سایر مردم هم ناچار موظفند که به نام برهان تقریر، از آن ابلهان تقلید نمایند.

و ایضا باید پرسید: چه فرقی است در بطلان بین شریعتی که به کذب و افتراء ایجاد شود و شرایح حقه منسوخه بعد از نسخ؟ پس اگر نفوذ و بقاء در مورد شریعت جدید، دلیل بر حقانیت و زوال و مغلوبیت در مورد شریعت جدید دلیل بر بطلان است بنا بر این نفوذ و بقاء شرایح منسوخه هم چون شریعت یهود و نصاری، دلیل بر حقانیت آنها می‌باشد.

گلیایگانی در عبارات گذشته، خلاصه می‌گویند: که حق جل جلاله از خلق خود غافل نگشته و نوم و سنه او را اخذ ننموده و محال است بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مفتی باطلی، شریعتی تشریح نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالم شود.

می‌گوییم: در چند سطر قبل از این عبارات، در مقام تعیین شأن نزول آیه شریفه به قلم گلیایگانی، چنین جاری شده است: «مانند مسیلمه کذاب و طلحه اسدی و غیرهما، نیز به ادعای رسالت قیام نمودند و گروهی را فریفتند و ایامی قلیل، مردمی را بر گرد خود مجتمع ساختند.»

و به قلم میرزای بهاء نیز - بر حسب نقل از کتاب اشراقانش - در مقام گله و شکایت از اهالی ایران، چنین جاری شده است: «نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نمود و الی حال [تا الان] قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند و لکن قائم حقیقی در ایران قیام برامر فرمود، تهدیدش فرمودند و بر اطفاء نورش [همت] گماشتند. »

اینک به گلپایگانی باید گفت: از گروه مردمی که فریفته مانند مسیلمه کذاب و طلحه اسدی در ادعای رسالت شدند در همان ایام قلیل و نیز از صد هزار نفسی که مطیع قائم سنی شدند، آیا حق جل جلاله، العیاذ بالله! غافل گشته و یا نوم و سنه او را اخذ نموده و یا با آنها از میان تمام عالم عداوت خاصی داشته که گذشته است شریعت باطل در آنها نفوذ نموده و گمراه گردند؟!

خوانندگان محترم را معطل نکنم، حقیقت امر این است که از دستگاه دین سازی و شریعت تراشی جز اینگونه مهملات و خزعبلات و مناقضه گوئی ها و پشت هم اندازی ها و در نتیجه رسوائی ها چیز دیگری خارج نمی گردد تا حجت برای مردم حقیقت جوی مُنصف روشن و تمام باشد و لله الحمد علی هدایت. ۲۴۲

دلیل چهارم گلپایگانی در فرائد

بر عقاید بهائی ها و جواب آن

در مقام ذکر برهان چهارم گلپایگانی بر عقاید بهائی ها، که دلیل معجزه باشد باید بگویم معجزه دستگاه باب و بهاء این بوده که مبلغی مانند گلپایگانی را ثمره و محصول به جامعه داده است که هیچ مکتبی نتواند در خبائث و شیطننت بی حیائی و طراری و دروغ پردازی و پشت هم اندازی، چنین مبلغ و محصولی به بار آورد.

گلپایگانی در فصل رابع از مقاله اولای کتاب فرائد برای اقامه دلیل معجزه برحقانیت اربابانش، تقریباً بیست ورق نوشته و یک مشت رطب و یابس و ضد و نقیض گفته و پشت هم اندازی کرده: ولی یک معجزه بالفعل هم - البته چون نداشته اند - صریحاً سراغ نداده است. با وجود این، یکی از اقوی و اظهر براهین بر حقانیت آنها را دلیل معجزه قلمداد نموده و فصل رابع را برای بیان کیفیت استدلال به معجزات عنوان می نماید.

خوانندگان محترم مطمئناً بدانند که باب و بهاء قطعاً هیچ معجزه ای نداشته اند و بهترین شاهد، از جمله همین فصل رابع کتاب فرائد است که گلپایگانی با همه زبردستی و اهتمام، اگر یک معجزه با نام و نشانی می توانست برای آنها نشان دهد، آن را حتماً بر سر علم می نمود و به رخ همه می کشید و در اطراف آن هیاهو راه می انداخت و محتاج به زحمت نوشتن بیست ورق مطالب آشفته نمی شد که گاه به نفع اربابانش لحن آن، انکار معجزات خاتم الانبیاء و سایر انبیاء باشد! و گاه

۲۴۲ - ناگفته نماند، گلپایگانی در ضمن دلیل تقریر - تقریباً به نحو جمله معترضه - به نفع میرزای بهاء، حدیث نبوی ذیل را نیز ذکر می نماید، به ادعای اینکه در این حدیث از بهاء تعبیر به روح الله شده است « قال علیه الصلوه و السلام فولدی بعثنی بالحق نبیا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لظول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیه ولدی المهدي ثم ینزل روح الله و یصلی خلفه و ینبع سلطانه المشرقو المغرب. » می گویم: اگر در این حدیث مراد از مهدی علیه السلام باب، و از روح الله، میرزای بهاء می بود، به مقتضای همین حدیث، می بایست میرزای بهاء با باب نماز جماعت خوانده باشد و سلطنت باب، مغرب و مشرق را فرا گرفته باشد. و حال اینکه هیچ يك از این دو امر تحقق پیدا نکرده پس حدیث مزبور دلیل علیه او است، نه دلیل به نفع او. و اگر بنا باشد عبارات حدیث را به طور دلخواه تأویل و توجیه و بر مراد خود تطبیق نمود، در این صورت امان برداشته شده، هر کس هر کلامی را به دلخواه خود بر وفق مراد و مقصودش تأویل و توجیه و به آن استدلال خواهد نمود و بدیهی است هرگز کلامی به زور تأویل و توجیه، شاهد و دلیل مطلبی نخواهد شد. (مؤلف)

از شدت وضوح معجزات پیامبران، ناچار لحنی به اقرار معجزه برای آنها تحویل دهد و با یک شیطنت و عوام فریبی خاص، اربابان خود را هم، صاحبان معجزه وانمود کند.

باید گفت بیچاره گلپایگانی در این فصل، بین دو امر شدید التَّنَافُی [مخالف هم] واقع شده است: یکی وضوح وقوع معجزات از انبیاء حقه و دیگری خالی بودن دستگاه اربابانش از معجزه؛ که بدیهی است در مقام اثبات حقانیت اربابان خود نمی‌تواند از روی انصاف و حقیقت بین این دو امر را جمع بنماید.

لذا گاه از آن طرف افتاده و می‌خواهد یکسره و بالصرّاحه معجزات انبیاء حقه را انکار کند و یا احتجاج به معجزات - غیر کتاب - را از انبیاء منع نماید تا کسی حق مطالبه معجزه از باب و میرزا نداشته باشد؛ ولی جرئت نمی‌کند. زیرا می‌بیند وقوع معجزات و همچنین احتجاج پیامبران به معجزات، قطعی و معلوم است. از این جهت در حالی که می‌گوید: «ابدا ارتباطی و ملازمه‌ای فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه عادت نیست» و یا می‌گوید: «اگر تمام قرآن مجید را تفحص نمائی، یک موضع را نتوانی یافت که آن حضرت به معجزه غیر قرآن مجید استدلال فرموده باشد، و یا مقرر حجتی [طلبی] از مقرر حجت قوم را اجابت فرماید» و بلکه می‌گوید: «آنچه موافق اهل علم و حکمت است، این است که معجزاتی که به انبیاء علی العموم نسبت داده شده و آنچه راجع به قوت و غلبه و کلیت روح قدسی است، که مُنَزَل بر قلب مبارک انبیاء است، حق است و معقول و آنچه راجع به این مقام نیست، خرافت است و مجعول.»

ولی باز هم گفته است: «انبیاء و مرسلین مظاهر قدرت الهیه و مطالع جمیع صفات و اسماء حضرت احدیت بر هر چیز به اذن الله، قادر و بر عوالم تکوین به اراده الله توانا و مقتدر». و می‌گوید: اهل بهاء منکر معجزات حضرت خاتم الانبیاء نیستند بل کلام ما در این است که معجزات، دلالت مستقله بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد و حضرت رسول در اثبات حقانیت خود به معجزات استدلال فرموده‌اند.»

و می‌گوید: «احادیثی که دلالت دارد بر اینکه از آن حضرت معجزه ظهور یافت بدون اقتراح و طلب کفار، البته حق است و موافق است با قرآن و ما به آن مؤمنیم.»

و می‌گوید: «بلی نکته واضح این است که ممکن نیست که صاحب امر برای هر نفسی معجزه ظاهر نماید و هر کس هر چه اقتراح نمود او فی الفور اجابت فرماید؛ زیرا که عموم افراد خلق، اگر برای فهم دین هم نباشد بل محض تماشای امور عجیبه هر روز اجتماع خواهند نمود و اظهار امر غریبی و معجزه عجیبی بر صاحب امر، اقتراح خواهند کرد و عمرها خواهد گذشت و مقرر حجت خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوت و رسالت به محافل تئاتر و ملاعبت تبدیل خواهد یافت و سر آیه کریمه «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»^{۲۴۴} ظاهر خواهد شد. لهدا در زمان غایره [گذشته] حکمت الهیه اقتضا فرمود که اگر امتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف به آیتی آسمانی نمایند و ایمان خود را مشروط به ظهور آن آیت گردانند، رؤسای آن امت مجتمع شوند و یک آیت از آیات عظیمه را اختیار کنند و روزی را میعاد نهند و امت را اخبار [خبر] دهند؛ آن وقت آن رسول، آیت مطلوبه را در حضور جمع اظهار می‌فرمود و حجت بر جمیع خلق بالغ می‌شد.»

^{۲۴۴} - سوره مؤمنون، آیه ۷۱، اگر حق از هوس های آنها پیروی کند آسمان ها و زمین و همه کسانی که در آنها هستند تباہ می شوند.

وگاه از این طرف افتاده که می خواهد برای اربابان خودش یعنی باب و میرزا، معجزه جعل نماید. ولی باز هم جرئت نمی کند صراحتاً و بدون اندماج [بدون استواری و استقامت] و اجمال چیزی بتراشد؛ زیرا می بیند با قرب زمان، خالی بودن این دستگاه از معجزه بر همه واضح است. لذا می ترسد اگر معجزه‌ای به خصوص و معین به آنها نسبت دهد فوراً مچ دستش گرفته و مشتش برای عوام هم باز شود از این جهت در دنباله همین عبارات اخیر که از او نقل نمودیم، چنین میگوید:

« و نظر به وضوح این مسئله مکرر، اکابر امت بهائیه از رؤساء و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقد نمایند و به نصف [انصاف] و عدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیراً منتهی به طلب معجزات شد، متفق گردند و بر وفق امم ماضیه اعلان نمایند تا حق از باطل معلوم شود و ثابت از زایل ممتاز گردد و اختلاف و تفرقه از ما بین امت زوال یابد. » و بالاخره مواردی را به سود خود قلمداد می کند و حاصل می گوید اما رؤسای دینی برای این امر حاضر نشدند یعنی معجزه واقع نشد و در موضع دیگر همین فصل می گوید: « اگر نفسی در معرفت مظاهر امرالله بخواهد به معجزات تمسک جوید و نسبت آن را به این ظهور اعظم، اقوی و اتم مشاهده نماید؛ زیرا که زمان اقرب و وسایل معروف تر و اختبار [امتحان] حال رواات سهل تر و آسانتر است » و در آخر فصل هم می گوید: « و اما المعجزات الخصوصیه و البينات الالهیه و الاخبار عن الامور الاتیة المصرحه بها فی الالواح المقدسه فهی اکثر من ان تحصی فی هذا المختصر فمن اراد العلم بهاء و الاطلاع علیها فلیطلبها من مظانها و مدارکها. »

ما در این کتاب، در مقام اثبات نبوت انبیاء حقه یا بالخصوص نبوت خانم الانبیاء (ص) نبوده و نیستیم که از جمله درصدد اثبات معجزات آنها برآمده و اشکالات و مهملات امثال گلپایگانی را نیز در این زمینه رد بنمائیم چرا که نبوت سایر انبیاء و خاتم انبیاء (ص) مورد تصدیق ما و اوست.

بلکه در مقام رد استدلال گلپایگانی بر حقانیت دعوت باب و بهاء می باشیم؛ لذا می گوئیم: « اولاً - گلپایگانی با اینکه می گوید: « ابداء ارتباطی و ملازمه‌ای فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه عادت نیست » بلکه می گوید: بر وفق علم و حکمت معجزه - غیر کتاب که به وسیله روح القدس منزل بر قلب انبیاء است - خرافت است و مجعول؛ چگونه صحیح است برای اربابانش مدعی معجزه شود و به آن بر حقانیت آنها استدلال بنماید؟! ثانیاً - او که در این مقاله از کتاب فرائد، بر اقامه دلیل و برهان بر حقانیت باب و بهاء همت گماشته و چنانکه دیدیم به اقسام شیطنت به امور سست تر از تار عنکبوت برای این مقصود دلیل تراشیده، اگر در مقام استدلال به معجزات هم چنانکه قبلاً گفتیم به راستی تنها یک معجزه و تثبیت آن می پرداخت، پیداست که به راستی اصلاً معجزه‌ای سراغ نداشته و به جعل معجزه‌ای با مشخصات هم دیگر جرئت اقدام نکرده و ترسیده است که مجش نزد عوام گرفته و مشتش باز شود؛ لذا این تکلیف را از گردن خود ساقط نموده و به اجمال و اندماج قضیه و محول کردن به دیگر بهائی‌ها از میدان فرار نموده است و السلامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَی هِدَايَتِهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

تا اینجا چاپ دوم جلد اول کتاب بهائی چه می گوید؟ پس از تصرفات جزئی در بعض عبارات چاپ اول و چند صفحه اضافات ضمنی خاتمه پذیرفت.

چون گلپایگانی از صفحه ۲۸۰ تا ۳۱۵ فرائد به منظور باز نمودن راه تشریح برای متنبیان [تنبیه شدگان] و مدعیان شریعت جدید، بعد از حضرت خاتم النبیین (ص) بنلای مغلطه و سفسطه گذاشته و به خیال خود به آیاتی از قرآن مجید و احادیثی استدلال نموده است که جواب آنها در جلد دوم این کتاب داده شده، اما از ذکر آیه « یا بنی آدم إِمَّا يَأْتِيَكُمُ رُسُلٌ مِنْكُمْ »

۲۴۵ مورد استناد او و جواب آن به جهت سهل انگاری و اختصار کتاب صرف نظر شد، ولی بعدا کسانی راجع به این آیه سؤال می نمودند، لذا اینک استدلال گلیایگانی به آیه مزبور و جواب آن در این موضع به کتاب افزوده می شود:

استدلال گلیایگانی

به آیه «یا بنی آدم اما یأتینکم...»

گلیایگانی در صفحه ۳۱۴ فرائد می گوید: در سوره اعراف فرموده است: «یا بنی آدم إما یأتینکم رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقْضُونَ عَلَیْکُمْ آیاتی فَمَنْ اتَّقَى وَ اصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ»^{۲۴۶} و این آیه مبارکه در غایت صراحت است که اخبار از مستقل [آینده] است؛ زیرا که لفظ «یأتینکم» را به نون مؤکد داشته و «یأتینکم» فرموده است. یعنی البته خواهند آمد بر شما رسولانی از جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت و قرائت خواهند نمود پس هر که پرهیزکار شود و نیکوکار باشد خوفی و حزنی بر او وارد نیاید؛ تا اهل تحریف نتوانند لفظ مستقبل را بر ماضی حمل نمایند و آیه مبارکه را بر انبیای گذشته محمول دارند [حمل کنند].

جواب استدلال گلیایگانی

به قرینه آیات قبل در همان سوره اعتراف که در آنها پس از ذکر قضیه آدم و زوجه او در بهشت، تا آنجا که راجع به هبوط آنان به زمین می فرماید: «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلَی حَیْنٍ قَالَ فِیْهَا تَحْبِیُونَ وَ فِیْهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ»^{۲۴۷} سپس می فرماید: «یا بنی آدم قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاسًا یُوَارِی سَوَاتِکُمْ وَ رِیْشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِکَ خَیْرٌ»^{۲۴۸} و نیز می فرماید: «یا بنی آدم لَا یَقْتَتِلْکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا اَخْرَجَ اَبُوْیَکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِیُرِیَهُمَا سَوْآتِهِمَا»^{۲۴۹} هم می فرماید: «یا بنی آدم خُذُوا زِیْنَتْکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوْا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ»^{۲۵۰} قویا محتمل است از قبیل آیات قبل باشد که در واقع این آیات، حکایت از خطاب خداوند متعال به جمیع بنی آدم از بدویدایش آنان است نه اینکه خطاب به خصوص به اولاد آدمی است که حین نزول این آیات بر رسول اکرم (ص) در دنیا بوده یا بعد از آن آمده و می آیند.

و شهادت و مفسریت آیه ۳۸ در سوره بقره که همان مفاد آیه ۲۴ و ۲۵ سوره اعراف را بدین عبارت بیان نموده است: «فَلَمَّا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیْعًا قَامَا یَاتِیْنِکُمْ مِنْیْ هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدًی فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ وَ الذِّیْنَ وَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا

^{۲۴۵} - اعراف ، آیه ۳۵ : ای بنی آدم اگر رسولانی از خود شما...

^{۲۴۶} - سوره اعراف ، آیه ۳۵: ای فرزندان آدم اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند کسانی که پرهیزکاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنهاست و نه غمناک می شوند.

^{۲۴۷} - سوره اعراف، آیات: ۲۴ و ۲۵: فرمود: فرود آئید در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر دشمن خواهید بود و برای شما در زمین قرار گاه و وسیله بهره گیری تا زمان معینی خواهد بود فرمود در آن (زمین) زنده می شوید و در آن می میرید و از آن خارج خواهید شد.

^{۲۴۸} - سوره اعراف آیه ۲۶: ای فرزندان آدم لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شمامست اما لباس پرهیزکاری بهتر است.

^{۲۴۹} - سوره اعراف؛ آیه ۲۷ : ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد.

^{۲۵۰} - سوره اعراف، آیه ۳۱: ای فرزندان آدم زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد یا خود بردارید، بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد.

أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون»^{۲۵۱} و نیز آن در سوره طه: «قال أهبطا منها جميعا بعضكم لبعض عدوا فإما يأتينكم مني هدى فمن اتبع هدى...»^{۲۵۲}

می‌گوئیم: سوره اعراف هم در قوه آن است که فرموده شده باشد: «قلنا - یا، قال» «یا بنی آدم! یا تینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و أصلح فلا خوف علیهم و لا هم یجزنون - و الذین کذبوا یا یأینا و استکبروا عنها أولئك اصحاب النار هم فيها خالدون»^{۲۵۳}

که حکایت از خطاب قبلی حق متعال به جمیع بنی آدم از بدو پیدایش آنان می‌باشد نه خطاب خصوص به اولاد از بدو نزول این آیه قرآن کریم، تا منافی با ختمیت نبوت و رسالت رسول اکرم (ص) توهم گردد.

و چگونه ممکن است مطلب واضح و بدیهی دین و دعوت خاتم انبیاء (ص) را که ختمیت نبوت و رسالت به آن حضرت باشد - چنانکه در جلد دوم این کتاب مدارکی برای آن مشروحا ذکر شده است - با اینگونه استدلالات و توهمان ضعیف، بر اشخاص بصیر تشکیک و تضعیف نمود! تا برای شریعت سازان یعنی اربابان امثال گلیپاگانی، زمینه تشریح مساعد گردد و الحمدلله علی هدایت.

توجه فرمائید

اگر از آقایان مبلغین بهائی‌ها از کمی اطلاعات کسی سوءاستفاده نموده و نسبت به الواح و آیاتی که از باب بر سبیل نمونه در این کتاب آوردیم، اعتراض و اشکالی در استنادش بنمایند، گذشته از اینکه ما برای بیشتر آنها در جلد اول و دوم کتاب، مدرک غیرقابل انکار بیان نموده‌ایم، باید به آقایان گفته شود در مقام استدلال بر حقانیت باب، به آیات و آثار او، برعهده شما است که از روی مدرک مثبت، تمام آیات و کتب و الواح علی محمد باب را در دسترس ما بگذارید، تا هم این آیات و الواح منقوله از میانه آنها به شما ارائه داده شود و هم روی همگی آنها در باب دعاوی شما منصفانه قضاوتی گردد و گرنه استدلال شما به آثار و آیات باب، بدون ارائه عین آن آیات - چنانکه بهاء در کتاب ایقان و گلیپاگانی در کتاب فرائد نموده - واضح است که هرگز متنبع و صحیح نخواهد بود.

بهاء در ایقان، آیات باب را می‌گوید: «هنوز احدی احصا ننموده، چنانچه بیست مجلد الان به دست می‌آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده» گلیپاگانی نیز می‌گوید: باب در سن بیست و پنج سالگی به امرالله قیام فرمود و در مدت ۷ سال که تمام آن در سجن و نفی [تبعید] گذشت، چندین برابر قرآن از آیات و آثار مبارکش باقی ماند.

این سخنان به تنهایی بدیهی است که جز ادعائی بیش نیست و شما باید یا خودتان آن آیات را بدون هیچگونه تغییر و تحریفی به راستی به میان آورید و در دسترس ما بگذارید تا ما همچنان که گفته شد منصفانه روی همه آنها قضاوت

^{۲۵۱} - سوره بقره، آیات ۳۸ و ۳۹: گفتیم: همگی از آن فرود آئید هر گاه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند (۳۸) و کسانی که کافر شدند و آیات ما دروغ پنداشتند اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.

^{۲۵۲} - سوره طه، آیه ۱۲۳: فرمود هر دو از آن (بهشت) فرود آئید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید ولی هر گاه هدایت من به سراغ شما آید هر کس از هدایت من پیروی کند...

^{۲۵۳} - سوره اعراف: آیات ۳۵ و ۳۶ ترجمه آن گذشت.

www.BahaimIran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

نمائیم، ولی چه باید کرد که خرابی‌های مجموعه کلمات باب، نه به حدی است که عاقلی از علاقمندان به آن دستگاه جرئت افشاء آنها را بنماید و یا اصلاً از استدلال به آیات و آثار باقیه دست بردارید.

«وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰهُ الْهُدٰی»

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

info@bahatismiran.com

info@bahatismiran.net

bahatismiran@gmail.com

bahatism1@yahoo.com

